ششم

فقه

کلاس سیم

افکار جلوه‌گر آید .

بعقیدهٔ من تمام احکام شارع مقدس ارشاد صرف بوده و در روی یك حقائق اخلاقی و معنوی تشریع شده و در کلاس تعالیم روحی بطغرای (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) توشیح شده و حرکات خارجی را از راه باطن محدود نموده که هرانسان هر اندازه در این کلاس خوب از عهدهٔ کار بر آید بهمان اندازه خواهد توانست مزایای سعادت آوری آنرا فهمیده وحقیقت را درك کند

بطوریکه گوش زد نمودم تا کنون کسی باین مقام بر نیامده که این قواعد سعادت بخش را طوری بمعرض تعلیم گذارد که بتواند نتیجهٔ مطلوبه را دست آورده و حرکات باطنی را در روی این قواعد تمرین داده و راه سعادترا بروی انسان بگشاید .

در تمام رساله ها ازمعاملات خبری نیست و امروزه درمجمع ایرانی کسی ازاحکام معاملات خبر ندارد و از تربیت روح و اخلاق هیچ حکمی در میان نیست و ایرانی نمیداند که مقدمیّت تعالیم اخلاقی چیست ؟ و در کجا میتواند آنهارا پیدا نماید ؟

آیا غیر از تعامل جای دیگر میتوان از اخلاق و ایمان وتربیهٔ روح سراغ داشت ؟

آیا بجز ازمقام تبادل ـ تعاون ـ تعاضد ـ تعامل میتوان برای مضمون

افکار جلوه‌گر آید .

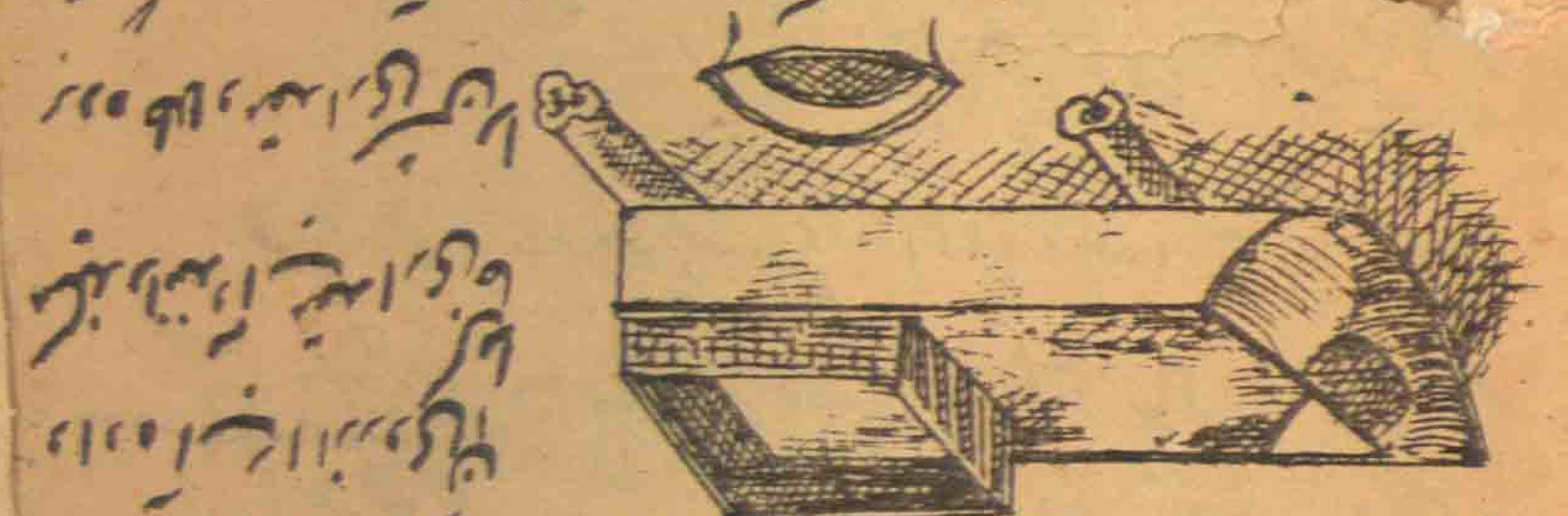
بعقیدهٔ من تمام احکام شارع مقدس ارشاد صرف بوده و در روی یك حقائق اخلاقی و معنوی تشریع شده و در کلاس تعالیم روحی باطغرای (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) توشیح شده و حرکات خارجی را از راه باطن محدود نموده که هرانسان هر اندازه در این کلاس خوب از عهدهٔ کار بر آید بهمان اندازه خواهد توانست مزایای سعادت آوری آنرا فهمیده و حقیقت را درك کنند

بطوریکه گوش زد نمودم تا کنون کسی باین مقام بر نیامده که این قواعد سعادت بخش را طوری بمعرض تعلیم گذارد که بتواند نتیجهٔ مطلوبه را دست آورده و حرکات باطنی را در روی این قواعد تمرین داده و راه سعادترا بروی انسان بگشاید .

در تمام رساله ها ازمعاملات خبری نیست و امروزه درمجمع ایرانی کسی ازاحکام معاملات خبر ندارد و از تربیت روح و اخلاق هیچ حکمی در میان نیست و ایرانی نمیداند که مقدمیّت تعالیم اخلاقی چیست ؟ و در کجا میتواند آنهارا پیدا نماید ؟

آیا غیر از تعامل جای دیگر میتوان از اخلاق و ایمان وتربیهٔ روح سراغ داشت ؟

آیابجزازمقام تبادل ــ تعاون ــ تعاضد ــ تعامل میتوان برای مضمون





افکار جلوه‌گر آید .

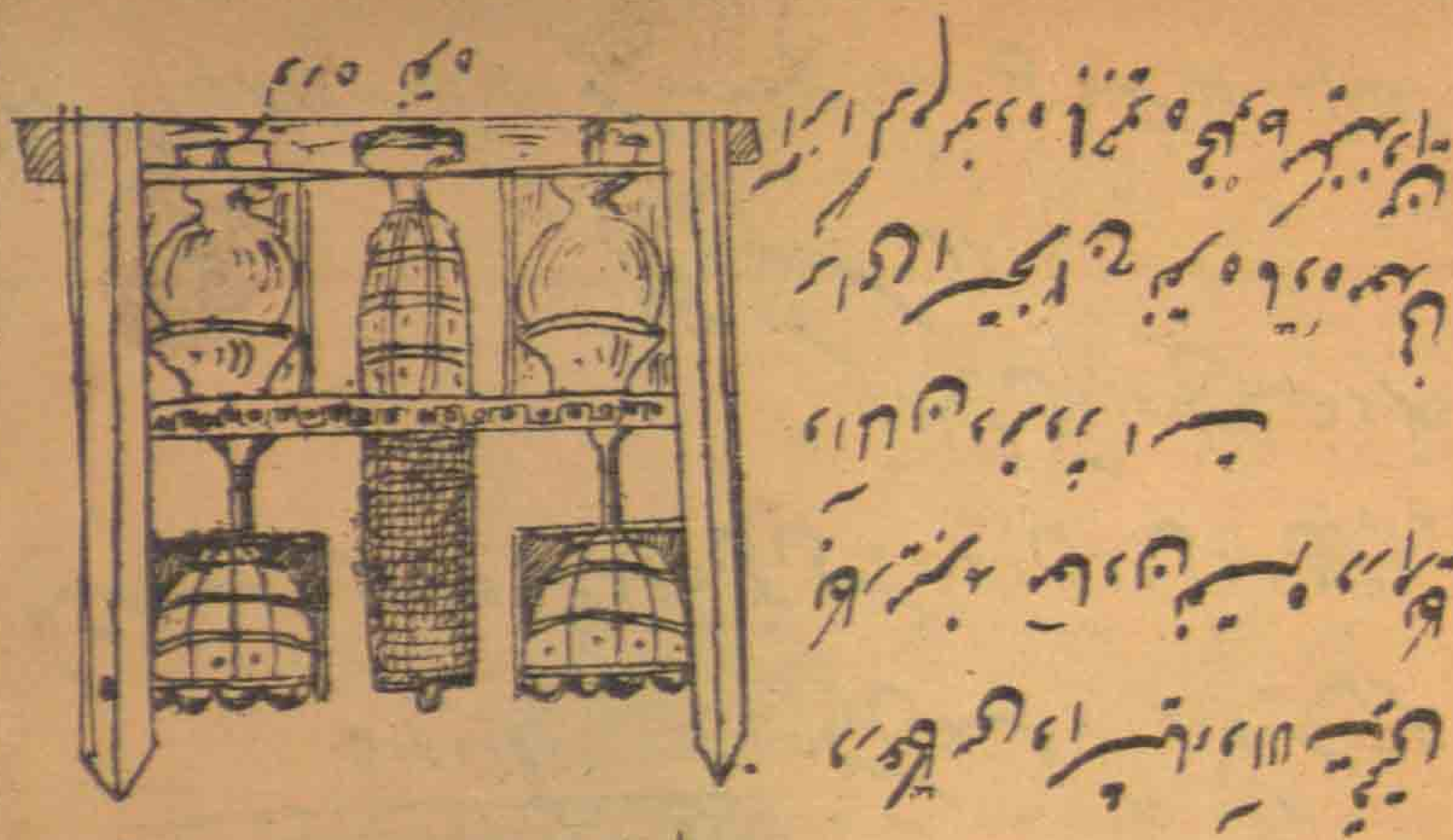
بعقیدهٔ من تمام احکام شارع مقدس ارشاد صرف بوده و در روی یك حقائق اخلاقی و معنوی تشریع شده و در کلاس تعالیم روحی بطغرای (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) توشیح شده و حرکات خارجی را از راه باطن محدود نموده که هرانسان هر اندازه در این کلاس خوب از عهدهٔ کار بر آید بهمان اندازه خواهد توانست مزایای سعادت آوری آنرا فهمیده و حقیقت را درك کنند

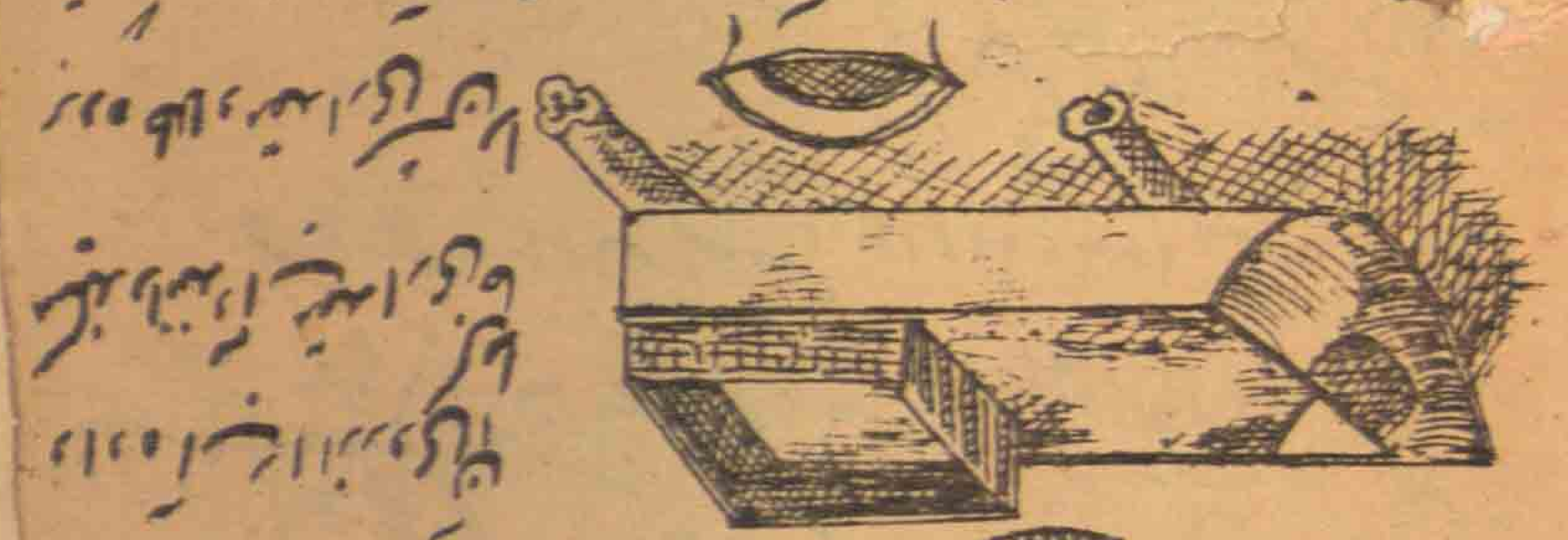
بطوریکه گوش زد نمودم تا کنون کسی باین مقام بر نیامده که این قواعد سعادت بخش را طوری بمعرض تعلیم گذارد که بتواند نتیجهٔ مطلوبه را دست آورده و حرکات باطنی را در روی این قواعد تمرین داده و راه سعادترا بروی انسان بگشاید .

در تمام رساله ها ازمعاملات خبری نیست و امروزه درمجمع ایرانی کسی ازاحکام معاملات خبر ندارد و از تربیت روح و اخلاق هیچ حکمی در عیان نیست و ایرانی نمیداند که مقدمیّت تعالیم اخلاقی چیست ؟ و در کجا میتواند آنهارا پیدا نماید ؟

آیا غیر از تعامل جای دیگر میتوان از اخلاق و ایمان وتربیهٔ روح سراغ داشت ؟

آیابجزازمقام تبادل ــ تعاون ــ تعاضد ــ تعامل میتوان برای مضمون





(المسلم من سلم الانسان من یده ولسانه) مقام دیگری تصور نمود؟

مبارزهٔ اجتماعی در روی این بیان گذاشته شده چون از این حقائق در مجمع ایراني خبري نیست این است که از درودیوار مملکت ما تهمت و افترا میبارد و از رود خانهای وطن ما سیلاب کفر و نفاق و ارتداد جاری است!

اکفراً بعد الاسلام؟

نیاکان ما هر اندازه برای ترویج آئین پاك جهاد کرده‌اند از توجه بیك نکته غفلت و یا قصور ورزیده‌اند (که باید این احکام را دریك صورت منظم و اسلوب دلپسندی بمعرض تعلیم گذاشت ولی متناسب با استعداد جامعه وآنها را بعامه تعلیم نمود ولی ازخوردی وکوچکی — اخلاق را تزکیه کرد ولی با احکام و قواعد عقلی) راست است که احکام شرعیه ومستندات آن بازبان عربی تشریع وتبیین شده ولیکن ترویج وتحصیل ونشر احکام وتهذیب اخلاق هیچ ضرورتی نداشته که ولو برای مرتبهٔ اول ودویم بازبان عربي تدریس گردد که نه متکلم ونه مستمع معنی آنرا نفهمند!

مراجعه نمائید تاتصدیق کنید که برای این مقصود یك رساله هم نداریم!!

امروز دربعضی مدارس اگر برای مراعات قافیه بخواهند از احکام تدریس نمایند بدست شاگرد که زبان مادری خودرا نمیداند کتاب شرایع میدهند!!

کتابیکه شاگرد یك سطر آنرا نمیفهمد و ترجمهٔ تحت اللفظی جملات

آنرا نمیداند! چه نسبت بین تعلیم احکام وتبصره ویا شرایع و استعداد شاگرد بیچاره؟!

گویا وزارت معارف ما متوجه این نکته نگردیده که تحصیل زبان عربي غیراز تعلیم قواعد واحکام است

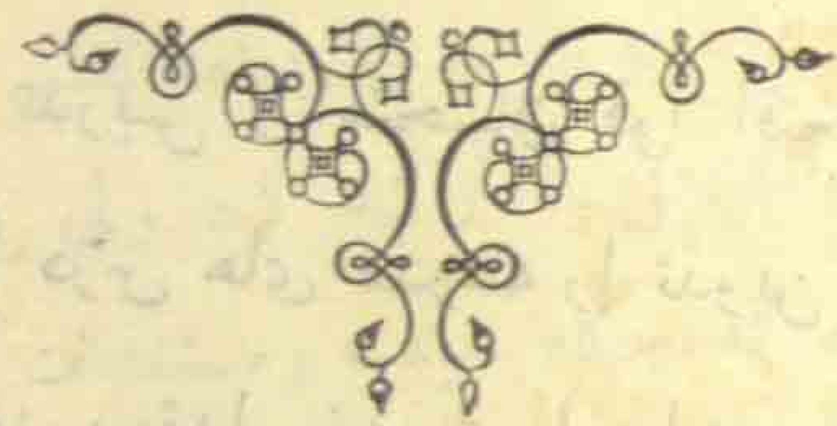
کسی تاکنون باین نکته پی نبرده واین حقیقت را درنیافته بود خوش بختانه در پروگرام مدرسهٔ نظام درس فقه هم جزو دروس منظور گردید. وفال تدریس هم باسم این حقیر زده شد

پس از یکدوره تدریس و امتحان قوا افتخار دارم که برای اولین دفعه درس های مدرسه را تدوین نموده و از نظر عامه میگذرانم تامعني ومقدار خدمت را بدانند وحق‌شناس باشند در روي این ملاحظات ومطالعهٔ این نکات فقط براي خدمت بعالم اسلام وتمدن واین که اثبات گردد باتهدید حرکات نفسی میتوان حرکات خارجی را محدود نمود وبرای اجرای قوانین موضوعه زمینهٔ ثابتی تهیه کرد واین مقدمات را باید از خوردی بذکر انسان مکلف داد تاقابلیّت قبول قانون را پیدا نماید احکام وقواعد فقه را بایك اسلوب تازه ولی متناسب بااستعداد شاگردان و اذهان سادهٔ نونهالان تدوین وتدریس نمودم و شاگردان از کوچکی معنی (من سلم الانسان) را — فهمیده اینك بایك نشاطی بطرف پاکي اخلاق پیش میروند بانهایت

افتخار این کتاب برای دورهٔ اول مخصوص مدارس متوسطه تدوین وبعون الله دورهٔ دوّم آن را برای مدارس عالیه تألیف خواهم نمود

مستند این کتاب متن لمعه وفتاوی مشهوره ودورهٔدوّم مبسوط تر واستدلالی خواهد بود بطوری که مبانی احکام را خاطرنشان نماید

و من الله التوفیق   رمضان ۱۳۴۳



(فقه)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

نظر بضرورت تدریس قسمت معاملات واینکه اذهان سادهٔ شاگردان تدریجاً آشنای قواعد واصطلاحات گردد بایك رویّهٔ مخصوصی ابواب کوچك فقه را مقدم داشته و تدریجاً قواعد را خاطر نشان می نمائیم

(فقه)

فقـه در لغت بمعنی مطلق دانستن ـ و در اصطلاح عبارت از احکام شرعیّه است که پیغمبر اکرم بالسان وحی از طرف پروردگار برای سعادت بشر وضع کرده است

(علم فقه)

عبارت از دانستن احکام شرعیّه است و مستند آن عبارت از کتاب ـ و سنّت ـ ودلیل عقل ـ واجماع است

☆(باب اجاره)☆

اجاره عقد ـ صیغهٔ شرعیه است که مالکیت منـافع یك مال اجاره شده را در مقابل عوض معلوم باختیار مستأجر واگذار مینماید مثل (اجاره دادم بتو فلان خانه را در مدت معیّنه بفلان مقـدار مال الاجاره ـ آجرتك ـ اکریتك ـ

ملکتك منفعتها فی مدت معیّنه بعشره) تورا مالك منافع فلان خانه نمودم درفلان مدت به ده

(شرائط اساسی)

شرط صحت عقد اجاره آنستکه با لفظ (اجاره) تعبیر شود و اگر با لفظ (بیع – و مشتقات آن) گفته شود مثل اینکه بگوید (فروختم این خانه‌را بتو درفلان مدت بفلان مبلغ – بعتك هذه الدار فی شهر بکذا) اجاره باطل خواهد بود

(فرع)

اگرصیغه را بالفظ (فروش – بیع) ادا نمائیم ولی متعلق آن را منفعت قرار بدهیم مثلاً بگوئیم (سکونت خانه‌را فروختم) درصحّت آن تردید است برای آنکه لفظ (بیع ـ فروش) وضع شده تا درموقع نقل عین از ملکیّت مالکی بمالکی استعمال گردد ـ در اینصورت وقتي که عینی را انتقال دهند قهراً منافع تابع خواهد بود

[قاعدهٔ عمومي در لزوم]

هرآن عقدی که باعدم رضایت یکی ازطرفین باطل نشود آنرا عقد لازم گویند ـ واگر باطل گردد آنرا جائز خوانند

[لزوم عقد اجاره]

عقد اجاره پس از اجرای صیغه لازم میگردد و باطل نمیشود مگر برضایت متوافقهٔ موجر ومستاجر ـ ویا بواسطهٔ وجودیکی از علل فسخ که درآتیه بیان خواهیم نمود

﴿ فروش پس از اجاره ﴾

اگر ملکیرا اجاره بدهیم و بعد بفروشیم بدیگری اجاره باطل نمیشود ـ برای آنکه متعلق بیع عین و متعلق اجاره منفعت است ـ و اگر بخود مستاجر بفروشیم باز اجاره باطل نخواهد بود .

﴿ علم و جهل مشتری نسبت باجاره ﴾

اگر مشتري عالم باجاره بوده معامله صحیح و منتظر انقضاء مدت خواهد بود و اگر اطلاع از اجاره نداشته مي تواند معامله را امضا و یا فسخ نماید ـ و در صورت امضا ملك مسلوب المنفعه خواهد بود ـ و درصورت فسخ منفعت متعلق بفروشنده است نه خریدار

﴿عذر(۱)﴾

بر دو قسم است .

(۱) عذر خاص (۲) عذر عام

عذرخاص باعث بطلان اجاره نخواهد بود مثل اینکه دکانی را اجاره نموده برای بقالي و دزد تمام متاع آنرا دزدیده است ولی در صورتیکه عذر عام بوده باشد موجر و مستاجر حق فسخ اجاره را دارند

﴿ مرگ و اجاره ﴾

با مرگ موجر و مستاجر اجاره باطل نمیشود ـ مگر در

(۱) ❁ چیزی که مانع ازاستفاده و اجرای مقصود شود عذرنام‌دارد .

صورتیکه ملك موقوفهٔ خاصهٔ موجر و اولاد آن بوده باشد که بر حسب تولیت بیك مدتی اجاره داده باشد و قبل از انقضای مدت بمیرد در این‌صورت چون استحقاق او از موقوفه محدود باندازهٔ زمان حیات اوست و پس از مرگ حق بدیگری منتقل میگردد در این صورت اجاره باطل میگردد مگر اینکه اجاره بملاحظهٔ منافع بطون لاحقه بوده باشد بنابر این اجاره باطل نخواهد بود

« میزان ـ قاعده »

هرآن چیزیکه باشرط بقای عین قابل استفاده و انتفاع بوده باشد اجارهٔ آن صحیح است

« فرع »

گاو شیرده اجارهٔ آن برای دوشیدن باطل ولی ~~کرائیهٔ~~ عاریهٔ آن صحیح است .

« ضمان »

ضمان عبارت از تعلق حق غیر است بانسان و در باب اجاره حصول آن فرع تعدّی است که حاصل میشود با افراط و یا تفریط مستاجر در مال اجاره شده بنا براین مادام مستاجر نسبت بعین تعدّی ننموده باشد ضامن آن نخواهد بود

« شرط ضمان بدون تعدّی »

یك چنین شرطی مبطل عقد است برای آنکه هر شرط فاسد مفسد عقد است

« شرائط صحّت عقد اجاره »

باید موجر و مستاجر بالغ و عاقل و ممیّز و مختار بوده و منفعت نیز معلوم و مملوك موجر بوده باشد اصالتاً و یا تبعاً .

« حق استحقاق اجرت »

موجر مستحق اجرت است با نفس عقد و با تسلیم عین باید اجرت را تسلیم کرد ـ و اگر عقد اجاره برای انجام کاریست اجرت تسلیم میشود پس از انجام آن

« ظهور عیب »

اگر در اجرت عیبی ظاهر شود اجیر مختار است بین فسخ و گرفتن ارش در صورتیکه اجرت قبلاً تعیین شده باشد ـ والاّ عوض آن را میگیرد

« عقد فضولی »

عقد اجارهٔ فضولی موقوف باجازهٔ مالك حقیقی است

« طروّ مانع »

اگر بعد از اجرای صیغه مانعی ایجاد گردد و از استفاده جلوگیری نماید ـ اگر پیش از تصرف در عین بوده باشد مستأجر حق فسخ را دارد ـ و اگر پس از تصرف بوده باشد اگر مانع طوریستکه اساساً عین را از بین برده است اجاره باطل خواهد بود ـ و اگر برای عین صدمهٔ نرسیده باشد مثل غصب اجاره

در صحّت باقیست ومستاجر باید رجوع بغاصب نماید

﴿ اختلاف در عقد اجاره ﴾

اگر در عقد اجاره اختلافي حاصل شود با استظهار اصالت عدم منکر قسم میخورد – و اگر اختلاف در مقدار عین مستاجره است نافي قسم میخورد – وا گردر ردّعین است مالك قسم میخورد و اگر در هلاك و زوال عین است مستاجر قسم میخورد برای آنکه مستاجر امین است (الامین لایضمن)

(باب وکالت)

وکالت عقدیست شرعی که دیگریرا نایب مناب دیگري مینماید و موضوع آن فقط در معاملات است نه عبادات برای آنکه تمام انسانها مکلفند مستقیماً پروردگار خود را پرستش نمایند

﴿ ایجاب وقبول ﴾

بیان ایجابی وکالت عبارت است از (وکلّتك – نمایندهٔ خودنمودم تورا – استنبتك – بجای خود برگزیدم تورا)

قبول وکالت دو قسم است

١) قولی

٢) عملی

قبول وکالت در هردو قسم فوری نیست

﴿ حدود وکالت ﴾

حدود وکالت و اختیارات وکیل همانست که موکّل تعیین مینماید و این است معني (الوکیل کالاصیل)

﴿ لزوم و جواز ﴾

عقد وکالت جایز است وهریك از طرفین حق ابطال آن‌را دارند

(شرط ابطال)

اگر موکل بخواهد وکالت را باطل کند باید بوکیل اعلام نماید و شاهد گرفتن کافی برای عزل وکیل نیست

(بطلان وکالت)

وکالت باطل میشود با مرك و جنون و بیهوشي وکیل و موکل – و همچنین با حجر موکل در آنموضوعی که وکالت داده است و نیز باطل میشود وکالت با انجام دادن موکل کاریرا که بعهدهٔ وکیل گذاشته است

(وکالت مطلقه)

وکالت مطلقه در خرید و فروش اقتضا میکند که وکیل بقیمت مثل خرید و فروش نماید – در اینصورت اگر وکیل تخلف کند معاملهٔ آن فضولیست

(شرط صحت)

وکیل و موکل باید عاقل و ممیّز ومختار و غیر محجور بوده باشند

(اقسام وکالت)

خصوصی – عمومی (مطلق و مقیّد) مستقیم – غیر مستقیم (وکالت در توکیل)

وکالت خصوصی آنست که در یك کار معین بوده باشد

وکالت عمومی آنستکه در تمام کارها بوده باشد که روی هم رفته یا زمان محدود خواهد بود یا نه ؟

☆(قاعده)☆

وکالت هر لاحقی یافوت وهمچنین یاجنون و بیهوشی سابق او باطل میشود

(وکیل ضامن نیست)

نظر باینکه وکیل امین است اگر مال در دست او بدون تعدی تلف بشود ضامن نخواهد بود

(رد مال)

هر وقت موکل مال خود را بخواهد باید فوراً آنرا رد نمود و در صورت تخلف وکیل مسؤل و اگر تلف بشود ضامن خواهد بود

(صور و احکام اختلاف)

درصورت وجود اختلاف در اصل وکالت منکر قسم میخورد و اگر اختلاف در خصوص رد مال است موکل قسم میخورد باستظهار اصالت عدم رد و اگر اختلاف در موضوع تلف مالست وکیل قسم میخورد برای آنکه امین است

(فرع)

اگر وکیلی زنی را بدعوی وکالت از کسی برای او عقد کند و آن شخص وکالت را انکار نماید قسم میخورد بنداشتن وکالت و وکیل باید نصف مهر آن زن را بدهد و می تواند بدیگری شوهر کند برای آنکه عقد بواسطهٔ نبودن وکالت از اصل

باطل بوده است :

(باب شفعه)

شفعه در لغت بمعنی جفت کردن دو چیز مساوی است بایکدیگر و در اصطلاح عبارت از اولویّت و استحقاق شریک ملک است حصهٔ شریک خود را در انتقال دادن بخود وقتی که آن شریک سهم خود را بدیگری انتقال بدهد

(قاعده)

شرکاء متعدد در یك ملکی وقتی که یکی از آنها سهم خود را بدیگری میفروشد حق اخذ بشفعه ندارند

(موضوع شفعه)

فقط در اموال غیر منقولهٔ مشاع قابل قسمت است - وهم چنین دراموال غیر منقولهٔ مقسوم که راه رو و یا راه‌آب آن مشاع بوده باشد

(شرط شفعه)

باید شفیع قدرت تسلیم نمودن قیمت را نقداً بمشتری داشته و مسلمان هم بوده باشد اگر مشتری مسلمان بوده باشد شریک غیر مسلم نمیتواند ازمشتری مسلم اخذ بشفعه کند

اگر شفیع نتواند قیمت را نقداً تسلیم مشتری نماید مدت سه روز مهلت دارد بشرطیکه از این تأخیر بمشتری ضرر وارد نگردد والاّ مهلت جایز نیست

مدت بقای حق

حق شفعه برای شریك غائب باقیست وهروقت حاضر شدو ازمعامله خبردار گردید حق اخذ بشفعه را دارد ـ حق شفعه برای طفل ودیوانه وسفیه وکسانیکه درتحت قیمومیت شرعیّه هستند باولی شرعی آنهاست که باملاحظهٔ غبطه وصرفه اخذ بشفعه میکنند و اگر ازاجرای این حق خودداری کرده باشند بعد از خروج از تحت ولایت شخصاً حق اخذ بشفعه را خواهند داشت

شفعه وصیغهٔ بیع

حق اخذ بشفعه بانفس صیغهٔ بیع قائم است ولو اینکه معامله خیاری بوده باشد ـ باین معنی که اگر طرفین عقد اخذ بخیار نمودند شفعه باطل میگردد والا تأثیر خود را خواهد داد پس نسبت حق شفعه بعقد بیع نسبت سایه است بجسم وغیر منفك است

حدود شفیع

شفیع نمیتواند دریك قسمت اخذ بشفعه نموده و از قسمت دیگر صرف نظر نماید وباید حق را درتمام مبیع اجرا نماید ویامطلقا صرف نظر کنند

شفعه فوریست

بمجرد اطلاع شفیع از معامله فوراً باید اخذ بشفعه نماید و اگر تأخیر نمود حق اوساقط میشود

اندازهٔ تأثیر شفعه

حق شفعه که بموقع اجرا گذاشته شد بااقالهٔ بیع باطل نمیشود واگر بعداز معامله اولیه عقودی لاحق گردد و ایادی عوض شوند شفعه تمام آن عقود را باطل می کند ـ وشفیع می تواند درعقود لاحقه اخذ بشفعه نماید برای آنکه حق شفعه نسبت بتمام عقود لاحقه مساوی وجاری است ـ شفیع اخذ میکند از مشتری نه ازبایع وتادیه میکنند پولیرا که مشتری برای نفس معامله داده است ولو اینکه مشتری متحمل مخارج دیگر گردیده باشد ازقبیل پول دلالی ووکالت ومخارج دیگر

شفعه ازمواریث است

همان طور که خیار و قصاص و قذف ازمواریث است حق شفعه نیز ازمیراث است و مثل مال بین ورثه تقسیم میشود وهرکس به اندازهٔ سهم خود ازاین حق ارث میبرد ـ لیکن اگر تمام ورثه باستثنای یك نفرازحق خود صرف نظر نمایند آن یك نفر باید نسبت بتمام بیع اخذ بشفعه نموده ویااینکه صرف نظر نماید

موقع پرداخت وجه

باید قیمت را بمشتری قبلاً داد و بعد از آن اخذ بشفعه نمود و باید از مقدار جنس و وصف قیمت مطلع بوده باشد

﴿ اختلاف ﴾

اگر در بین شفیع و مشتری در سر مقدار پول معامله تولید اختلاف گردد مشتری قسم میخورد

﴿ انحصار ﴾

حق اخذ بشفعه فقط در بیع است و در سایر عقود از قبیل صلح و هبه و غیر ها جاري نیست

(باب سبق ورمایه)

سواري و تیر اندازی ـ عقدیست مشروع براي اینکه انسا نرا در کارزار مستعد نماید هر گونه گروگان و بردو باخت حرامست مگر در سر تیر اندازي و سواری که پیغمبر اکرم فرموده (ان الملائكة لتنفّرعندالرهان فتلعن صاحبه ماخلاالحافر (۱)* والخفوالريش والنصل)ـ در وقت گروگان ملائکه‌زاری میکنند و دوري می نمایندومرتکب را لعنت می فرستند مگر در ناخن و قدم و تیر ونشانه)

﴿ شرط صحت ﴾

عقد مسابقه منعقد میشود در بین دونفر بالغ و عاقل وممیز و مختار و غیر محجور با تمام حیوانات اهلی که براي سواری

(۱) * هر یك از این لغات ـ حافر ـ خف ریش نصل کنایه ازیکنوع عمل است برای مسابقه با حیوانات ناخن دار با لفظ حافروبشتر باخف وبه تیراندازی بریش وشمشیر وسایر اقسام را نصل تعبیر نمود

خلق شده اند و شمشیر و تیر و سایر اقسام حربه های جنك

﴿ ایجاب و قبول ﴾

ایجاب و قبول این عقد عبارت از دعوت بمسابقه و قبول آنست

﴿ عوض گروگان ﴾

ممکن است عوض را طرفین و یا یکی و یا بیت المال و یك شخص اجنبي عهده بگیرد بطور نقد و یا نسیه

﴿ شروط اساسی ﴾

در مسابقه باید مسافت از حیث ابتدا و انتهـا معلوم بوده باشد و هم چنین عوض ـ گروگان ـ و حیوانی که بمسابقه گذاشته شده باید معین بوده باشد و احتمال سبقت هر یکی بدیگری داده شود ـ والا اگر از اول قصور یکی از آنهـا معلوم بوده باشد مسابقه باطل خواهد بود

﴿ برنده کیست ؟ ﴾

برنده آنست که از دیگری با گردن جلو بیفتد ـ اگر چهارپایان متعدد بمسابقه گذاشته شده باشند اسم برندهٔ اول را (مجلّی ـ و دویم را ـ مصلّی ـ و سیّمی را ـ تالی ـ وچهارمیرا ـ بارع ـ و پنجمیرا ـ مرتاح ـ وششمیرا ـ حظّی ـ و ـ هفتمیرا ـ عاطف ـ و هشتمیرا ـ مؤمل ـ و نهمیرالطیم و دهمیرا سکیّت) گویند

﴿ تیر اندازی ﴾

در تیر اندازی باید مسافت و عدد تیرها و آنچه که بایدبنشان

بخورد و اوصاف تیر ها معلوم گردد باین معنی بنشان که خورد رد شود و یا بماند ؟ بخراشد و یا پاره کنند ؟ مثلاً ازده تیر چند عدد بنشان بخورد ؟ و اندازهٔ نشانه هم باید معلوم بوده باشد وآلت مسابقه نیز باید ازحیث سیستم معلوم بوده باشد نه از جهت شخصیّت

﴿ استحقاق عوض ﴾

وقتیکه (تیرهای مشروط که باید به نشانه بخورد تمام شد تیر انداز مالك عوض خواهد شد ـ اعم از اینکه بقیهٔ تیر ها تمام شده ویا نشده باشد

﴿ ظهور فساد درعوض ﴾

اگر عوض مستحقاً للغیر برآمد کسیکه باخته باید ازعهدهٔ قیمت و یا مثل آن برآید

﴿ باب جعاله ﴾

جعل درلغت مالیرا گویند که درعوض یك کاری داده میشود ودر اصطلاح عبارت ازصیغهٔ شرعیه است که ثمرهٔ آن تحصیل منفعت است در مقابل عوض بدون اینکه بداند کار چیست ویا عوض چیست ؟ مثل اینکه کسی بگوید (هرکس اسب فرار کردهٔ مرا بیاورد نصف آن مال آن شخص بوده باشد) در صورتیکه عامل نمیداند که اسب در کجاست وجنس آن چیست ؟

﴿ فرق اجاره باجعاله ﴾

اجاره باجعاله درقسمت تحصیل منفعت مساوی ولی فرقیکه

دارد ازجهت این است که منفعت ومدت وعمل بایددراجاره معلوم بوده باشد برخلاف جعاله که علم بعمل شرط نیست وتعیین عوض غیر لازم است

﴿ موضوع جعاله ﴾

هر کاریکه مقصد عقلائی در انجام آن منظور گردد میتواند موضوع جعاله را تشکیل بدهد بشرطیکه انجام آن نسبت بعامل واجب نبوده باشد پس هرآن کاریکه وجود وعدم آن نسبت بعامل موضوع حکم وتکلیف است نمیتواند موضوع جعاله گردد ـ مثل نماز خواندن ویا اجتناب ازحرام ـ ویا کاریکه درنظر عقلا لغو وعیب است

﴿ جواز ولزوم ﴾

عقدجعاله ازطرف جاعل لازم وازطرف عامل جائز است ـ و محتاج بقبول لفظی نیست بلکه مجرد عمل کافی در استحقاق اجرت است وهمچنین لازم نیست که طرف ایجاب یك شخص معیّنی بوده باشد ـ چنانچه تعیین اجرت هم لازم نبوده ویك چنین کلامی (هرکس لباس مرا بدوزد باو چیزی میدهم) برای ایجاب جعاله کافی است

﴿ تعیین وعدم تعیین اجرت ﴾

اگر جاعل در پیش خود اجرت را معین کرده باشد باید جنس

و مقدار آنرا بیان کنند والا باید ازعهدهٔ اجرت المثل (۱)* آن بر آید پس معلوم میگردد که علم بعوض در تحقق جعاله شرط نیست بلکه شرط تعیّن و تشخّص عوض است

﴿ توهم اشکال ﴾

ممکن است بما اعتراض کنند که حکم بتادیهٔ اجرت المثل مثبت فساد عقد است و در اینمورد بعامل باید عادتاً چیزی داد ـ جواب گفته خواهد شد که احاله بعادت خود مثبت اجرت المثل است

﴿ شرط صحت ﴾

عقد جعاله منعقد میشود ازبالغ و عاقل وغیر محجور برای آنکه دهندهٔ اجرت اوست ـ برخلاف عامل که مستحق اجرت است ولو اینکه طفل بوده باشد

﴿ تبرع ﴾

اگر براي شخص معینی تعیین جعاله کرده باشیم وکس دیگر آن کار را انجام بدهد مستحق اجرت نخواهد بود ومتبرع است و آن شخص معین هم مستحق اجرت نیست براي آنکه کاری انجام نداده است

(۱)* اجرت المثل قیمتی را گویند که عرف خبره تعیین می نماید و اجرت المسمی قیمتی را گویند که متعاملین با تراضی و توافق آنرا تعیین می کنند ولو اینکه از اجرت المثل کم و یا زیاد بوده باشد

﴿ اشتراك ﴾

اگر یك شخص خارجي باعامل معین در انجام کار شرکت نماید اگر بقصد تبرع بوده تمام اجرت مال آن شخص معین است برای آنکه (۱) * مقصود جاعل بادخالت عامل معین صورت گرفته است ـ و اگر قصد تبرع نداشته مستحق نصف اجرت خواهد بود

﴿ جعاله از اجنبی ﴾

یك شخص اجنبی میتواند برای انجام کار دیگری کارگری گرفته و تعیین جعاله نماید در اینصورت اداي اجرت بعهدهٔ این شخص خواهد بود نه مالك ـ و اگر این کار را بعقیدهٔ خوداز طرف مالك کرده باشد که در موقع تحصیل اجازه نماید در این صورت فضولیست باین معنی که اگر مالك امضا نکنند خود آن شخص مسؤل خواهد بود

﴿ نسبت اجرت بعمل ﴾

چنانکه قبلاً بیان کرده ایم عقد جعاله نسبت بعامل همیشه جایز است بنا براین اگر در حین عمل فسخ کند به نسبت کار مستحق اجرت خواهد بود ـ و اما از طرف جاعل ـ مقصود از لزوم در این مورد عبارت از مأخوذیت آنست باداي اجرت

(۱) * در این مورد مقتضی است که اجرت را به نسبت عمل تقسیم کنیم وبا تحقق تبرع متبرع مستحق اجرت نیست

پس حقیقتاً این
بنابراین اگر ف
که تعیین ع
معامل نا
معین

عقد از طرف جاعل هم جایز خواهد بود بنا
فسخ از طرف جاعل شد باید عمل عامل را بااجرتی
نموده ملاحظه نمود و از اجرت المسمی به نسبت کار
اجرت داد و اگر تعیین اجرت نکرده باشد به نسبت
اجرت المثل داده میشود

❊ فسخ بدون اعلام ❊

وقت جاعل بخواهد عقد را فسخ کند باید بعامل اعلام کند و اگر اعلام نکند و عامل کار خود را بآخر برساند جاعل باید تمام اجرت را کارسازی دارد

❊ تعدد عقد با اوصاف مختلفه ❊

اگر جاعل باد و عقد مختلف در اوصاف و مقدار عمل و اجرت تعیین جعاله نماید عقد دویمی معتبر خواهد بود در صورتیکه عامل شنیده باشد برای آنکه در عقد جایز صیغهٔ دویمی ناسخ اولیّه خواهد بود و اگر نشنیده باشد معتبر عقد اولیه است

(قاعدهٔ عمومي)

در هر کاریکه برای انجام آن تعیین اجرت نکرده باشند باید اجرت المثل داده شود .

(فروع استثنائي)

۱) آوردن غلام فرار کرده در شهریکه مالك در آن

شهر است یك دینار اجرت داده میشود ـ و اگر غلام از شهر مالك فرار نموده باشد چهار دینار اجرت داده خواهد شد حکم اجرت شتر فرار نموده مثل غلام است

۲) اگر تعیین جعاله نمایند با این بیان (برای آورنده یکتومان) باین معنی که معلوم گردد مقصود جاعل انجام کار است ـ ولی چند نفر آن کار را بالاتفاق انجام بدهند اجرت معین را در بین خود تقسیم مساوی خواهند کرد

۳) اگر برای سه نفر سه اجرت مغایر با یکدیگر تعیین نمایند مثلا ـ برای یکی یك تومان و دیگری دو تومان و دیگری سه تومان و هر سه متفقاً کار را انجام بدهند هریك مستحق ثلث اجرت معینه خواهند بود

(اختلاف)

در صورت ظهور اختلاف بین عامل و جاعل در سر تعیین جعاله و تبرع مالك قسم میخورد

هم چنین مالك قسم میخورد اگر اختلاف درسر تعیین غلام و یا شتر فرار کرده باشد مثل اینکه مالك میگوید این که آوردهٔ آن نیستکه برای آن تعیین اجرت نموده ام ـ وهم چنین مالك قسم (۱)* میخورد اگر اختـلاف در موضوع انجام کار بوده باشد مثل این که مالك میگوید قبل از شروع بکار غـلام بدست تو رسیده است .

---

(۱)* در تمام این موارد مالك باستظهار اصالت برائت قسم میخورد

(۱)* (باب قضاوت)

قضاوت در لغت و در اصطلاح بمعنی حکم کردن در بین مردم است و برای اشخاص باصلاحیت واجب کفائی (۲) * است

[زمان حضور و غیبت]

قضاوت در زمان حضور امام علیه السلام وظیفهٔ امام است که خودو یا نائب خاص او ادای وظیفه نماید ـ و در زمان غیبت تنفیذ میشود قضاوت فقیه ومجتهد جامع شرائط فتوی(۳)*

* اجتهاد *

عبارت از قوهٔ استنباط احکام است از اصول چهار گانه که درسابق بیان کرده ایم واین قوه حاصل نمیشود مگر بادانستن بطور کامل علوم ذیل را (علم کلام ـ علم اصول ـ علم نحو ـ علم صرف ـ علم لغت عرب ـ منطق ـ و حساب و علم رجال)

عدالت

عبارت از این است که انسان قوای ظاهری وباطنی خود را در

(۱)* قضی علیه — یعنی حکم کرد بر او
(۲)* واجب کفائی آنست که با انجام دادن یك شخص از عهدهٔ دیگران ساقط میگردد
(۳) شرائط فتوی دادن عبارت است از بلوغ — و عقل — و مردی — و ایمان — و پاکی نطفه ـ ونویسندگی — وآزادی و بینائی — وحرف زدن — و حافظه — و اجتهاد دراحکام شرعیه و اصول آنها — و عدالت

هیچ وقت سوء استعمال نکنند واز قوانین اخلاقی تجاوز ننماید وخود را مطیع عقل کند نه نفس و در تمام حرکات خارجی وباطنی خود را مسؤل پروردگار عالم بداند

* قاضی تحکیم *

قاضی تحکیم کسیرا گویند که متداعیین بارضایت هم آنرا برای فصل خصومت خود انتخاب کرده باشند شرائط مذکوره در بارهٔ قاضی شرع برای قاضی تحکیم لازم نیست مگر پاکی نطفه و عدالت وعلم باحکام وعقل

* وظیفهٔ قاضی واحکام قضا *

بقیدوجوب باید قاضی درسلام وکلام ونظر وسایر انواع احترام و معاشرت و انصاف متداعیین را مساوی قرار دهد ـ ولی اگر یکی مسلم ودیگری کافر بوده باشد میتواند مسلم را برکافر از حیث احتراماات مقدم بدارد ـ وگوش بدهد بحرف آنکه شروع بدعوی نموده ـ و اگر هردو یکمرتبه شروع بدعوی نمودند بحرف کسیکه درطرف راست قاضی نشسته گوش خواهد داد اگر هیچ کدام حرف نمیزنند باید بگوید ـ هر کس که مدعیست حرف بزند ـ حرام است بقاضی رشوه گرفتن وبیکی ازخصمین دلیل یاد دادن ویاچیزیکه برضرر خصم تمام میشود مستحب است که قاضی متداعیین را تکلیف بصلح نماید وشفاعت نمودن در اسقاط حق و یا ابطال دعوي و با حاجب وپاسبان دم در گذاشتن و در حالت چورت زدن وباهمّ و غمّ وقهر و

غضب و گرسنگي و یا سیری وسایر عروض نفسانی قضاوت کردن مکروه است

﴿ تعریف مدعي ومدعی علیه ﴾

سیرهٔ دیرینه بشر این معنی را اثبات نموده که هر کس باندازهٔ استعداد مادی ومعنوی خود زندگانی خود را اداره کرده و هیچ کس مزاحم دیگری نباشد و هر چیزی در دست هر کسیکه هست در هرجا و هر کجا عرف بشر آن چیز را بملکیّت آن متصرف می شناسد تاخلاف آن ثابت گردد ـ این قاعدهٔ عقلائی را نام (اصل عدم یعنی ـ قاعدهٔ نبودن مدعابه مال مدعی) است پس کسیکه حرف آن بر خلاف این اصل بوده باشد مدعیست و در مقابل این مدعی علیه است که حرف آن مطابق اصل مزبور بوده باشد ـ تا خلاف آن ثابت گردد

﴿ تعریف دیگر ﴾

مدعی کسیستکه اگر دعوی را ترك کند کسی با او دعوي نداشته باشد (هو الذی یترك لو ترك الخصومه ـ و المنکر مقابله)

﴿ دعوی یا محاکمه ﴾

پس از آنکه مدعي و مدعی علیه در محضر قاضی حاضر شدند مدعی طرح دعوا مینماید اگر قاضی عالم بحقانیت مدعی

بوده باشد با استدعاي مدعی حکم میدهد ـ و اگر عالم نبوده باشد بمدعی علیه مراجعه و جواب دعوی را خواهد خواست

﴿ احوال مدعی علیه ﴾

هر مدعی علیهی در قبال مدعی چند حال دارد

١) ـ اقرار

٢) ـ انکار

٣) ـ سکوت

[احکام و گذارشات حال اقرار]

مدعي علیه مقرّ بدعوی مدعی باید شرائط اقرار را داشته باشد که عبارت است از بلوغ و کمال عقل و عدم حجر در این صورت اگر دارائی داشته باشد قاضـی حکم میدهد و اگر دعوی نداري (اعسار) نماید ـ باید دعوی خود را اثبات نماید

﴿ اعسار ﴾

عبارت از این است که زیاد تر از خانه ولباس لایق بحال وخرج مال سواری ونوکر و معیشت یك شبانه روز خود و عیـال واجب النفقه مال دیگري نداشته باشد

﴿ طریقهٔ ثبوت اعسار ﴾

اعسار ثابت میشود یابتصدیق خصم و یا بابیّنهٔ مطلع بباطن امر مدعی اعسار ـ و در صورتیکه دعوی مدعی بدوی بیك امر غیر مالی بوده از قبیل جنایات که بالنتیجه مستلزم مالست در این صورت بدون احتیاج به بیّنه باقسم دعوی اعسار ثابت

میشود ـ و اگر مدعی اعسار را تصدیق نکند و بیّنه هم نداشته باشد و یا قسم هم نخورد حبس میشود تا حقیقت حال او معلوم گردد

﴿حالت انکار﴾

چنانکه سابقاً اشاره نمودیم با انکار مدعی علیه اگر قاضی علم بحقانیّت مدعی داشته باشد با استدعای مدعی حکم می دهد ـ واگر قاضی نمیداند از مدعی مطالبه بیّنه میکند

﴿احوال مدعی﴾

در موقعیکه مدعی برای اثبات دعوی خود محتاج به بیّنه است دو حال برای او متصور است (۱ ـ داشتن بیّنه ۲ ـ نداشتن بیّنه) اگر بیّنه داشته باشد باید برای اثبات دعوی خود آنرا حاضر نماید واگر نداشته باشد قاضی باو میفهماندکه میتواند بمدعی علیه خود قسم بدهد دراینصورت اگر تقاضای قسم نمود قاضی امر بقسم مینماید ـ وبدون استدعای مدعی قاضی نمیتواند تکلیف قسم نماید ـ وهمچنین بدون امر قاضی مدعی علیه نیز نمیتواند قسم بخورد

﴿نتیجهٔ قسم﴾

اگر مدعی علیه قسم خورد دعوی ساقط میشود ودیگر مدعی نمیتواند از مال مدعی علیه تقاص (۱)* نماید ـ و هم چنین بعداز قسم بیّنه پذیرفته نمیشود واگر قسم نخورد وبمدعی ردکرد

(۱) * تقاص عبارت از ضبط و تصرف مال بدهکار است که تماثل مال طلبکار بوده باشد (قاصّهٔ حبس عنه مثله)

اگرمدعی قسم خورد حق ثابت میشود واگر امتناع نمود دعوی آن ساقط میگردد

﴿حالت نکول﴾

نکول عبارت از این است که نه قسم میخورد و نه رد میکند دراینصورت قاضی این جمله را بمدعی علیه ابلاغ میکند (قسم بخور والاّ تورا ناکل قرار میدهم) اگر بعداز این بیان اظهار نمودکه نکول میکنم قسم ردمیشود بمدعی که اگرقسم خورد حقش ثابت میگردد والا ساقط میشود

﴿وجود بیّنه وغیبت آن﴾

اگر مدعی بیّنه داشته باشد و اظهار بدارد که غائب است قاضی باو میفهماند که مخیّر است که دعوی را باقسم تمام کند و یا اینکه منتظر حضور بیّنه گردد ـ در این صورت دعوی ترك میشود ومدعي نمیتواند ازمدعي علیه خود تقاضای تأمین کند ویاملازمت او را بخواهد ویااستدعای کفیل کند برای آنکه تمام این مستدعیات یك نوع مجازاتیست که هنوز مجوّز آن معلوم نیست

﴿حضور بیّنه﴾

پس از حضور بیّنه ومعرفی مدعی آنرا بحضور قاضی اگر قاضی ازعدالت او مطلع است پس از ادای شهادت حکم میدهد و اگر فسق شاهد محرز بوده باشد آنرا رد میکند واگر حال اومجهول بوده باشد مطالبهٔ بیّنه تزکیه مینماید ـ واسم این قسمت اخیر

را (تردید احوال) گویند

﴿تردید احوال﴾

در این صورت مدعی باید بیّنهٔ تزکیه که عبارت از دو شاهد عادل است فقط برای اثبات عدالت شهود تقدیم نماید

پس ازآنکه شهود تزکیه حاضر شدند و ادای شهادت نمودند قاضی شهادت آنها را ثبت نموده و از مدعي علیه مطالبهٔ جرح مینماید ـ اگر مدعی علیه برای تهیه شهود و دلائل مهلت بخواهد سه روز باو مهلت داده میشود ـ اگر در این مدت نتوانست دلائل جرح را تقدیم بدارد باستدعاي مدعی حکم می دهد

﴿شك وریبه در شهود﴾

اگر قاضی در احوال شهود دچار شك و گمان بد گردد شهود را از یکدیگر متفرق (۱)* مي نماید و یك یك از مشخصات و ممیزات قضیه میپرسد ـ در چه زمان بوده ؟ کجااتفاق افتاده ؟ و امثال اینها ـ با این حال اگر اختلافي در اظهارات آنها ظاهر شد شهادت آنها مردود است

﴿مکروه و حرام﴾

اگر قاضی سؤالاترا بپیچاند و شاهد را دچار اشکال نماید در حالتیکه از مردمان محترم و ارباب بصیرت بوده باشند مرتکب

(۱)* تفریق شهود شامل شاهد اصل دعوی وشاهد جرح وتزکیه نیز می گردد .

مکروه شده ـ و اگر مداخله در شهادت نماید مرتکب حرام شده است ـ مداخلهٔ در شهادت مطلقا حرام است و جلوگیری نمودن از اقرار مدعي علیه نیز حرامست مگر در حقوق الله که ثبوت آنها مستوجب حدود است

﴿سکوت﴾

اگر مدعی علیه در مقابل دعوی مدعی سکوت اختیار نماید اگر بواسطهٔ عارضه و آفت بوده باشد قاضي شرح دعوا را باو میفهماند ـ و اگر از راه عناد باشد حبس میشود تا جواب بگوید و یا بعنوان نکول حکم برعلیه آن صادر میگردد

﴿قسم مثبت و یا مسقط﴾

وقتیکه کار منجر بقسم گردید خواه قسم مثبت و یا قسم مسقط از مسلمان و یا کافر منعقد نمیشود مگر بلفظ جلالهٔ (الله) و باید صیغهٔ قسم با الفاظ پرعظمت و مدهش بوده باشد مثل (والله الذی لا اله الاّ هو الرّحمن الرّحیم الطّالب الغالب الضّار النافع المدرك المهلك الذی یعلم من السّر ما یعلمه من العـلانیه) و ازحیث احترام زمان و مکان مثل روز جمعه و اعیـاد متبرکه ومسجد نیز بایدمنظور شود ـ در تمام دعاوی حقوقي مگر اینکه مدعابه از نصاب قطع ید (۱)* کمتر بوده باشد

﴿قسم قطعی و نفی العلم﴾

امور وجودی و عدمی که راجع بشخص مدعی ویامدعی علیه

(۱) * ربع دینار که مساوی با دو ریال میگردد حد و نصاب بریدن دست سارق است

بوده باشد وقتیکه موضوع قسم گردید باید بطور قطع و جزم قسم خورده شود ـ ولي اگر دعوی برای اثبات و نفي اعمال و افعال غیراست مثل دعوی برمیّت در این صورت قسم خورده میشود بنفی العلم

﴿ شاهد و قسم ﴾

﴿ قاعده ﴾

هر آن چیزیکه ثابت میشود با یك شاهد مرد وشاهد زن ثابت میشود با یك شاهد مرد و قسم ـ وعبارت است ازدعوي مال ویا مالی

﴿ مال ومالی ﴾

دعوی مال آنست که مدعابه آن مستقیماً مال بوده باشدودعوی مالی آنستکه بالملازمه بمال منتهی گردد ـ از قبیل (قرض ـ غصب عقود معاوضات ـ جنایات موجب دیه (خطا و عمد خطا) شکستن استخوان و امثال اینها)

﴿ دعوی غیر مال و غیر مالی ﴾

(عیبهای زنانه ـ مردانه ـ خلع ـ طلاق ـ رجوع ـ عتق ـ کتابت ـ تدبیر ـ نسب ـ وکالت ـ وصیّت) موضوعات مخصوصهٔ هستند که ربطی بمال و مالی نداشته واین قبیل دعاوی بایك شاهد مردوقسم ثابت نمیشوند ودر جای خود مفصلاً بیان خواهیم نمود

﴿ مدّعیان متعدد ﴾

اگرمدعیان متعدد برای اثبات دعوی خود یك شاهد اقامه نمایند باید هرکدام مستقلاً قسم بخورند

﴿ مستند حکم قاضی ﴾

شهادت شاهد ـ بعد تعدیل ـ بعد قسم ـ پس از آنها حکم صادر میشود

﴿ رجوع از شهادت ﴾

اگر پس از صدور حکم شاهد ازشهادت خود رجوع نماید باید از عهدهٔ نصف محکوم به بر آید

اگر مدعی محکوم له پس از صدور حکم از دعوی برگردد باید تمام محکوم به را رد نماید

﴿ حکم غیابی ﴾

(الغائب یقضی علیه ویباع عنه ماله و یوفی دینه و هوعلی حجّته)

مدعی علیه غائب از مجلس قضا غیاباً محکوم میگردد و دارائی او فروخته میشودو بقرض او داده میشود و لیکن یك چنین شخص همیشه حق اقامهٔ حجت واعتراض را دارد که هر وقت حاضر شد میتواند برای رد دعوی استدلال نماید

﴿ تعارض ﴾

اگر دونفر بریکدیگر نسبت بتصرفي همدیگر دعوی نمایند و هریك تمام متصرفهٔ طرف خودرا بخواهد و بیّنه نداشته باشند

هر کدام بنفی استحقاق طرف خود قسم میخورند ومدعابه دربین آنها علی السویه ونصف تقسیم میشود

اگر هر دو بیّنه داشته باشند باز مدعابه علی السویه در بین آن ها تقسیم میگردد وحکمی که صادر میشود این لسان را خواهد داشت که (هر یکی از اینها متصرفی خود را به دیگری بدهد)

اگر مال در دست شخص ثالث است و دو نفر در سر آن نزاع دارند مدعابه متعلق بآن شخص خواهد بود که این شخص ثالث مالکیت آنرا تصدیق نماید وشخص تصدیق شده باید قسم بخورددرصورتی که هیچ یك ازطرفین بیّنه نداشته باشند

اگر هر دو بیّنه داشته باشند دعوی رؤیت میشود با اصول تراجیح (۱)* و ملاحظه میشود که بیّنهٔ کدام یك عادل تراست

اگر هر دو مساوی شدند مقدم خواهد شد آنکه زیادتر شاهد آورده و اگر در این قسمت هم مساوی شدند قرعه کشیده میشود واسم هرکدام درآمد قسم میخورد ومدعابه را تصرف مینماید

اگر هر دو متصرف هستند یکی دعوی میکند بتمام مدعابه و دیگری بنصف و بیّنه ندارند پس از آنکه مدعی نصف قسم خورد مدعابه را نصف میکنند در صورتیکه دعوی مدعی نصف بطور اشاعه بوده باشد ولی اگر بطور افراز دعوی

(۱) * اصطلاح مخصوصی است که در جای خود تشریح میشود

نصف کند پس از آنکه هردوقسم خوردند مدعی نصف مستحق ربع خواهدبود :

برای آنکه درصورت اشاعه هرکدام مدعابه را مال خود میداند ومرجّحی هم دربین نیست برخلاف صورت افرازکه یك جزء معیّن مورد دعوی است

(تقسیم)

قسمت عبارت از تشخیص وتفریق یك سهم ونصیب است از سهم و یا سهام دیگر و محتاج صیغه نبوده و اجرا میشود با تقاضای شریك بشرطیکه ازتقسیم ضرری ویارد عوضی متوجه شریك دیگر نگردد در این صورت قسمت اجباری خواهد بود - و اگر قسمت مستلزم رد عوض گردد نمی توان شریك را مجبور نمود وهم چنین نمی شود در صورت ضرر مجبور از قسمت کرد

(باب شهادات)

(تعریف شاهد)

شاهد باید بالغ وعاقل ومسلمان بوده باشد با ایمان وعدالت

(جنایات وشهادت اطفال)

شهادت اطفال ممیّز (۱)* در جنایات حتّی (۲)* در قتل

(۱) * عرف تمیز را از ده سال تشخیص میدهد

(۲) * شهادت اطفال ممیّز در موضوع قتل محل اختلاف است

مسموعست واولین بیان اطفال مسموع خواهد بود(۱)*بشرطیکه تا موقع ادای شهادت ازمحل وقوع جنایت متفرق نگردند

﴿شهادت غیر مسلم﴾

شهادت ذمّی برذمّي ویا برکافر مسموع است برخلاف شهادت کافرکه مطلقا مسموع نیست

﴿قاعدهٔ عمومی﴾

در هر موردیکه برای شاهد ازادای شهادت نفعی متصور گردد ولوضمنی وغیرمستقیم شهادت او مسموع نخواهد بود - مثل شهادت شریك بمنفعت شریك خود در موضوع مشترك و شهادت وصّی در متعلقات وصیّت وغُرماء مفلس بمنفعت مفلس وآقا برای بندهٔ خود

﴿اعتبار اوصاف﴾

شاهد باید در وقت ادای شهادت دارای شروط شهادت بوده باشد

﴿شهادت مردوده﴾

کسیکه با کسی عداوت دنیوي دارد نمیتواند بر او شهادت بدهد وشهادت کثیرالسهو و شهادت شاهد نا خوانده مردوداست

﴿مستند شهادت مقبوله﴾

مستند شهادت باید علم قطعی(۲)*شاهد بوده باشد وعلم حاصل میشود بادیدن وشنیدن - باشیاع ثابت میشود (نسب - مرگ ملك - وقف - نکاح - عتق - ولایت قاضی)

(۱)* مستند حکم روایت جمیل پسر درّاج است از حضرت جعفر صادق (ع) (تقبل شهادتهم فی القتل و یؤخذ باول کلامهم)

(۲)* بموجب آیهٔ شریفه (ولا تقف ما لیس لك به علم)

﴿حقوق عمومی یا حدود و شهود﴾

ثابت میشود باچهار شاهد مرد فقط (لواط - وسحق)

ثابت میشود باچهار شاهدمرد - ویاسه شاهد مرد و دوشاهد زن (زنا)

زنا دوقسم است

۱) - موجب رجم (سنگسار) این قسم ثابت میشود فقط با چهار شاهد مرد ویاسه شاهد مرد ودوشاهد زن

۲) - موجب جلد (تازیانه) این قسم ثابت میشود بادو شاهد مرد وچهار شاهد زن

آن قسمت ازحقوقیکه ثابت میشود بادوشاهد مرد فقط عبارت است از- (ردّه - قذف - شرب خمر- دزدی- زکوة - نذر - خمس- کفّاره - اسلام - بلوغ - ولاء - تعدیل - جرح عفو از قصاص- طلاق - خلع - وکالت - وصیت(۱)* - نسب - هلال)

(حقوق خصوصی)

حقوق مال ویامالی ثابت میشود بادوشاهد مرد ویا یك مرد ودو زن ویایك شاهدمرد وقسم - بطوریکه سابقاً بیان نموده ایم

بعضی ازحقوق ثابت میشود باشاهد اعم ازاینکه مردبوده باشد ویازن مثل ولادت - (یعني زنده بدنیا آمدن مولود) استهلال عیبهای باطنی زنانه - ورضاع - ووصیت برای اوبامال:

بعضی از حقوق ثابت میشود بازن ولی منضماً بشهادت مرد - مخصوصاً و یا بقسم مثل دیون واموال

(۱) * مقصود از وصیت تعیین وصی است

﴿ شهادت برشهادت ﴾

(قاعدهٔ عمومی)

درحقوق خصوصی اعم ازاینکه متضمن عقوبت هم بوده باشد مثل قصـاص (ولی نه از جهت حقوق عمومی یعنی حق الله) ویا متضمن حق غیر مال و غیر مالی بوده باشد مثل طلاق ــ و یا متضمن مال ویا مالی بوده باشد شهادت برشهادت مسموع است برخلاف حقوق عمومی صرف ویامشترك مثل قذف و سرقت که براي اثبات حق الله شهادت برشهادت مسموع نيست

﴿ دعاوی مشترکه ﴾

مثل زنا باشهادت برشهادت ثابت میشود حقوق خصوصی فقط ــ مثلاً فرض میکنیم که کسی درنزد شاهدی اقرار بزنا نموده و کسي ديگرهم شاهد شهادت شاهد اولیه است که بعبارة اخری شاهد برشاهد اقراراست بهزنا ــ دراین‌صورت بایك چنین شاهدي حقوق خصوصي مثل نشر حرمت ثابت میگردد برخلاف حق‌الله یعنی حد

﴿ شرط شهادت برشهادت ﴾

شهادت شاهد فرع وقتي قبول میشود که شاهد اصلی بواسطهٔ عذر ومانع نتواند حضور بهم برساند ــ شهادت برشهادت یك درجه است

﴿ رجوع شاهد از شهادت ﴾

اگر شاهد از شهادت خودش در موقعیکه صدور حکم منوط

بشهادت بوده قبل از صدور حکم رجوع نماید حاکم ازاصدارحکم خودداری می نماید ــ ولی اگربعدازصدورحکم بوده باشد حکم درتأثیر خود باقی خواهد بود وغیر قابل نقض است وشهود ضامن محکوم به خواهند بود ــ واگرمحکوم‌به ازقبیل قتل ویاقطع ویارجم ویاحدبوده باشد و شهود از شهادت خود رجوع نمایند واقرار بعمدکنند از تمامی آنها قصاص میشود اگر ولیّ بخواهد (بشرط اینکه قیمت مازاد جنایت را رد کنند) و اگراقرار بخطای خود نمایند بتمامی آنها دیه تعلق میگیرد

﴿ ثبوت تزویردرشهادت ﴾

اگر قاضی باعلم قطعي بداند که شهود در شهادت راه تزویر پیموده اند حکم خود را نقض نموده و محکوم به را ازمحکوم له پس میگیرد و اگرتلف شده باشد غرامت آن را از شهود میگیرد و بنظر حاکم تعزیر میشوند و در شهر تشهیر میگردند تا مردم آنها را شناخته و عبرت گیرند

باب مکاسب وفصول آن

کسب بمعني الاعم (تجارت ــ صناعت ــ کسب ــ حرفه) موضوع این باب را تشکیل داده و از جهت تعلق احکام شرعیّه منقسم می گردد به (حرام ــ واجب ــ مکروه ــ مستحب ــ مباح)

﴿ تجارت یا کسب حرام ﴾

هرانسانی برای ادارهٔ زندگانی خود مجبوراز اشتغال بیك امریستکه

بوسیلهٔ آن امرار حیات نماید و این امر باید طوری انجام بگیرد که بر خلاف انتظام نباشد پس ازاین نقطهٔ نظر خرید و فروش اعیان نجسه از قبیل شراب و آبجو و آبهای نجس غیر قابل تطهیر و مایعات نجس و میته و خون و فضلهٔ غیر مأکول اللحم وسك و خوك و آلات لهو و لعب مثل بت و قمار و هرآن چیزیکه حوزهٔ اسلام و امنیّت مسلمین را تهدید و دچار اختلال نماید مثل اسلحه فروشی بدشمن دین و مملکت اسلام و مساعدت برای تهیه و تسهیل حرام ـ حرام است

(استثنا از دو موضوع)

خرید و فروش روغن نجس از هر قبیل برای سوزانیدن وسك برای گلّه و پاسبانی جائز است

(قاعدهٔ عمومی)

اشتغال بهرآن چیزیکه در نظر عقل مذموم و قبیح است اعم از اینکه ضرر شخصی داشته باشد و یا اجتماعی مفسدهٔ آن ظاهر باشد و یا مخفی موضوع کسب محرم را تشکیل خواهد داد

(کسب مکروه)

(قاعدهٔ عمومی)

هرآن چیزیکه اخلاقاً اشتغال بآن پسندیده نیست و از مباشرت و تصدی بآن یکنوع زحمت غیر مستقیم عمومی و یا شبههٔ حرام و رزالت نفسی تولید میگردد مکروه است مثل انبار داری (احتکار) قصّابی ـ کفن فروشی و امثال اینها

(کسب واجب)

آنستکه برای ادارهٔ زندگانی خود و عیال واجب النّفقه بوده باشد

(کسب مستحب)

آنستکه برای حسن ادارهٔ زندگانی و رفاهیت خود و عائله بوده باشد

(کسب مباح)

آنستکه برای تزیید ثروت بوده باشد

(تعریف دیگر)

هرآن چیزیکه بکسب آن نهی صادر شده باشد حرام والاّ مباح خواهد بود ـ اگر نهی و منع جزمی از اشتغال بآن صادر نشده باشد ولی ترك آن را ترجیح داده باشد مکروه خواهد بود

(فصل دوّم)

﴿ عقد بیع ﴾

عقد بیع عبارت از یك گفتار شرعیست که دلالت میکند به نقل و انتقال مالی از کسی بکس دیگر در مقابل عوض معین و ازاین گفتار تعبیر میشود بصیغه و تقسیم میشود بدو قسمت یکی مخصوص فروشنده و آنرا ایجاب گویند و دیگری مخصوص خریدار که قبول گویند

﴿ معاطاة ﴾

دادن دو نفر مال خود را بدیگری در مقابل عوض معیّن بدون بیان آن گفتار شرعی را معاطات گویند و نتیجهٔ آن

اباحهٔ تصرف است فقط و طرفین میتوانند در صورت بقای عین رجوع کنند

(حقیقت معاطاة)

معاطاة اباحهٔ تصرف است ویاعقد متزلزل ؟ ـ درسر این موضوع اختلاف است

(نتیجهٔ اختلاف)

نتیجهٔ اختلاف ظاهر میشود در نماء که از نقطهٔ نظر اعتقاد به جواز و اباحهٔ تصرف نماء حاصله مال مالك اولیه بوده و ازنقطهٔ نظر عقد متزلزل مال خریدار خواهد بود

(شرائط عقد)

بایدایجاب وقبول بالفظی باشد که دلالت بگذشته نماید (ماضی) ازقبیل فروختم (بعت) وخریدم (اشتریت) براي آنکه لفظ کاشف معنائی خواهدبود که انسان مرید آنرا اراده مینماید ونسبت اراده بلفظ همیشه ازحیث زمان ماضی وگذشته است و لازم نیست که ایجاب بر قبول مقدم بوده باشد ـ در صورت عجز از بیان اشارهٔ مفیده دال بر معني مقصود کافي از لفظ تواند بود :

(شرائطمتعاقدین)

متعاقدین باید عاقل و بالغ ومختار وغیر محجور بوده باشند و اراده هم داشته باشند ـ بنا براین اگر غافل ـ یا نائم ـ یا هازل ـ یالاغی عقدی را جاری کنند نظر بفقدان اراده و

قصد معاملهٔ آنها صحیح نخواهد بود ـ و بهمین دلیل اگر پس از اجرای صیغه در این حال مدلول لفظ را امضا و اجازه نمایند کافي در صحت معامله نخواهد بود برای آنکه درحال بیان قاصد معنی نبوده اند برخلاف شخصیکه ازروی اکراه وبی میلی اجرای صیغه نموده باشد نظر باینکه درحال بیان قاصد معني بوده اجازهٔ لاحقه پس از زوال حالت اکراه مصحّح معامله خواهد بود

(شرط لزوم عقد)

معامله وقتی قطعی ولازم خواهد بود که هریك ازمتعاقدین مالك بوده باشند ـ و یا مالك حقیقی آنرا امضا نماید و الاّ بدون امضا معامله معلّق است باین معنی که عقد باطل نیست

(عدم منافات بین قاعده واجازهٔ متعاقبه)

(لا بیع الاّفی ملك) منافات با اجازهٔ متعاقبه از مالك حقیقی ندارد

واجازهٔ متعاقبهٔ مالك حقیقی کاشف از صحت عقداست

(اجازه کاشف است یاناقل ؟)

فرق بین کشف ونقل آنست که اگر اجازه را کاشف قرار دادیم معامله ازموقع وقوع عقد صحیح بوده وتمام آثار شرعیه برآن مترتب میگردد

و اگر اجازه را ناقل دانستیم معنی آن این خواهد بود که اجازه عقدرا بساعت وقوع خود نقل داده و از این ساعتیکه

مالك حقیقی اجازه نموده عقد شرعی مؤثر بوقوع پیوسته است

﴿ نتیجهٔ اختلاف ﴾

بنا بکشف نماء حاصله از مبیع وثمن تاموقع لحوق اجازه مال مشتری و بایع حقیقی خواهد بود برخلاف قول بنقل که نماء مبیع مال مالك حقیقی ونماء ثمن مال مشتری میگردد

﴿ سکوت کافي از اجازه نیست ﴾

درموقع وقوع عقد ویاموقع اعلام بمالك حقیقی که فلان متاع تو فروخته شده سکوت مالك کافي از اجازه نیست و باید صریحاً معامله را تنفیذ ورضایت خود را ظاهر نماید از قبیل (اجزت ـ انفذت ـ امضیت)

﴿ رد وعدم امضا ﴾

اگر مالك معامله را رد نماید متاع خود را ازمشتری پس میگیرد و اگر برای متاع منافعی تعلق گرفته باشد آنرا نیز استرداد می نماید و اگر دراین مدت نمائی داشته باشد مال مالك خواهد بود ومشتری نیزبفروشنده مراجعه خواهد نمود (۱) * اعم ازاینکه مشتری عالم ویا جاهل باین بوده که مبیع مال فروشنده نیست برای آنکه مشتری پول را بطور اطلاق بفروشنده مباح ننموده بلکه بعنوان عوض از مبیع داده بنابراین مبیع در ضمان فروشنده خواهد بود

(۱) * بعضی تصور نموده اند که در صورت تلف عین مشتری حق رجوع بفروشنده راندارد اعم از این که عالم و یا جاهل بوده باشد این عقیده قابل قبول نیست

﴿ رجوع باغرامت ﴾

فرض میکنیم مالی را از یك شخص اجنبی فضول خریدیم بده تومان وتلف شد ومالك حقیقی معامله را امضا نکرد و قیمت مال خود را مطالبه نمود ومعلوم شد قیمت مال بیست تومان است بدیهی است مالك بیست تومان را خواهد گرفت دراین صورت مشتري به بایع فضولی مراجعه نموده پولیرا که قبلاً داده بود پس میگیرد باآن چه که غرامت کشیده و بمالك داده است ـ اگر برای معامله مخارجی را متحمّل شده باشد از قبیل دلاّلی اگر مشتري عالم بحال فروشنده نبوده ونمیدانسته که مالك است ویا از طرف مالك ماذون است یانه ؟ آنرا نیز بعنوان غرامت از بایع بی اجازه پس میگیرد

﴿ فرع ﴾

اگرمال غیررا بضمیمهٔ مال خود بفروشد ومالك قسمت خودرا امضا نکند بیع در قسمت دیگر صحیح خواهد بود بدون خیارفسخ در صورتیکه از اول میدانسته که یك قسمت مبیع را فروشنده مالك نیست و اگر باین معنی جاهل بوده حق فسخ را دارد برای تبعّض صفقه ـ و هم چنین حق دارد که راضی بقسمت مملوکه بوده و بنسبت قیمت آنرا بپردازد

﴿ تشخیص مقدار و نسبت قیمت ﴾

مبیع مملوك وغیر مملوك روي هم رفته تقویم میشود وبعد منفرداً

هر يك را قيمت ميكنند و بعد قيمت منفرد آنرا بكل نسبت داده و ازروى نسبت قيمت آنرا تعيين مى‌نمايند ـ مثلاً قيمت كل چهل تومان و قيمت يكى بيست تومان پس قيمت مملوك نصف پول خواهد بود مقدار آن هرچه بوده باشد ـ حكم معاملهٔ متاع قابل ملكيت منضماً با غير قابل ملكيّت نيز همين طور است مثلاً اگرانسان آزاد را بضميمهٔ بندهٔ بفروشند معامله در قسمت مادهٔ قابل ملكيت بنسبت قيمت آن به مجموع قيمت كل تنفيذ خواهد شد

﴿ عقد بيع از چه كسى صحيح است؟ ﴾

عقد بايد ازمالك حقيقى و يا قائم مقام او صادرگردد ـ قائم مقام مالك حقيقى شش نفر است ـ (۱ـ پدر ـ۲ ـ جدّ ـ۳ـ وصى ۴ ـ وكيل ـ ۵ ـ حاكم شرع در صورتيكه چهار نفر سابق موجود نباشند ـ ۶ـ كسيكه باجازهٔ حاكم شرع تقاصّ ميكند) پدر و جدّ و وصى و حاكم شرع ميتوانند هر دو طرف عقد را مباشر شوند مثلاً پدر از طرف پسرش بخرد و يا بفروشد براى خودش و يا براى ديگرى ـ مگر وكيل و تقاص كننده كه فقط ميتوانند از طرف ديگرى بفروشند مگر اينكه وكيل اجازه داشته باشد كه براى خودش هم بخرد

﴿ شرط خاص در بيع خاص ﴾

اگر مبيع كلام الله (قرآن) ويا عبد مسلم بوده باشد بايد خريدار مسلمان بوده باشد مگر در مورد فروش عبد مسلم

بكسيكه براو آزاد ميشود در اين صورت چون حكومت وتسلط (سبيل) مرفوعست مانعى از معامله منظور نيست

﴿ قواعد عمومى و شرائط اساسى ﴾

(۱) ـ مبيع بايد چيزى باشد كه قابل ملكيت بوده باشد بنا براين فروش انسان آزاد و هم چنين چيزيكه در نظر عقلا فايده ندارد و فضلات انسان صحيح نيست و همچنين معاملهٔ اراضى مفتوحة العنوه (۱) * بالاستقلال جايز نيست

(۲) ـ مبيع بايدطورى باشد كه بتوان آنرا تسليم نمود بنا بر اين معاملهٔ مرغ هوائى غير معتاد برجوع جائز نيست بندهٔ فرار كردهٔ متعذر التسليم را باضميمه ميتوان فروخت وهر وقت مشترى آنرا پيدا نمايد مالك او خواهد بود و يا اينكه استفاده ميكنند از او در موقع لزوم با آزاد كردن او ـ در اين صورت با علم مشترى بفرار بنده حق خيار فسخ را ندارد

(۳) ـ مبيع بايد ملك خالص بوده باشد بنابراين نميتوان ملك وقف را فروخت مگر اينكه بقاى موقوفه در حال خود منجر بفنا و خرابى و محو آن گردد بطوريكه نتوان استفاده نمود اعم از اينكه وقف عام و يا محصور و مخصوص بوده باشد و همچنين جايز نيست فروش كنيز بچه دار (امهٔ مستولده) ولو اينكه در جنين بوده باشد مگر در هشت مورد كه بشرح ذيل تعريف ميشود

(۱) * فتح شده با قوّهٔ شمشير و جنك و صلح متعاقب بجنك

١ـ العبد ومافي يده لمولاه (كل ما يصدق عليه المال لابد له من مالكي)

«موارد استثنائي»

١) ـ در مقابل قيمت خود كنيز وقتى كه مولاى آن مفلس ومعسر بوده و نتوانسته قيمت كنيز را ادا نمايد

٢) ـ در مقابل جنايت بغير مولاى خود در اينصورت قيمت كنيز و يا خود آن بمجّنى عليه داده ميشود ولى اگر طرف جنايت مولاى آن بوده باشد فروش آن از بابت قيمت جنايت جايز نيست براى آنكه بر مال عنوان مجدد ماليّت ثابت نميگردد

١و٢ ـ ٣) ـ وقتي كه مولا از اداى نفقهٔ آن عاجز بوده باشد

٤) ـ اگر خويشاوند كنيز بميرد وغير از او وارثي نداشته باشد در اين صورت تعجيل ميشود در آزادى او بدون انتظار موت مولا و عتق متعاقب ـ تا تركهٔ ميّت را تمالك نمايد

٥) ـ وقتيكه كنيز را رهن گذاشته باشند و بعد از ارتهان از مولاى خود حامله شده باشد در اين صورت حق مرتهن مقدم بر حق استيلاد است

٦) ـ وقتيكه حمل بعد از افلاس و حجر مولا بوده باشد در اينصورت حق طلبكاران دارائى را فرا گرفته است و از آن جمله است اين كنيز

٧) ـ وقتيكه مولا بميرد و دين مستغرق بتمام تركه باقى گذارد در اين صورت با اينكه كنيز از نصيب فرزند آزاد ميشود چون بواسطهٔ استغراق دين مالى براي فرزند باقى نمى ماند لذا فروخته ميشود

٨) ـ فروش كنيز بكسيكه بر او آزاد ميگردد

در اين صور با اينكه از نقطهٔ نظر داشتن اولاد آزادى بكنيز نسبتاً سرايت نموده و آنرا از عنوان ملكيّت خالص بيرون برده با وجود اين از نقطهٔ نظر ديگر اجازهٔ فروش آنرا داده و در حكم مال خالص نموده است

«فرع»

اگر غلام مرتكب جنايت خطائى گردد جنايت آن مانع از فروش آن نخواهد بود براى اينكه بواسطهٔ اين جنايت از ملكيّت مولا خارج نميگردد و مولي مخيّر است كه با اقل امرين از قيمت غلام و يا ارش جنايت از عهدهٔ غرامت جنايت بر آيد ـ و يا با تسليم غلام بمجّنى عليه و يا وليّ او كه از رقبهٔ غلام قيمت جنايت را در يافت كنند ـ ولى اگر جنايت از روى عمد بوده باشد فروش آن بسته برضايت مجّنى عليه و يا وليّ آن خواهد بود براى اينكه اختيار اعدام و قتل غلام و استرقاق آن با مجّنى عليه است

(٤) ـ بايد قيمت مبيع از حيث مقدار و جنس و وصف قبل از اجراى صيغه معلوم بوده باشد ـ بنا بر اين اگر تعيين قيمت بعهدهٔ يكى از طرفين معامله و يا شخص اجنبي واگذار شود معامله صحيح نخواهد بود

«قاعدهٔ عمومي»

(كلّ عقد يضمن بصحيحه يضمن بفاسده)

در صورت فقدان يكى از اين شروط و مواد معامله باطل است

و اگر مشتری مبیع را تصرف نماید بحکم قاعدهٔ مزبوره ضامن خواهد بود ــ و معنی قاعده این است که هر آن عقدیکه صحیح آن برای مشتری تولید ضمان می نماید باین معنی که اگر مال در دست او تلف شود درك وخسارت آن بخود مشتری راجع است بافاسد آن نیز متحمل خسارت ودرك خواهد بود وباید قیمت مالرا بفروشنده برساند وضامن مبیع است ودرصورت تلف مسئول قیمت آن خواهد بود وباید ازعهدهٔ قیمت روز تلف برآید

(٥) ــ اگر عوض ومعوض هردو ازاجناسی باشندکه باید آنها را بپیمانه ویا کشید ویا شمرد میزان ومناط پیمانه ویاوزن ویا عدد باعرف مشهود ومعتاد خواهد بود

(٦) ــ اگر مبیع را بطوری منظور بداریم که بتوانیم آنرا بواحد های قیاسی تقسیم نمائیم در اینصورت میتوانیم قسمت های معیّنهٔ آنرا معامله نمائیم مثلاً نصف ویا ثلث ویا خمس گوسفندرا بخریم ویابفروشیم اعم از اینکه اجزاء مبیع متساوي بوده باشد ویا مختلف برخلاف اینکه مبیع مجهول بوده باشد مثل یك گوسفند از یك گلّه در این صورت معامله باطل خواهد بود

(فصل سوم)

(در آداب مستحبهٔ بیع)

آداب مستحبهٔ بیع عبارت است از معرفت وخبرویّت درآنچه

که میخرد و میفروشد تابدین وسیله از وقوع در حرام (ربا) ایمن گردد ــ حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود (من اتّجر بغیر علم فقد ارتطم فی الربوا ثم ارتطم)

(ترجمه ــ هرکس بدون علم و اطلاع تجارت نماید فرومیرود در ربا بطور سختی مثل اینکه بگل فرومیرود)

تمام مشتریها را علی السّویه و منصفانه منظور داشتن یکی از شرائط اخلاقی کسب و تجارت است

قبول نمودن اقالهٔ آن کسی که از معامله پشیمان شده وازمجلس بیع متفرق شده اند ویا در صورتیکه عدم خیار فسخ را شرط کرده باشند یکی از آداب مستحبه است

عدم تزیین متاع ــ وبیان نمودن عیب آن ــ و قسم نخوردن درسر قیمت ــ و مسامحه درجلب نفع ــ وزیاد دادن متاع ــ و انتظار فایدهٔ کم در قیمت ــ و تعریف نکردن متاع ــ ومذمت ننمودن از متاع دیگری ــ زود رفتن ببازار و زود برگشتن از آن ــ ترك معامله نمودن بامردمان پست و حق نشناس ــ و در بین الطلوعین معامله را ترك نمودن ــ و اجتناب از دخالت بمعاملهٔ بین دونفر و ترك راهنمائی ویا دلاّلي شهری از دهاتی ــ وترك استقبال کاروان که از نرخ شهر بی اطلاع است ــ وترك انبار داری دراجناسیکه قوت غالب را تشکیل میدهد از مستحبّات بیع است

(فصل سوم)

﴿در معاملهٔ حیوان﴾

حیوان دو قسم است

۱) ـ حیوان بمعنی الاعم که شامل انسان نیز میگردد

۲) ـ حیوان بمعنی الاخصّ که بچهار پایان اطلاق میگردد

اگر بخواهیم از بیع حیوان صحبت نمائیم نظر باینکه بحث از این موضوع فرع بحث از عنوان ملکیّت و تمالك خواهد بود و تمالك انسان برانسان بسته بیك شرائط واحکام مخصوصه ایست بنا براین قسمت تمالك حیوان مخصوص یعنی انسان را مقدم داشته و پس بموضوع حیوان مطلق میپردازیم

﴿تمالك انسان برانسان﴾

حیوان ناطق یعنی انسان وقتی قابل تمالك است که در حال کفر اصلی (۱) * بشرط اینکه درحال ذمّه نباشد اسیر شود

وقتیکه یك نفر انسان با این شرائط گرفتار شد درحکم اموال منقوله وقابل تمالك است و بندگی در اعقاب او نیز سرایت مینماید ولو اینکه دیانت حقّهٔ اسلام را قبول کرده باشد

(فرع)

اگردر دار الحرب طفل بی پرستار و آواره و درگوشه افتادهٔ ایرا پیدا نمائیم با احراز اینکه در این منطقه مسلمانی نباشد که این طفل بی پرستار ازاو متوّلد شده باشد دراین صورت این

(۱) * قید کفر اصلی برای اخراج ارتداد است ازمدلول حکم

طفل هم مثل انسان اسیر شده خواهد بود

﴿ استثنا ازقاعدهٔ فوق الذّکر ﴾

هیچ مردي باصول خود که عبارت از سلسلهٔ آباء است وفروع خود که سلسلهٔ اولاد است مالك نمیگردد ـ و همچنین مردمالك زنهای محرّمه که عبارت است ازخواهر و عمّه و خاله نمی تواند بشود

﴿ یحرم من الرّضاع مایحرم من النسب ﴾

هرآن کسیکه با نسب بمرد حرام است بارضاع نیز حرام است

﴿ متمم استثنا ﴾

هیچ زنی بعمودین خود که عبارت از سلسلهٔ آباء وسلسلهٔ اولاد است نمیتواند مالك گردد

﴿ قواعد عمومي و مسائل ﴾

۱) ـ اگر در حیوان پس از اجرای عقد و پیش از تصرف مشتری عیبی ظاهر گردد مشتری مخیّر است بین ردمعامله ویا گرفتن ارش ـ این حکم در زمان خیار نیز جاریست ـ و مبیع حیوانی باغیر حیوانی تفاوتی ندارد

۲) ـ اگر درحیوان عیبی ظاهر شود ولی ظهور عیب مربوط بهمشتری نباشد و این تظاهر در زمان خیاربوده باشد مشتری میتواند باهریك از این دو عنوان معامله را رد نماید

(فصل چهارم)

﴿ بیع ثمار – میوجات ﴾

پیش از آنکه میوه در سر درخت ظاهر شود نمی توان آنرا معامله نمود ولی پس از پیدا شدن آن اشکالی نیست ومشخّص پیدایش میوه و اینکه می توان ازآن استفاده نمود عرف بلد است – معاملهٔ خضروّیات از قبیل خیار و بادنجان وکدو و امثال آنها را پس از آنکه از شکوفه خارج شدند و مادّهٔ مأکولهٔ آنها بسته شد جایز است ومیتوان یك چین ودوچین خرید وفروخت

(قواعد عمومي – ومسائل)

معاملهٔ میوجات درسر درخت باجنس میوجات جایز نیست مثل معاملهٔ انگور باانگور – خرما باخرما –ولی پس ازچیده شدن بدون زیاده و نقصان جایز است

معاملهٔ ممنوعه در نخل را (مزابنه) (۱) * می گویند

وهمچنین جایز نیست معاملهٔ سنبل بادانه رسیده ازهر جنس که بوده باشد و اسم آنرا (محاقله) گویند ازباب تسمیهٔ شیئی باسم محل

(معاملهٔ زراعت درمزرعه)

میتوان زراعت را قبل از دروکردن درسر ساقه فروخت و

(۱) * اصل آن زبنه است ومعنیآن دفع و ردّاست که طرف آنرا قبول ننماید و کار بمخاصمه بکشد

میتوان پس از درو ویا درحال قصیل معامله کرد

(حق مارّه – رهگذر)

رهگذر از درخت میوهٔ که درسر راه واقع شده بدون اینکه عمداً راه خود را تغییر داده باشد تامصادف درخت میوهٔ گردد وبدون اینکه میوه را فاسد نماید ویا ذخیره کند میتواند ازآن بخورد

(فصل پنجم)

(دربیع صرف)

بیع صرف عبارت از خرید و فروش پول طلا و نقره است بمثل خودش و شرط مخصوص بیع صرف آنست که باید در مجلس عقد بدون تفرق تقابض بعمل آید مگر اینکه مشتری راضی شود که بایع بوکالت او در ذمّه قبض نماید مثل اینکه ذمهٔ عمر و یکتومان مشغولست بزید وزید میخرد از عمرو یکدینار ووکیل میکند عمرورا درقبض ازطرف خود– در بیع صرف تفاضل جایز نیست برای آنکه تفاضل درحکم رباست

(فصل ششم)

(در بیع سلف – سلم)

بیع سلم عبارت از معامله ایست که در مقابل مال مقبوض در مجلس ذمهٔ فروشنده مشغول مبیع میگردد تا در موقع معیّن

به پردازد بیع سلم صیغهٔ مخصوص دارد وصیغهٔ آن جملهٔ (اسلمت الیك ـ تسلیم کردم بتو) فلان مبلغ را برای فلان متاع وفروشنده میگوید قبول نمودم

در معاملهٔ سلم تمام شرائط بیع جاریست بعلاوه تعریف جنس تمام خصوصیات بطوریکه هرگونه جهالت را برطرف نماید

(قاعدهٔ عمومی)

هرآن چیزیکه نتوان اوصاف انرا ضبط نمود مثل گوشت ونان نمیتوان آنرا سلم فروخت ـ در حبوبات و میوجات سلم جائز است ـ ومیزان عمومی فقط ضبط اوصاف است بطوریکه ممیّز ومشخّص مبیع بوده وجهالت را برطرف نماید ـ باید وجه معامله را در مجلس عقد نقداً دریافت نمود ویا آنکه در ذمّهٔ مشتری محسوب داشت بشرطیکه این نکته را درضمن عقد قید ننمایند والاّ ازنقطهٔ نظر بیع دین بدین معامله باطل خواهد بود ـ وهم چنین متاع باید در موقع تسلیم عرفاً و عادتاً ممکن الوجود وعام الوجود بوده باشد

(فصل هفتم)

(دربیع واقسام آن ازنقطهٔ نظر اخبار بقیمت)

بیع از نقطهٔ نظر اخبار به ثمن و عدم اخبار بآن بچهار قسم منقسم میگردد

۱) ـ مساومه ـ عبارت است ازآن معاملهٔ که متبایعین

تراضی بیك قیمتی میکنند بدون تعرّض برأس المال

۲) ـ مرابحه ـ عبارت ازآن است که رأس المال و منفعتی را که میخواهد از مشتری بگیرد معین مینماید مثلاً میگوید فلان متاع را فروختم بفلان قیمت که رأس المال آن دوتومان ومنفعتش دوقران است وباید دراین قسمت رأس المال ومنفعت کاملاً معلوم بوده باشد ـ رأس‌المال اعمّ است ازقیمت اصل متاع ومخارجیکه برای خرید ونگاهداری آن نموده است

(ظهور خلاف)

اگر پس از معامله در رأس المال خلافی ظاهر شود مشتری مخیّر است در ردّ معامله ویا قبول آن در روی قیمتیکه عقد اجری شده است

۳) ـ مواضعه ـ عبارت است ازآن معاملهٔ که از رأس‌المال یك مقدار معیّنی را کسر نماید مثل اینکه میگوید فلان متاع را بصدتومان که عشر آنرا کسر نمودم فروختم دراین صورت قیمت عبارت خواهد بود از نود تومان ـ مواضعه بامرابحه درتمام احکام مشترك است بعلاوهٔ نکتهٔ فوق الذکر

٤) ـ تولیة ـ عبارت از آن معامله ایست که فقط برأس المال میفروشد وبعبارةً اخری معامله را واگذار مینماید

(فصل هشتم)

﴿ در ربا ﴾

ربا صدق میکنند در معاملات متجانس که یکی از دیگری در

پیمانه ویاوزن زیادتر بوده باشد وحرام مؤکد است مخصوصاً در پول

﴿موارد استثنائی﴾

در اجناسی که باشماره خرید وفروش میشود ربا منظور نمی گردد ـ وهم چنین درمعاملاتیکه بین پدر وپسر وزن وشوهر وبین مسلمان و کافر حربی بشرطیکه مسلم زیادیرا بگیرد ربا منظور نیست

﴿چگونه میتوان ازربا خلاص شد؟﴾

راه خلاصی از ربا درمعاملات متجانس که میخواهند متفاضلاً بفروشند ـ باضمیمهٔ چیز دیگر بمورد معامله انجام میگیرد که در اینصورت ضمیمه درمقابل زیاده قرار خواهد گرفت

(فصل نهم)

﴿درخیار﴾

اقسام خیار روی هم رفته چهارده قسم است

۱) ـ خیار مجلس این حق فقط دربیع ثابت است وباقسام دیگر معاوضات سرایت نمیکند وعبارت است ازحق بهم زدن عقد بیع لازم در همان مجلس عقد قبل از تفرّق ـ خیار مجلس برای متبایعین ثابت است مگر اینکه سقوط آنرا شرط نمایند و یا بعد از عقد اسقاط کنند :

۲) ـ خیار حیوان حقّیست فقط برای مشتری و مدت آن

سه روز است و مبداء آن از ساعت وقوع عقد است واین حق ثابت است مادام که در ضمن عقد سقوط آن شرط نشده باشد ویا پس از عقد آنرا اسقاط نمایند

۳) ـ خیار شرط حقیست برای متبایعین ویا یکی ازآنها بر حسب شرط در مدّت معیّنه اعمّ از اینکه آن مدت متصل بعقد ویا منفصل از آن بوده باشد که در موقع حصول شرط میتوان عقد را بهم زد ـ درصورتیکه شرط منفصل از عقد باشد اگر بعد از مجلس بموقع اجرا گذاشته شود عقد را بعد از لزوم جایز می نماید ـ خیار شرط درتمام عقود جاریست مگر درعقد نکاح و وقف و ابراء و طلاق وعتق

٤) ـ خیار تاخیر یعنی حق تاخیر اقباض ثمن و یا مثمن در سه روز باین معنی اگر کسی چیزی را بفروشد نه پول را بگیرد و نه مبیع را تصرف بدهد و نه شرط تاخیر اقباض را کرده باشد فروشنده بعد از سه روز حق فسخ معامله را خواهد داشت و قبض یك جزء از ثمن مثل نگرفتن است

﴿قاعدهٔ عمومی﴾

اگر در یك چنین معامله درظرف مدت سه روز مبیع تلف بشود ضرر آن بفروشنده عاید خواهد بود برای آنکه بحکم قاعدهٔ مخصوصهٔ (کل مبیع تلف قبل القبض فهو من مال بایعه هر متاعی که پیش از تصرف تلف بشود راجع بفروشنده است) برای مشتري هنوز موجب مسئوليّتي فراهم نشده است

٥) ـ خیار فسخ معامله در متاعیکه باگذشتن یکروز ضایع میشود مثلاً فرض میکنیم کسی از قصاب گوشت خریده ولی مشتری آنرا نه برده وباگذشتن روز گوشت ضایع میشوددراین صورت قصاب حق دارد که معامله را فسخ نموده و متاع را بدیگری بفروشد

٦) ـ خیار رؤیت ـ این حق ثابت است برای هر کسی که باوصف خریده ویافروخته باشد بدون اینکه متاع را به بیند که در موقع رؤیت همینکه خلاف آن ظاهر شد حق فسخ را خواهد داشت

﴿ قاعدهٔ عمومی ﴾

در هر آن خرید و فروشیکه خیار رؤیت ثابت میشود باید جنس و وصف و مشخصات کاملاً معین بوده باشد

٧) ـ خیار غبن برای بایع ومشتری ثابت است وقتیکه جاهل به قیمت بوده باشند بطوریکه خرید ویافروش بضرر یکی از متبایعین تمام شده باشد بقسمیکه عرف نمیتواند ازاینك چنین ضررصرف نظر نماید ـ خیار غبن باتصرف یکی از متبایعین ساقط نمیشودمگراینکه مشتري آنرا ازملك خود بیرون کرده باشدبطوریکه نتواند آنرا پس بدهد دراین صورت خیاراوساقط خواهد بود

٨) ـ خیار عیب ـ لازم است قبلاً عیب را تشریح نموده وپس باحکام آن مراجعه نمائیم ـ درهرصنف ونوع مخلوقات طبیعت درخلقت رویهٔ عادلانه ومتناسبی را پیش گرفته و در تعقیب

آن افرادرا خلق وبرای آنها یك تشکیلات متماثلی راایجاد نموده است ـ انسان در روی دوپا راه میرود ودو دست دارد وهر دستي دارای پنج انگشت است ودوچشم و گوش دارد ـ گاو چهار دست وپا دارد ودوشاخ وامثال این ممیزات متماثله درافراد و انواع واصناف بنابراین هرزیاده ویاکم که از خلقت اصلی و قانون طبیعی تجاوز نموده باشد آنرا عیب گویند ـ عیب دو جور است یکی ظاهری که بازیادی ویانقصان ویاانحراف از خط سیر طبیعی مشهود میگردد و دیگری باطني که عبارت اخری انحراف طبیعت خواهد بود از اجرای وظیفه بواسطهٔ یك علت مخفی نسلی و یاعارضی مانندتب ونوبه ودرد سر وامثال آنها که عموماً عیب را تشکیل خواهند داد

درهر مبیعی که یکی از این معایب موجود باشد مشتری حق فسخ معامله را خواهد داشت بشرطیکه در موقع خرید عالم بعیب نبوده باشد

دریك چنین صورتی مشتری اختیار دارد بین ردّ معامله وارش

٩) ـ خیار تدلیس ـ تدلیس عبارت از اجرای امریست که بواسطهٔ آن غیر واقع را در صورت واقع جلوه میدهد ـ در تمام موارد که مشتری بتصوّر واقع وتوجه بیك صفت کمالیه متاعی را بخرد وبعد خلاف آن ظاهر گردد حق فسخ و امضا و گرفتن ارش را خواهد داشت

١٠) ـ خیار شرط ـ هرآن چیزیکه مخالف کتاب وسنّت نبوده باشد ودر نظر عقلا مذموم نباشد میتوان آنرا درمعامله شرط کرد

ولي بشرط اينكه منجرّ بجهل موضوع معامله و اوصاف آن نگردد ويا تسليم مبيع را غير مقدور نمايد – در اين صورت اشتراط آن جائز بوده ودرصورت فقدان شرط متبايعين حق فسخ معامله را خواهند داشت

۱۱) – خيار شركت – يا تبعّض صفقه – اگر مشترى متاعيرا براى خود بالاستقلال بخرد وبعد معلوم گردد كه يك قسمت آن مستحق للغير بوده در اين صورت حق فسخ معامله را خواهد داشت

۱۲) – خيار تعذّر تسليم – اگر چيزي را بفروشد بگمان اينكه ميتواند آنرا تسليم نمايد وبعد معلوم گردد كه تسليم آن از عهدهٔ بايع خارج بوده است دراين صورت مشترى حق فسخ معامله را خواهد داشت

۱۳) – خيار تبعّض صفقه – مشترى دو متاع را ميخرد وبعد معلوم ميگردد كه يكى مال غير است در اين صورت مشترى مخيّر است بين رد معامله ويا قبول نمودن قسمت خالص وتقسيط قيمت بمقدار آن

۱۴) – خيار تفليس – متاعيرا بمفلس فروخته ايم كه عيناً بدست فروشنده آمده در اين صورت مخيّر است بين ضبط آن قبل از ساير طلبكاران و يا تسليم آن بعموم طلبكاران و انتظار تأديهٔ قيمت مثل ديگران

(فصل دهم در احكام)

حكم اول

(در نقد و نسيه)

بايد معلوم گردد. كه بيع بالنّسبه به پرداخت نقد مبيع و قيمت ويا تاخير پرداخت مبيع و قيمت ويا تفريق مبيع وقيمت بچهار قسم منقسم ميگردد

اگر مبيع و قيمت نقداً پرداخته گردد اسم آنرا معاملهٔ نقد گويند– واگرنه مبيع ونه قيمت نقداً پرداخته نميشود اسم اين قسم را (كالى بكالى) (۱) * گويند

معاملهٔ نسيه بنسيه راكالي بكالي گويند – بعضى كالى را بمعنى مراقبت تفسير نموده اند باين معنى كه هر يك از فروشنده و خريدار مراقب يكديگر هستند

بهر حال مقصود از اين قسم آنست كه نه مبيع و نه قيمت هيچ كدام نقداً پرداخته نميشود

و اگر مبيع نقد وقيمت غير نقد باشد باصطلاح عرف تجارت آنرا معاملهٔ نسيه گويند

و اگر قيمت نقد و مبيع غير نقد باشدآنرا معاملهٔ سلف مي نامند

(۱) * كَالَ – الرّجل كالأو كالَةً وكُوُولَةً : اشترى او باع ديناً له على رجل بدين لذالك الرجل على آخر) (اقرب الموارد)

باستثنای قسم دوم که عبارت از کالی بوده باشد اقسام سه گانهٔ دیگر صحیح است و علاوه از نهی صریح اجماع قائم است به بطلان معاملهٔ کالي

اطلاق بیع ظاهر در قسمت نقد است با وجود این ظهور اگر در ضمن عقد نقد را قید نمایند افادهٔ تاکید خواهد نمود ـ اگر نقد را مقیّد بیك زمان معیّن نماید مثل (امروز) اگر تا انقضای موعد مشتری وجه را نرساند فروشنده مخیّر خواهد بود بین فسخ و انتظار و اگر در ضمن عقد مدت را قید نماید باید از هر جهت مشخّص بوده باشد ـ اگر برای مبیع از جهت نقد بودن یك قیمت و از جهت تقیید آن بمدت قیمت دیگر تعیین نمایند مثل اینکه میگوید فلان متاع را نقد بیك تومان و غیر نقد بدو تومان فروختم در این صورت معامله باطل است برای آنکه قیمت منجّز نیست و مردّد است بین دو امر که هنـوز اختیار یکی از آنها معلوم نیست

﴿ قاعدهٔ عمومی ﴾

در کلیّهٔ معاملات نقدی و یا مدت دار که مدت آن تمام شده است هر وقت مشتری بخواهد قیمت را بپردازد باید فروشنده آنرا بگیرد و نمیتواند از قبض خود داری نماید ـ بنا بر این اگر بایع از قبض استنکاف نماید عوض او حاکم شرع قبض مینماید اگر حاکم شرع حاضر نباشد قیمت در دست مشتری امانت فروشنده است باین معني اگر بدون تعدّی تلف بشود دیگر

مشتری ضامن آن نخواهد بود

﴿ حکم دوّیم ﴾

در قبض ـ اطـلاق عقـد بدون قیـد شرط تاخـیر ظاهر در قبض متبایعین است که هر یك از فروشنده و خریدار مال راجع بخود را قبض نمایند

﴿ حقیقت قبض ﴾

از نقطهٔ نظر مبیع در معاملات منقوله وغیر منقوله معني قبض فرق میکند مثلاً در اموال منقوله از قبیل حیوان وامتعهٔ مکیل یاموزون قبض عبارت از نقل وتحویل آنست ـ ولی در اموال غیرمنقوله مثـل اراضی و املاك عبارت از این است که بین مبیع و مشتری از هر گونه مانع وحاجبی تخلیه بشود باین معنی که موانع متصوّره از ناحیهٔ بایع برطرف گردیده ومشتریرا مسلط بمبیع نماید

بنا بر این درموضوع قبض ازطرف شارع احکامی تشریع نشده واحراز آنرا بنظر عرف احاله داده است

ازاین نقطهٔ نظر علاوه از اینکه تمام موانع متصوّره ازناحیهٔ بایع باید برطرف بشود خود مبیع هم ازطرف فروشنده بطور خالص وآزاد ازهرگونه رابطه وعلاقه (مفرّغاً) باید باختیار مشتری گذاشته شود و بایع هیچگونه متاع و مالی در مبیع نداشته باشد بنا بر این اگر مبیع از طرف بایع زراعت شده باشد قبض وقتي بعمل میآید که محصول را بردارند مگر اینکه

مشتری باین امر راضی بوده باشد

(حکم سیم)

لواحق مبیع ـ لواحق هرقسم مبیعی از نظر تشخّص وعرف فرق میکند مثلاً در معاملهٔ یك باغی اطلاق بیع شامل تمام اشجار وزمین و دیوار وبنای داخلی آن وراه آب خواهد بود ودر معاملهٔ خانه تمام در وپنجره وطبقات عمارت وکلّیهٔ متفرعات آن داخل خواهد بود برای آنکه عرف از اطلاق این الفاظ این طور میفهمد ـ بنابراین تشخیص لواحق هرمبیعی بنظر عرف محوّل است وهر آن چیزیرا که عرف از لواحق یك مبیعی تشخیص بدهد لاکلام جزو مبیع خواهد بود

(حکم چهارم)

(در اختلافات)

۱) ـ اگر بین بایع و مشتری در مقدار قیمت تولید اختلاف گردد درصورتیکه عین باقی باشد فروشنده قسم میخورد واگر عین تلف شده باشد مشتری قسم خواهد خورد

۲) ـ اگر اختلاف درسر پرداخت فوری پول و تعیین مقدار مدت بوده باشد ویا اختلاف درسر ضمان درك ازطرف بایع بوده باشد فروشنده قسم میخورد برای آنکه درتمام اینموارد اصالت عدم بافروشنده است

۳) ـ اگر اختلاف درسر تعیین مبیع بوده باشد قضیّه تصفیه میشود با اصول تحالف

(حکم پنجم)

اطلاق پیمانه و وزن و نقد اقتضا مینماید که با عرف شهریکه معامله درآن اتفاق افتاده این قبیل مسائل منظور گردد ودر صورت تعدّد و یا اختلاف مقادیر مستعمله آنچه که کثیر الاستعمال است منظور خواهد شد ـ اگر مقدار و وزن دریك شهر مختلف ویامتساوی شدند برای رفع جهالت از بیع باید آنچه که معامله با اواتفاق افتاده معیّن گردد و الاّ معامله باطل خواهد بود

(قاعده وخاتمه)

اقاله در نظر اثنی عشری فسخ است و بیع نیست اعم ازاینکه بالفظ فسخ ویا اقاله بوده باشدبنابراین دریك چنین موردی شفعه جاری نخواهد بود برای آنکه شفعه مخصوص بیع است ـ وقتیکه اقاله صورت گرفت هرعوضی بمالك آن بر میگردد و اگرتلف شده باشد از نقطهٔ نظر اعتبار مثلی و یا قیمی بودن متاع مثل و یاقیمت آن پرداخته خواهد شد

(باب دین)

دین بردو قسم است

اول ـ قرض و استقراض ـ کار گشائی برای شخص محتاج دارای جنبهٔ فضیلت اخلاقی و بالاتر از صدقه است ـ و واقع میشود باصیغهٔ مخصوص که عبارت است ازبیان (اقرضتك ـ انتفع به

و علیك عوضه دراین پول تصرف کن و در موقع عوض آنرا بده) صیغهٔ قرض‌را متضمن است و قرض کننده آنرا قبول مینماید

قرض از عقود جایزه است

﴿ قاعده ﴾

نمیشود فایده را در قرض شرط نمود بدلیل نهی صریح از قرضیکه منجر بفایده گردد ـ بنا براین اگر درضمن استقراض فایده‌را شرط نمایند یك چنین شرط ممنوع اجازه نمیدهد که فایده بملك قرض دهنده مستقرّ گردد

قرض صورت میگیرد ازدو شخص کامل وغیر محجور

در هرآن مادهٔ که اجزاء آن در قیمت متساوی هستند مثل (حبوبات) در صورت استقراض (مادّه) در ذمّهٔ قرض کننده ثابت میگردد و اگر اجزاء آن متساوی درقیمت نباشند مثل حیوان قیمت آن در ذمّه ثابت خواهد بود:

﴿ تکلیف یا وظیفه ﴾

باید شخص مقروض همیشه نیّت ادای دین خود را داشته باشد واگر نتواند تا موقع مرك دین خودرا ادانماید بایدآنرا ازمال خود خارج وصیت کند ـ اگرطلبکارغایب باشد بایدوصیّت بشودکه آنرا بصاحبش برسانندو اگر ازمحل اقامت طلبکار بی خبرباشدومأیوس از پیدانمودن آن بوده باشد بایدآن‌مال‌را ازطرف طلبکار تصدّق نماید

﴿قسمت دین﴾

فرض میکنیم که دو نفر شریك از دونفر طلب مشترك دارند

در این صورت نمی توانند این دین را در بین خود تقسیم نمایند مثلاً هر یکی بدهکاری را انتخاب ودر مقابل طلب مأخوذ دارد برای آنکه دین که در ذمه استقرار یافت امر بسیط خواهد بود و نمیشود بسیطرا قسمت نمود بلکه نتیجهٔ حاصله ازوصول ویا تلف دربین دونفر طلبکار مشترك خواهد بود

(فروش دین)

میتوان قرض را بنقد فروخت ولی نمیتوان آن‌را بنسیه معامله کرد برای آنکه دراین صورت بیع دین بدین میگردد ـ و همچنین می توان دین را بزیاده وکم فروخت ولی مدیون فقط مسئول است که آنچه‌را که مشتری ببایع داده به مشتری بدهد ولو اینکه ازقرض خود کمتر بوده باشد

﴿ دیون موءجّله ووقت ادا﴾

حجرمدیون باعث حلول اجل دین موءجل نیست بر خلاف مرك مدیون که تمام مدت را تمام نموده و موقع پرداخت دین را اعلام میدارد

(غرماء میت وترکه)

اگر ترکهٔ میّت برای ادای دیون کافی بوده باشد هر طلبکاری می تواند عین مال خود را تصاحب نماید ولی اگر ترکه کافی برای ادای دین نباشد تمام طلبکارها نسبت به ترکه متساوی خواهند بود

(اقرار درحال افلاس)

اقرار مفلس نسبت بیك مالی مسموع نیست برای آنکه حقوق طلبکاران بآن مال تعلق گرفته است (۱)* ولي اقرار مفلس بدین مسموع است که اگر غرماء این دین مورد اقرار را تصدیق نکنند دین مستقلی خواهد بود درذمهٔ مفلس که هروقت توانست ادا نماید

(قسم دوم دین)

دین عبد ومملوك است ونظر بعدم ضرورت تعرّض باحکام این قسمت فعلاً ازتفصیل آن خود داری نموده وتشریح آنرا بدوره دوم کتاب احاله مینمائیم

(باب رهن یا وثیقهٔ دین)

رهن عبارت ازوثیقه وتأمین دین است و دارای ایجاب وقبول است لفظ ایجابی آن عبارت است از (رهنتك) ومرتهن آنرا قبول مینماید

(قواعد عمومی)

نمیتوان رهن را محدود بیك مدت معین نمود بلکه رهن باید دائم وتا انقضاي مدت دین ممتد بوده باشد

رهن بعمل میآید باقبض باستناد آیهٔ شریفه (فرهان مقبوضه)

(۱)* اگر اقرار را انشاء بدانیم ولی اگر اقرار را اخبار از حق منظور بداریم البته مسموع خواهد بود

اگر راهن قبل از اقباض بمیرد ویا دیوانه بشود ویا از حال طبیعي خارج و دچار اغما و بیهوشی گردد رهن باطل میشود برای آنکه رهن ازعقود جایزه است وهرعقد جایز باعروض یکی از این حوادث باطل میشود: ولي پس از اقباض لازم مي گردد

(معنی قبض)

تسلیم گروگان است بقرض دهنده بلامانع ومسلّط نمودن اوست بگروگان پس اگر قبلاً وثیقه دردست مرتهن بوده باشد معني حقیقی قبض صادق خواهد بود و دیگر محتاج باجازه و اذن جدید نخواهد بود ـ اگر وثیقه مشاع بوده باشد باید ازشریك درقبض اذن گرفت

(شروط رهن)

چیزی میتواند رهن و وثیقه دین بشود که عین مملوك بوده باشد بطوری که بتوان آن را تصرف نمود و فروخت بنا بر این نمی توان منفعت یك مالي را رهن داد و همچنین نمی‌توان دین‌را رهن داد برای آنکه نمیتوان آنرا تصرف نمود

﴿ رهن مستعار ﴾

میتوان مالي را عاریه کرد برای اینکه رهن داده شود وپس از آنکه صیغهٔ رهن جاری شد عاریه دهنده نمیتواند رجوع نماید اگر یك چنین رهني تلف بشود راهن ضامن قیمت آن خواهد

بود ولو اینکه تفریط نشده باشد

﴿نماء رهن﴾

نماء مال مرهونه تابع رهن است مگر اینکه قبلاً خروج آن شرط شده باشد

﴿ضمان﴾

بدون تعدّی مرتهن اگر مال مرهونه تلف شود باعث ضمان نخواهد بود وحقّ مرتهن ساقط نمیگردد ولی درصورت تعدّی ضامن قیمت آن خواهد بود

﴿اختلاف﴾

اگر بین راهن ومرتهن تولید اختلاف شود ازحیث مقدار حق مرهون به راهن قسم میخورد ـ اگر اختلاف بعنوان امانت ورهن بوده باشد مالك قسم میخورد ـ اگر اختلاف درعین مال مرهون است راهن قسم میخورد ودعوی رهن باطل میشود برای آنکه رهن از طرف مرتهن جایز است و دعوی راهن باانکار مرتهن ازبین میرود و دعوی مرتهن هم باقسم راهن برطرف میگردد

﴿رهن درزمان خیار﴾

اشکالی از رهن درزمان خیار نیست اعم از اینکه رهن درنزد بایع ویا کس دیگر بوده باشد برای آنکه باعقد بیع مال بملك مشتری انتقال یافته است و تمام آثار مالکیت برآن مترتب

میگردد واز آن جمله است ارتهان

(باب حجر)

حجر درلغت بمعنی منع نمودن است وشرعاً عبارت ازیك ممنوعیّت مخصوصی است ازدخالت کردن درمال واسباب آن شش ماده‌است : (۱) ـ خوردی و صغارت (۲) ـ دیوانگی (۳) ـ رقیّت (٤) ـ افلاس (٥) ـ سفاهت (٦) مرض متصل بمرك باهریك ازاین مواد حجر ثابت میشود وصاحب مال ممنوع از دخالت درمال خود میگردد تازمانیکه مانع برطرف گردد وحکم حاکم در زوال سفاهت صادر گردد

(باب ضمان)

ضمان عبارت از التزام وتعهد یك شخص اجنبی است بیك مالی که آنرا بپردازد خواه نقد ویا پس از مدّتی از دین حال ویامؤجل

﴿فرق ضمانت از کفالت﴾

ضمانت در مقابل مالست ولی کفالت در مقابل نفس ـ بنابراین باقید (مال) در ضمن تعریف ضمان کفالت خارج میگردد بطوریکه باقید (شخص اجنبی) ضمانت از حواله مجزّی میشود برای آنکه درحواله اشتغال ذمّه محال علیه در مقابل محیل درآنچه که حواله شده شرط است

﴿ شرائط ضامن ﴾

ضامن باید کامل وآزاد بوده باشد بنابر این ضمانت عبد صحیح نیست مگر باجازهٔ مولی ودر اینصورت مال مضمون عنه و مسئولیت ضمان متعلق بمولی خواهد بود وربطی به عبد نخواهد داشت (۱)* مثل اجازهٔ استدانه

(تحقق ضمان)

در تحقّق ضمانت علم ضامن بمقدار حقی که ضمانت می شود و همچنین شناختن مستحق مال مضمونه لازم نیست برای آنکه مقصود اساسی از تشریع ضمان فقط ادای دین است و بس وضامن باید قدرت ادارا درحالتیکه زیربار ضمانت میرود داشته باشد ولو اینکه بعد ازضمان معسر گردد

(عقد ضمان)

عقد ضمان از عقود لازمه است و دارای ایجاب و قبولست برای آنکه باضمان مال از ذمّهٔ بذمّهٔ دیگر انتقال پیدا می‌نماید و ذمّه مضمون عنه از دین بری میشود

جملهٔ ایجابیّه آن (ضمنت ـ تکفّلت بالمال) وقبول آن (تقبّلت) است ـ ضمانت باید بطور جزم و غیر معلّق و غیر مشروط بوده باشد

(اذن درضمان)

اگر ضمانت با اجازه واذن مدیون بوده باشد ضامن میتواند

(۱)* بعضی برآنند که مال در ذمهٔ عبد خواهد بود

پس از پرداخت مال بمدیون بمضمون عنه مراجعه کند و اگر بدون اجازه بوده باشد بعنوان تبرّع خواهد بود

(باب حواله)

حواله عبارت از تعهد به پرداخت یك مالیست از کسیکه ذمهٔ آن بمثل آن مال مشغولست بنا بر این تعهد و التزام یك شخص اجنبی که در اصطلاح اسم آنرا (بری) گویند از حواله خارج میگردد و داخل ضمانت میشود از حیث نقل ذمه فقط ولیکن تحقیقاً نمیتوان اسم آنرا ضمانت نامید

در تشخیص این موضوع در بین علما اختلاف است وبطوریکه از ملاحظهٔ تعریف ضمان و حواله معلوم میگردد حواله بری دچار اشکال میگردد

گرچه درنظر تحقیق در حواله بری اشکالی نیست برای آنکه اشتغال ذمه اعم است ازاینکه محال علیه با اخذ مال از محیل ذمهٔ خود را در مقابل آن مشغول نموده باشد و یا باتعهد والتزام پس با این وجه حواله بری نیز داخل در مبحث خواهد بود و پس ازقبول نمیتواند نکول نماید و نصوص نیز اجازهٔ نکول نمیدهد

﴿ شرائط اساسی ﴾

در حواله رضای ثلاثه شرط است

(۱) رضای آنکسی که حواله میدهد (محیل)

(۲) رضای آنکسیکه حواله باسم اوصادر میشود (محتال)

بدیهی است هر مدیونی در طریق ادای دین خود مختار و آزاد است و همچنین چون محتال حقش در ذمهٔ محیل ثابت است نقل دین از ذمهٔ بذمهٔ دیگر منوط به رضا و اجازهٔ آنست

(۳) رضای آنکسیکه حواله بر علیه او صادر شده است (محال علیه)

اشتراط رضای محال علیه از روی شهرت و اجماع است برای آن که آن طوریکه محیل در ادای دین خود آزاد بوده محال علیه نیز در طریقهٔ ادای ما في الذمهٔ خود آزاد است مخصوصاً وقتیکه حواله بری را جایز دانسته باشیم

در این قسمت نیز بین علما اختلاف است و فعلاً بملاحظهٔ عدم اقتضای این دورهٔ کتاب از تفصیل وتحقیق آن صرف نظر شده و بدورهٔ دیگر محوّل میگردد

﴿ تحوّل و نقل مال ﴾

وقتیکه شرائط موجود شد بنا بعقیدهٔ اثني عشری مال از ذمهٔ محیل بذمهٔ محال علیه نقل میشود (بر خلاف عامه که میگویند حواله عبارت از ضم ذمه بذمه است)

پس از صدور وتحقق حواله ذمهٔ محیل آزاد میشود

﴿ترامی ـ تسلسل﴾

محال علیه میتواند پس از قبول بعهدهٔ کس دیگر حواله بدهد و آن نیز بکس دیگر تا بمحیل اول برسد و در تمام مراتب بمجرد تحقق حواله ذمهٔ محیل بری میشود

(باب کفالت)

کفالت عبارت از تعهد بنفس است یعنی ملتزم شدن کفیل باینکه کسیرا که کفالت او را قبول نموده در موقع لزوم حاضر نماید والاّ ازعهدهٔ حق برآیدو با رضای کفیل ومکفول له کفالت بعمل می آید و رضای مکفول لازم نیست

کفالت را میتوان برای حال ویامؤجل نمود ولی باتعیین مدت

﴿ برائت کفیل ﴾

کفیل وقتی از قید کفالت بری میشود که مکفول را درموقع خود تسلیم نماید بطوریکه مانعی از تسلط بآن در بین نباشد و اگر کفیل از تسلیم امتناع نماید بامر حاکم حبس میشود تا مکفول را حاضر نماید ویا از عهدهٔ مال برآید

﴿ تنجّز کفالت ﴾

کفالت را مثل ضمانت نمیشود تعلیق نمود و باید بطور منجّز بوده باشد مثل ضمان و حواله وسایر عقود لازمه

﴿ بطلان کفالت ﴾

بامرك مکفول کفالت باطل میشود

(باب صلح)

صلح بنفسه اصل مستقلی است و فرع (بیع وهبه و اجاره وعاریه وابراء) نیست و محقق میشود باسابقهٔ نزاع اعم از اینکه مدعی

علیه اقرار ویا انکار داشته باشد مادام که حلالي را حرام ویا حرامی را حلال ننماید و از عقود لازمه بوده و دارای ایجاب و قبولست وباید صادر شود از اشخاص کامل بالغ وجایزالتصرف و ایجاب آن (صالحت) و قبول آن (قبلت) است

﴿ عقیدهٔ مخالف ﴾

بعضی برآنند که صلح عقد مستقلي نیست بلکه در ضمن هر موضوعی واقع شود از متفرعات آن خواهد بود مثلاً اگر نتیجهٔ صلح نقل عینی بوده باشد در مقابل عوض معلوم فرع بیع خواهد بود و اگر نقل منفعت معلومه را افاده نماید فرع اجاره و اگر اباحهٔ منفعتی را اجازه دهد بدون عوض فرع عاریه و اگر متضمن ملك عینی بشود بدون عوض فرع هبه و اگر حاکی از اسقاط دیني گردد فرع ابراء خواهد بود ـ این عقیده صحیح نیست برای آنکه اتحاد نتیجهٔ دوامر دلیل وحدت آنها نخواهد بود . همان طور که هبهٔ معوّضه را نمیشود بیع نامید

﴿ صلح بعین و منفعت ﴾

صلح عین بعین مثل درهم بدینار و صلح منفعت بمنفعت مثل سکونت فلان خانه بفلان خانه صحیح است ونظر باینکه صلح دارای عنوان جامعیست از نقطهٔ نظر داشتن فایدهٔ بیع صلح عین بعین وازنقطهٔ نظرداشتن فایدهاجاره صلح منفعت بمنفعت

صحیح خواهد بود

﴿ ظهور فساد در عوض ﴾

اگر عوض مستحقاً للغیر برآید صلح باطل میشود بشرطیکه عوض معین بوده باشد و اگر عوض مطلق باشد به بدل آن مراجعه میشود ـ اگر درعوض معین عیبی ظاهر شود میتواند فسخ نماید و یا ارش بگیرد .

(قبض در مجلس)

در صلح بنقدین قبض در مجلس عقد لازم نیست برای آنکه قبض از شرایط بیع صرف است وصلح خود عنوان مستقلي است

(باب شرکت)

شرکت عبارت از اجتماع حقوق مالکین متعدد است در یك مالی و یك چنین اجتماع دارای اسباب و علل متعدده و مختلفه است

شرکت گاهی حاصل میشود باارث ازمورّثی درعین ویامنفعت ویادرحقی اعم از مال ویامالی

وگاهی حاصل میشود باعقد که دو ویاچند نفر باعقد واحد ویا عقود متعدّده مالی را مالك میشوند بطور اشاعه و گاهی حاصل میشود باحیازهٔ اموال واملاك مباحه که دفعهٔ واحده بادخالت اشخاص متعدده بعمل میآید

وگاهی حاصل میشود بااختلاط و امتزاج بطوریکه اموال

از یکدیگر امتیاز پیدا نمیکنند و شناخته نمیشوند

《 نتیجهٔ اسباب 》

شرکتی که حاصل میشود بایك ویاچندی از این اسباب گاهی درعین وگاهی در منفعت وگاهی درحق خواهد بود

《 شرکت عنانیه 》

عبارت از آن شرکت در اموالست که شرکا در ولایت فسخ وتصرّف و استحقاق منافع برحسب سرمایه مانند تساوی دو رشته جلو اسب موازنه داشته باشند وبه نسبت بهم نزدیك بوده باشند ـ برای آنکه هریك ازشرکا بقدر سهم خودجلوگیری از تصرفات کیف مایشاء شریك دیگر می نماید مثل اینکه جلو حرکت آن دیگریرا گرفته باشد

《 شرکت اعمال 》

عبارت ازآن شرکتي است که شرکا بدون سرمایه قرارمیگذارند که کار بکنند ودرحاصل عمل باهم شرکت داشته باشند

《 شرکت مفاوضه 》

عبارت از آن شرکتیست که چند نفر اشخاص باعقد لفظی شرکت میکنند که هرچه پیدا نمایند در نفع وضرر حتی درارش جنایات وضمان وغصب باهم شریك باشند واخراج نمیکنند مگر معیشت روزانه ولوازم ضروریه را

《 شرکت وجوه 》

عبارت ازآن شرکتیستکه دونفر صاحب عنوان بی چیز ویا دونفر که یکی مال دارد و دیگری ندارد باعقد لفظی باهم شرکت میکنند که در ذمه خرید وفروش کنند ویا اینکه کار از یکی ومال از دیگري بوده و در منافع حاصله باهم شریك بوده باشند.

باستثناي قسم اول که عبارت ازشرکت عنانیه است اقسام دیگر درنزد (اثنی عشری) باطل است وفقط شرکت صحیح است در قسم اول که شرکا باندازهٔ سرمایه ونسبت سود وزیان بسرمایه اعم ازاینکه سرمایه متساوی ویامختلف بوده باشد باهم شرکت می نمایند

《 اشتراط عدم تساوي 》

اگر باتساوی درسرمایه عدم تساوی در نفع ویا باوجود عدم تساوي درمال تساوی درنفع را یکی ازشرکاء شرط نماید شرکت باطل است برای آنکه یك چنین شرط فاسد است

(حدود)

هیچ شریکی نمیتواند در مال مشترك دخالت نماید مگر با اذن و اجازهٔ سایر شرکا در این صورت اگر شرکا بیکی اجازه دادند دیگر سایر شرکا نمیتوانند دخالت نمایند

(اجازهٔ مطلق و یا محدود)

اگر اجازه مطلق شد شریك ماذون میتواند هر نوع تصرفات

در مال شرکت کنند و اگر محدود شد فقط باندازهٔ اجازه میتواند دخالت نماید

﴿ ضمان ﴾

شریك ماذون در صورت تعدی ضامن سهام سایر شرکا ست

﴿ تبصره ﴾

باید معلوم گردد انطور که شرکت اطلاق میشود باجتماع حقوق بموجب یکی از اسباب سابقه هم چنین اطلاق میشود بآن عقد که ثمرهٔ آن جواز تصرف یکی از شرکا ست در مال مشترك و بهمین مناسبت شرکت وارد در عقود میگردد

﴿ شرکت از عقود جایزه است ﴾

هر یك از شرکا در هر مورد حق مطالبهٔ تقسیم و خروج از شرکت را دارد

﴿ شریك امین است ﴾

شریك ماذون در تصرف امین است در اموال متصرفه شرکت مادام تعدی نکرده باشد

(باب مضاربه)

مضاربه عبارت است از این که کسی مالی را بدست یك نفری بدهد تا آنرا بجریان و دوران انداخته و از منافع حاصله حصهٔ معینی ببرد

این عمل را مضاربه گویند برای آنکه عامل بهر طرفی

میزند و بهر نقطه سیر میکند تا تحصیل منفعت نماید

مضاربه از عقود جایزه است

﴿ حدود ﴾

اگر از طرف مالك حدی برای عامل معین شده باشد نمیتواند از آن حد تجاوز نماید و اگر اجازهٔ مطلق داشته باشد می‌تواند هر قسم تصرف نموده و بهر کاری که حس منفعت نماید دخالت نماید ـ عامل مخارج لازمهٔ خود را از اصل سرمایه بر میدارد تا موقعیکه در سفر است

عامل باید با نقد بلد معامله نقد نماید و نمیتواند نسیه معامله کند برای آنکه احتمال ازدست رفتن سرمایه در معاملات نسیه میرود و هرگاه معامله نسیه نماید منوط باجازهٔ مالك خواهد بود و هم چنین باید معامله بمثل نماید

﴿ امانت عامل ﴾

عامل امین است و بدون تعدی ضامن نیست

﴿ اجرت المثل ﴾

اگر مالك در یك موقعی عمل را فسخ کند که هنوز منفعت دست نداده تا عامل بر حسب قرار حصهٔ خود را بر دارد باید از عهدهٔ اجرت المثل عمل عامل برآید

﴿ اختلاف ﴾

اگر بین مالك و عامل در میزان رأس المال تولید اختلاف گردد

قول عامل مقدم است برای آنکه نسبت بمقدار ادعائی مالك منکر است و اصل با عامل است ـ و همچنین اگر تولید اختلاف بشود در سر فایده قول عامل مقدم است برای آنکه عامل امین است

﴿ قواعد عمومی ﴾

۱) ـ باید در هنگام عقد سرمایه کاملاً معلوم بوده باشد تا اینکه جهالت مرتفع گردد

۲) ـ عامل نمیتواند متاعی را بخرد که بالاخره بضرر مالك تمام میشود مثل خرید غلامی که بر مالك آزاد میگردد :

۳) ـ عامل نمیتواند از خود مالك چیزی را بخرد برای آنکه انسان نمیتواند مال خود را بخرد

﴿ فرع ﴾

اگر عامل غلامی را بخرد که بخود عامل آزاد میشود نظر باینکه اصل معامله راجع بدیگریست در این معامله اشکالی نخواهد بود ولی باندازهٔ که حصه عامل است آن غلام آزاد میشود

(باب ودیعه)

ودیعه عبارت از نائب گرفتن است در حفظ يك مالی از طرف مالك و دارای صیغه ایست با ایجاب و قبول مانند سایر عقود و قبول آن ممکن است فعلی بوده باشد بنا براین اگر مالك مال خود را به قصد تودیع به جلو کسی بیاندازد ولی از طرف آن شخص قبول و رضا معلوم نگردد کافی در ودیعه نخواهد بود

همین که ودیعه را قبول نمود واجب است آنرا حفظ کند وبدون تعدی و تفریط اگر مال تلف بشود ضامن نخواهد بود حفظ ودیعه واجب است مادام از حفظ آن ضرری عاید نگردد

﴿ بطلان عقد ﴾

ودیعه با مرك هر يك از صاحب مال و امانت کار باطل میشود و هم چنین باطل میشود با جنون وبیهوشی ـ اگر این عوارض برای مالك رخ دهد مال در دست امانتکار امانت شرعیه خواهد بود تا مالك حقیقی مجدد آن پیدا شود

﴿ فرق امانت خاصه با امانت شرعیه ﴾

مادام مالك خاص امانت مخصوصه را مطالبه ننموده ردآن واجب نیست برخلاف امانت شرعیه که ردآن واجب است ولو اینکه ازطرف مالك خواسته نشود

فرق دیگر آنکه در امانت خاصه قول امانت کار در دعوی رد مسموع است برخلاف امانت شرعیّه که بدون بیّنه قول آن مسموع نیست

﴿ حدود و احکام ﴾

اگر مالك برای حفظ امانت جائی را تعیین نموده باشد باید ودیعه را در همان نقطه حفظ نمود و نمیتوان ازجای خود آنرا تغییر داد مگر با بیم تلف که دراین صورت میتواند بجای محفوظ تری آنرا نقل نماید ـ اگر باوجود این تلف بشود نظر بحصول اذن واجازه عقلی وشرعی مسئولیتی نخواهد داشت

﴿ضمان﴾

همین که مالك ودیعه را خواست باید فوراً آنرا رد نمود واگر مسامحه شود وحادثهٔ بمال برنخورد امانت کار ضامن خواهد بود

﴿قصور وتقصیر﴾

اگر در حفظ ودیعه قصور ویاتقصیر کند ضامن است

(باب عاریه)

درایجاب و قبول عاریه نیز مانند ودیعه لفظ مخصوصی نیست وهرآن لفظیکه دلالت براین معنی نماید کافی درایجاب وقبول آن خواهد بود

عاریه عبارت است ازتحصیل اذن در استفادهٔ موقت از مال دیگری تبرّعاً و تسمیهٔ این عمل بعاریه برای این است که انسان دریك چنین تقاضائی شرمنده میشود

﴿شرائط عاریه﴾

عاریه دهنده باید شخص کامل و جایز التصرف بوده ومال عاریه شده چیزی باشد که بابقای عین میتوان ازآن استفاده نمود

﴿فرع استثنائی﴾

فقط گوسفند شیرده را میتوان عاریه داد بدلیل نصّ

﴿سنخ عقد عاریه﴾

عاریه از عقود جایزه است وصاحب مال هروقت بخواهد رجوع می کند

﴿عاریه درحکم امانت است﴾

عاریه درحکم امانت است وبدون تعدی ضمان آور نیست واگر مال عاریه بواسطهٔ استعمال کم بشود باعث ضمان نخواهد بود برای اینکه نقصان بواسطهٔ فعل ماذون ایجاد شده و اجازه دریك کاری اجازهٔ بلوازم آن کار است مگر اینکه ضمان را شرط کرده باشند

﴿اختلاف﴾

اگر مستعیر دعوی تلف عین را نماید قسم میخورد برای آنکه امین است ــ اگر دعوی ردّ مال عاریه شده را نماید مالك قسم میخورد برای اصالت عدم رد

﴿استعاره ازمستعیر﴾

کسیکه مالی را عاریه خواسته نمیتواند عاریه بدهد مگر باجازهٔ مالك

(باب مزارعه)

مزارعه درلغت بمعنی کشت بطور اشتراك درعمل وکاراست ولی برحسب اصطلاح عبارت است از یك معاملهٔ مخصوصه درزمین درمقابل یك حصه از حاصل آن تامدت معین ــ جملهٔ ایجابیه آن عبارت است از (زارعتك ــ سلمّت الارض الیك) وزارع قبول مینماید لفظاً

مزارعه ازعقودلازمه‌است وبامرك یکی از طرفین باطل نمیشود

﴿ احکام وقواعد ﴾

١) ـ اعم از اینکه نماء حاصله بین زارع و مالك متساوی و یا متفاضل بوده باشد باید بطور اشاعه منظور گردد و الاّ اگر برای یکی از آنها حصهٔ خاص معین گردد ولواینکه بذر بیکی از آنها تخصیص داده شود و بقیه برای دیگری عقد باطل میگردد برای آنکه ممکن است زیاده از بذر چیزی وصول نشود.

٢) ـ اگر مدت منقضی گردد و هنوز زرع باقی باشد مالك می تواند آنرا از ریشه بر کندو دور اندازد برای آنکه زمین مال مالك است و زارع نمیتواند بدون رضای مالك زمین را از استفاده باز دارد مگر اینکه اجرت خارج مدت را بمالك بدهد.

٣) ـ زمین باید برای آنمقصودیکه عقد بسته شده قابل بوده و آب هم داشته باشد که اگر درمدت عقد آب معتاد بریده شود مزارعه قهراً منفسخ میگردد ـ و اگر در اثنای مدت آب بریده شود عامل مخیّر خواهد بود بین فسخ و ابقا و اگر فسخ نمود مالك نسبت بگذشته مستحق اجرت میگردد

٤) ـ اگر مزارعه برای زراعت خاص بسته شده باشد زارع نمیتواند از آن تجاوز نماید و در صورت اطلاق زارع آزاد است اگر زارع در صورت انحصار از مدلول قرار داد تخلف نماید مالك مخیر است بین فسخ و اخذ اجرت المسمی با ارش و این حکم در صورتیستکه زارع با اینکه قبلاً مقید بزراعت

خاص بوده چیزی راکاشته که نسبت بقصد انتفاعی مضر است و اگر چیزی کاشته باشد که اقل ضرر است مالك مستحق مسمی (١) * خواهد بود بدون ارش و بدون حق فسخ و اخذ اجرت المثل برای آنکه ضرر مختصر قابل اعتنا نیست

﴿ ارکان ﴾

ارکان مزارعه عبارت است (١) زمین (٢) تخم (٣) آلات (٤) عمل ـ کار

﴿ تحقیق مخصوص ﴾

اصل مزارعه این است که زمین از یکی و تخم و آلات و عمل از یکی و منافع حاصله تقسیم میشود بارکان و ممکن است دو رکن از یکی و دو رکن دیگر از یکی دیگر بوده باشدو یا با اختلاف

بنا باین تقسیمی که نمودیم برای آب موقعی باقی نمی ماند و بطوریکه قبلاً اشاره شده آب جزء زمین خواهد بود بدیهی است عقد مزارعة که برای دیم کاری بسته میشود اسمی از آب برده نمیشود برای اینکه نسبت بمقصود آب عنوانی ندارد ـ و از همین جا معلوم است که در مزارعه در اراضی آبی آب نمیتواند یکی از ارکان گردد برای آنکه بدون آب زمین عنوانی ندارد

---

(١)* حکم بتعلق اجرت المثل اولی است برای آنکه زراعت بر خلاف مدلول عقد و مقصود بوده و آجازه و اذنی هم در بین نبوده است

﴿ اختلاف ﴾

۱) ـ اگر بین مالك وزارع تولید اختلاف شود از جهت مدت منکر زیادی مدت قسم میخورد

۲) ـ اگر تولید اختلاف شود از جهت حصه و سهم صاحب بذر قسم میخورد برای آنکه نماً تابع بذر است پس قول صاحب آن مقدم خواهد بود

۳) ـ اگر هر دو بیّنه داشته باشد بیّنهٔ عامل مقدم خواهد بود در اختلاف اول برای آنکه مالك نافی زیادی مدت است و مدعی او عامل است ـ و در اختلاف دوم بیّنهٔ آن کسیکه بذر ندارد مقدم خواهد بود برای آن که نسبت بصاحب تخم خارج و مدعیست (۱) *

﴿ حدود ﴾

نظر باینکه زارع مالك منافع زمین است بالنفس عقد لازم بنابراین میتواند بادیگری عقد مزارعه ویا شرکت ببندد (۲)* مگر اینکه در عقد اول انحصار و اختصاص قید شده باشد

﴿ مالیات ﴾

مالیات (خراج) بعهدهٔ مالك است وربطی بزارع ندارد مگر باشرط برای آنکه مالیات بزمین تعلق میگیرد نه بزراعت

﴿ بطلان مزارعه ﴾

اگر مزارعه ابطال ویا باطل گردد حاصل متعلق بصاحب بذر

(۱)* جمعی دراین موضوع قائل بقرعه شده‌اند

(۲)* بدلیل (الناس مسلطون علی اموالهم)

است واجرت باقی بعهدهٔ اوست باین معنی اگر بذر مال صاحب زمین است حاصل مال اوست وباید اجرت عامل وعوامل‌را بدهد و اگر بذر متعلق بزارع است باید اجرت زمین را بمالك کارسازی دارد

(باب مساقات)

مشتق است از مادهٔ سقی بمعنی سیراب کردن ودر اصطلاح عبارت است ازیك معاملهٔ مخصوصهٔ شرعیه در درخت درمقابل حصهٔ از ثمره

بطوریکه از تعریف معلوم است مساقات ربطی بمزارعه و اجاره ندارد وموضوع خاصی است دردرختکاری و عقدیست لازم وایجاب آن (ساقیتك) وقبول آن رضای طرف است بطوریکه معلوم گردد

﴿ موضوع مساقاة ﴾

مساقات منعقد میشود در درخت ترکه روح نباتی آن ثمرده و برای عامل نیز عملی متصور گردد که بواسطهٔ آن بتواند درخت را اصلاح و ثمره را زیاد نماید تااز میوه وعایدات درخت با فرض بقای آن استفاده نماید ومدت عمل باید معلوم بوده باشد

﴿ وظیفهٔ عامل ﴾

اعم از اینکه مدت محدود ویامطلق بوده باشد عامل باید هر آن

عملی را که هرسال براي اصلاح درخت لازم اُست ازقبیل بیل زدن وآب یاری نمودن وعلف های هرزه را کندن وسرشاخه های زاید را زدن وتهیهٔ آلات کار ونقل میوه جات ازجائی بجائی وچیدن و خشك نمودن وبالجمله تمام کارهائی که برای زیاد کردن ورساندن وحفظ نمودن لازم است وظیفهٔ عامل (باغبان) است ـ ممکن است یك قسمت ازکار ها برحسب شرط بعهدهٔ مالك واگذار شود

﴿ تعیین حصّه ﴾

تعیین حصّه بین مالك و عامل باید بطور اشاعه باشد مثل ثلث وخمس نه بطور تعیین مثل صد من پنجاه من ـ وممکن است میزان حصّه برحسب اختلاف انواع اثمار مختلف گردد مثل یك ثلث از انگور و دوخمس ازبادام

﴿ فساد عقد و استحقاق اجرت ﴾

هرآن موقعیکه عقد باطل گردد ثمره مال مالك است و عامل مستحق اجرت المثل خواهد بود

﴿ ظهور اختلاف ﴾

اگر بین عامل ومالك تولیداختلاف شود از جهت خیانت عامل نظر باینکه عامل امین است قسم میخورد

﴿ ممنوعیت عامل ﴾

عامل نمیتواند با دیگری عقد مساقات ببندد برای آنکه از

هر کسی یك نوع کار ساخته است و سلیقهٔ مردم در انجام کار ها بسی مختلف و متباین است و نمیشود اشخاص مختلف در سلیقه را بمال مردم مسلّط نمود و مالك از نقطهٔ نظر ازدیاد منافع عملیات یك شخصی را پسندیده و با او عقد مساقات بسته و منتظر فایده است از عمل عامل معیّن بر خلاف مزارعه که حصهٔ مالك از اول محرز و آنچه از زمین بر میآید غیر مقصود است

﴿ مالیات ﴾

مالیات بعهدهٔ مالك است مگر با شرط که ممکن است بعهدهٔ عامل واگذار شود

﴿ زکوة ﴾

اعم از عامل و یا مالك عایدات هر کس که بحد نصاب رسید باید زکوة بدهد

﴿ مغارسه ﴾

مغارسه عبارت است از اینکه مالك یك قطعه زمینی را بیك نفر عامل میدهد که درختکاری نماید و غرس مشترك بشود بین آنها و یك چنین عملی باطل است و مالك میتواند درختها را بکند و اجرت زمین خود را بگیرد و اگر زمین بواسطه عملیات درختکار ضایع شده باشد میتواند ارش آنرا بگیرد

(باب عطیه)

عطیّه چهار قسم است

١) ـ صدقه ـ عقدیست لازم باایجاب و قبول و قبض وشرط آن قربت مطلقه است و پس از قبض نمیشود رجوع نمود برای آنکه ملك و عوض آن که قربة است حاصل شده است

٢) ـ هبه یا نحلة ـ دارای ایجاب و قبول است با قبض و معنی آن بخشش است بدون عوض بنا بر این مادام عین باقیست میتوان رجوع کرد

﴿ هبه و مرض موت ﴾

هبه در مرض موت از ثلث محسوب میشود مگر اینکه ورثه آنرا امضا نمایند

٣) ـ سکنی ـ عبارت از واگذار نمودن سکونت و استفاده از متعلقات و فروع آنست در یك محلی بعهدهٔ یك شخص و دو قسم است ـ (١) مادام العمر و اسم این قسم را (عمری) گویند (٢) محدود و مقید بیك مدت معین و اسم آن را (رقبی) نامند

﴿ میزان عمومی ﴾

هر آن چیزیکه وقف آن صحیح است عمری و رقبی آن صحیح است

﴿ سنخ عقد ﴾

سکنای مطلق غیر مقید بعمر و یا مدت معینه از عقود جایزه است و مالك هر وقت بخواهد رجوع می نماید و باطل میشود بامرك یکی از آنها ولی سکنای مقید لازم است و بامرك

هم باطل نمیشود و باید استفاده کند از سکونت کسیکه عقد نسبت باو جاری شده و نمیتواند آنرا اجاره بدهد مگر با اذن مالك

٤) ـ تحبیس ـ مثل سکنی است دراحکام عقد و قبض واطلاق وتقید بمدت و لازم است در صورتیکه مقید بمدت بوده باشد و در صورت اطلاق مدت وحبس بر شخص معین جایز است وباطل میشود بامرك حبس کننده واز جزء مواریث او میگردد

(باب وقف)

وقف عبارت است ازحبس ماده واصل و اطلاق منفعت باین معنی که اصل را از نقل و انتقال باز داشتن و منافع را بمعرض استفاده گذاشتن را وقف گویند و لفظ صریح دال باین قصد عبارت از بیان (وقفت) است

﴿ شرایط اساسی ﴾

١) ـ وقف بدون قبض لازم نمیگردد واگر مالك قبل از اینکه مال را بتصرف وقف بدهد بمیرد وقف باطل میشود و پس از آنکه قبض بعمل آمد لازم میگردد

٢) ـ تنجیز در وقف ـ اگر تعلیق کند بیك شرطی یا صفتی وقف باطل خواهد بود

٣) ـ دوام نیز ازشرائط اساسی است و اگر محدود بیك مدت نماید وقف نیست وهم چنین اقباض اساس وقف است بطوریکه

بايد تمام روابط و علائق مالكانهٔ خودرا قطع و بتصرف بدهد نميشود منفعتي را وقف كرد وبايد موقوفه عين و مملوك بوده باشد بطوريكه بابقاى آن بتوان استفاده نمود

﴿ شرائط واقف ﴾

واقف بايد كامل وبالغ وعاقل وغير محجور و مختار باشد

﴿ نظارت ﴾

واقف ميتواند در متن صيغهٔ وقف خود را ناظر بوقف نمايد واگر تعيين ناظر ننمود نظارت باحاكم شرع خواهد بود در صورتيكه وقف عام بوده باشد و الا باموقوف عليهم است وناظر بايد عادل بوده باشد

﴿ خاص و عام ﴾

وقف دو قسم است

(۱) ـ خاص ـ وقف برمعين را خاص گويند

(۲) ـ عام ـ وقف عام آنستكه بمنافع عموم مسلمين بوده باشد

﴿ شرائط موقوف عليه ﴾

موقوف عليه بايدموجود باشدو بتواند تملك نمايد پس وقف بمعدوم ابتداً صحيح نيست چنانچه وقف بر عبد صحيح نيست ولو اينكه متشبث بحريت بوده باشد مثل (ام ولد)

﴿ مسائل خاصه ﴾

۱) ـ نفقهٔ عبد و حيوان موقوفه بعهدهٔ موقوف عليهم است

اگر وقف معيّن بوده باشند و اگر غير معيّن باشند از عايدات و كسب مقدم بمخارج موقوف عليهم بر داشته ميشود و اگر كسب كافي براى نفقه نباشد از بيت المال و الا انفاق او در عداد واجب كفائى خواهد بود

۲) ـ وقف در راه خدا منصرف بتمام اموريست كه در آن قربت بوده باشد

۳) ـ وقف بر اولاد شامل تمام اولاد خواهد بود از ذكور و اناث ولي بدون تفاضل و على السّويه مگر اينكه تفاضل را قيد نمايد مثل (على كتاب الله)

٤) ـ اگر بطن اول وقف را اجاره نمايند ومنقرض شوند در باقى مدّت اجاره باطل خواهدبود براى اينكه حق منتقل بطبقهٔ ديگر ميگردد

(باب حدود)

﴿ فصل اول ﴾

(حدّ زنا)

زنا عبارت ازاين است كه دو نفر مرد و زن محرم بالغ وعاقل بدون عقد نكاح آلت تناسلى خود را داخل هم نمايند درحالتيكه عالم بحرمت زنا بوده باشند و اجباري در بين نباشد يك چنين ارتكاب موجب حد است كه درآتيه بيان خواهد شد

﴿ قاعدهٔ عمومي ﴾

(تُدْرَأُ الحدودُ بِالشبهات)

تمام حدود در تمام موارد كه قريباً ذكر خواهد شد باشبهه

ساقط و مرتفع میگردد بنابراین اگر بگمان حلیت مادر و زن شوهر دار و زن پسر و زن پدر را عقد کنند و مرتکب عمل گردد و یا اساساً حکم قضیه را ندانسته باشد یك چنین عملی مستوجب حد نیست چنانکه با اجبار و اکراه نیز حد ساقط میگردد

(طریقهٔ ثبوت)

ثابت میشود حد زنا با چهار مرتبه اقرار (خواه زن و خواه مرد) بزنا با کمال عقل و علم و اختیار و بلوغ و یا با شهود بطوریکه در باب شهادات ذکر شد و هشت قسم است

(۱) ـ کشتن با شمشیر حد زنا با محرّم نسبی است مانند مادر وخواهر وعمه وخاله وبرادر زاده وخواهر زاده ـ وهمچنین حد زنای ذمی است بازن مسلمه ـ وحد مردیست که بازنی مکرهاً زنا نماید

(۲) ـ رجم ـ سنکسار ـ حد زنای محصن (۱)* است وقتي که بازن بالغه و عاقله آزاد و یا بنده مسلمان و یا کافر بوده باشد

(طریقهٔ سنکسار)

زن را تا سینه و مرد را تا کمر در گودالی دفن نموده وسنگ باران میمایند

[۱] ❀ احصان عبارت است از اینکه انسان بالغ وعاقل وآزاد که با عقد دائم ویا رقیت عیال داشته باشد بطوری که در صبح و شام برای دفع شهوت نفسانی بر او دسترس داشته و از دفع آن قادر بوده باشد

(فرار)

اگر حکم رجم از روی بینّه بوده باشد و از گودال فرار نماید دو باره دستگیر و رجم میشود و اگر از روی اقرار بوده باشد دستگیر نمیشود (۱)☆

(اجراي حکم با بیّنه)

اگر زنا باشهود ثابت شده باشد باید درملاء عام (۲)* اول شهود مبادرت برجم نمایند ـ و رجم میشود با سنگهای کوچك بطوریکه در مرك تعجیل نشود و دچار عذاب گردد

(۳) ـ تازیانه ـ اگر مرد بالغ و محصن با دختریکه بنه سال نرسیده و یا با دیوانه زنا کند و یا زن که با طفل غیربالغ مرتکب زنا گردد صد تازیانه با ضربه های شدید (۳)☆ حد میخورد

حدّ جاری میشود بتمام بدن باستثنای سر و صورت و آلت تناسل (٤)☆

(۱) ❀ این قسمت اتفاقی است و مستند حکم روایت (ماعز) است (لمّا امر رسول الله برجمه هرب من الحفیره فرماه الزبیر بساق بعیر فلحقه القوم فقتلوه ثم اخبرو رسول الله بذلك فقال هلاّ ترکتموه اذ هرب یذهب فانما هو الذی اقر علی نفسه)

(۲) ❀ آیهٔ شریفه (ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین)

(۳)❀ آیهٔ شریفه (لاتاخذکم بهما رافه)

(٤)❀ باستناد روایت (زراره) از حضرت باقر علیه السلام که فرمود (یفرّق الحد علی الجسد ویتقی الفرج والوجه)

(٤) ـ تازیانه و بریدن موی سر و نفی بلد ـ حد زنای مرد آزاد و غیر محصن است و مدت نفی بلد یکسال است

(تبصره)

زن از حکم قطع مو و نفی بلد مستثنی است و فقط در این صورت صد تازیانه میخورد

(٥) ـ پنجاه تازیانه ـ حدّ غلام و کنیز بالغ و عاقل است بدون تراش مو و نفی بلد

(حدّ مرکب یا مبعّض)

(٦) ـ بندهٔ که یکقسمت او آزاد شده و قسمت دیگر در عبودیّت باقی است مثلاً اگر بمقدار نصف آزاد شده باشدبه نسبت دو حکم از آزاد و بنده حد زده میشود که جمعاً (٧٥) تازیانه میشود پنجاه تازیانه برای آزادی و بیست‌وپنج برای بندگی

(٧) ـ حدّ با یك دسته چوب (ضغث) بایکمرتبه‌ضربت شدید و یا چند مرتبه اگر نتوان آنها را دریك دستهٔ بسته دست گرفت که در عدد باید صد دانه بشود حد زنای مریض است

(٨) ـ تازیانه وعقوبت ـ حد زنا درماه مبارك رمضانست خواه ارتکاب در روز و یا در شب اتفاق بیفتد و همچنینست حکم زنا در سایر ایام متبرکه و مشاهد معظمه

(سقوط حدّ)

اگر پس از شهادت چهار مرد بزنا چهار زن بیکارت آن

شهادت دهند از نقطهٔ نظر تعارض شهود و حصول شبهه حد ساقط میشود از مشهود علیه و از شهود

(حد وتعزیر و علم حاکم در حقوق عمومي)

نظر بعموم آیهٔ شریفه (الزانی والزانیه فاجلدو) اگر حاکم علم بزنا پیدا کنند اجرای حد مینماید همانطور که درحقوق خصوصی حکم میکرد ولی فرقی که دارد درحقوق خصوصی حکم میدهد بعد از مطالبه حکم برخلاف حقوق عمومی که بدون مطالبه حکم خواهد داد

(حق اعدام)

اگر مردی با زن خود مرد اجنبی را در حال زنا به بیند حق دارد هر دورا اعدام نماید

(اقرار بحد)

اگر کسی برعلیه خود اقرار نماید که مستحق یك حدیست ولی سنخ آنرا بیان نکند زده میشود تا انکار کند ویااینکه به صد (١) * برسد

(تعزیر ـ سیاست)

اگر کسی محرّمیرا ببوسد و یا هم بستر بشود با نظر حاکم سیاست میشود

(١)* روایة محمد پسر قیس ازحضرت باقر سلام‌الله علیه (ان امیرالمؤمنین ع قضی فی رجل اقر علی نفسه بحد ولم یسم)

(فصل دوم)

(درحد لواط ـ سحق ـ قیاده ـ جاکشی)

لواط بالاترین و مذموم ترین جرائم است و تأثیرات مخوفی در بنیه وجسم وعقل وادراك واخلاق ومعیشت انسان دارد وتاثیرات شومی در نسل و اعقاب می کند

(حکم)

اگر انسان آزاد و بالغ و عاقل و غیر مکره چهار مرتبه اقرار بفحشاء لواط کند و یا چهار شاهد عادل بمشاهدهٔ یك چنین شنیعهٔ شهادت دهند یك چنین مجرمی کشته میشود اعم از اینکه محصن بوده باشد یا غیر محصن؟

﴿طرق اعدام﴾

اعدام میشوند فاعل ومفعول باشمشیر ویا با آتش (۱)* و یا با سنگسار و یا با خراب نمودن دیوار بروی انها و یا با پرت نمودن از بالای برج و بلندی و جایز است جمع نمودن دو قسم مجازات یکی آتش و دیگری یکی از اقسام چهار گانه طفل خواه فاعل و یا مفعول بوده باشد سیاست میشود

(سحق)

سحق ثابت میشود با شهادت چهار مرد عادل فقط و یا با

(۱)* برای جلوگیری از سرایت مضرات مادی و معنوی این شنیعه سوزانیدن بآتش بهترین احکام است

اقرار چهار مرتبه از زن بالغه و رشیده و آزاد و مختار وحد آن صد تازیانه است اعم از اینکه زنها مسلمه و یا کافره و یا آزاد و یا کنیز بوده باشند و اگر حد سه مرتبه تکرار شده باشد در مرتبهٔ چهارم کشته میشوند

﴿حکم مخصوص مهم﴾

اگر مردی با زن خود نزدیکی نماید و بعد آن زن با دختر باکرهٔ طبق زند و از سیلان نطفه آن دختر آبستن شود اولاد مخصوص آن مرد است و ربطی بزن و باکره ندارد و بانها لاحق نمیشود

(قیاده)

تهیهٔ اسباب وجمع آوری موجبات وصل نا مشروع دو نفر را برای ارتکاب فحشاء (زنا ـ لواط ـ سحق) قیادت گویند وثابت میشود بادومرتبه اقرار از انسان بالغ و عاقل و آزاد و مختار و غیرمکره ویابشهادت دو مرد عادل

(مقدار حد)

حدّ قیادت (۷۵) تازیانه است اعم از اینکه مرتکب آزاد و یا عبد مسلمان و یا کافر زن و یا مرد بوده باشد

(فصل سیم)

(قذف)

قذف بمعنی انداختن است و در اصطلاح بمعنی نسبت سوء

دادن منظور میگردد مثل اینکه بگوید زنا ویا لواط کردی بشرط اینکه نسبت دهنده معنی لفظ را در هر لغتی که باشد بداند ولو اینکه طرف نسبت معنی لفظ را نداند ـ و بالغ و عاقل باشد و طرف نسبت نیز بالغ و عاقل و آزاد و مسلم و صاحب عفت بوده باشد ـ بایك چنین شروطی اگر نسبت سوئی بکسی داده شود مستوجب حد خواهد بود و الاّ یعنی بافقدان تمام و یا بعضی از شروط نسبت دهنده مستوجب تعزیر است

(حد قذف)

حد قذف (۸۰) تازیانه (۱)* است

(قواعد عمومي و احکام)

اگر نسبت سوء دهندگان متعدد شدند حدّ هم متعدد خواهد شد اعم از اینکه مقذوف یك و یا متعدد بوده باشد

اگر یك نفری جماعتي را قذف کند مثلاً بگوید همهٔ شمازانی هستید و همهٔ آنها مجتمعا تقاضای حد کنند یك حد جاری میشود ـ حکم تعزیر در تعدد و انفراد مثل حد است

در هر نسبتی که طرف از استماع و تحمل آن اکراه پیدا میکند مستوجب تعزیر است

اجرای حد قذف از روی لباس عادی است و نباید مثل

(۱)* بنص آیهٔ شریفه (والذین یرمون المحصنات فاجلد وهم ثمانین جلده)

حدّ زنا ببدن عریان زده شود و بشدت حدّ زنا هم زده نمیشود

باید قاذف را تشهیر کرد تا مردم عبرت گیرند و شهادت یك چنین محکومی مسموع نیست و از حقوق مدنی محروم است

(طریق ثبوت)

ثابت میشود قذف با شهادت دومرد عادل فقط ویا بااقرار در دو مرتبه

(حد قذف از مواریث است)

اگر مقذوف قبل از استیفای حق بمیرد ورثهٔ او حق استیفای آنرا دارند مگر زن و شوهر که نمیتوانند این حق را مطالبه نمایند

(عدم سقوط)

با عفو بعضی از ورثه این حق از بقیه ساقط نمیشود

(تکرار و اعدام)

اگر حد قذف سه مرتبه در بارهٔ کسی اجرا شد در مرتبهٔ چهارم کشته میشود

(تعدد قذف)

اگر قبل از حدّ قذف مکرر بشود حد همه یکی است

﴿ سقوط حد ﴾

حد قذف با تصدیق مقذوف و همچنین با بیّنهٔ مثبت نسبت ساقط

میگردد چنانکه ساقط میشود این حد با عفو و لعان زوجه در صورتیکه قذف راجع باو بوده باشد

﴿ سقوط حد مستلزم سقوط تعزیر نیست ﴾

در موارد چهارگانه که حد ساقط میگردد ملازم با سقوط تعزیر نیست برای آنکه خود قذف حرام است

﴿ قذف غلام ﴾

اگر غلام کسیرا قذف کند خود غلام تعزیر میشود ولی اگر غلام را کسی قذف کند و قبل از احقاق حق غلام بمیرد مولی حق استیفا را دارد

﴿ اندازهٔ تادیب ﴾

اندازهٔ تادیب طفل در موارد قذف وغیر قذف (۱۰) تازیانه است

(حکم سب)

اگر کسی پیغمبر اکرم ویا یکی از ائمه را سبّ کند کشته میشود

(توبه)

قبل از قیام بیّنه توبه مسقط حدّ است

(فصل چهارم)

(حد شرب)

نوشیدن آنچه که جنس او مستی می آورد حرام است ولو یك قطره بوده باشد و حد آن (۸۰) تازیانه است و زده میشود

به بدن عریان و با تکرار حد سه مرتبه در دفعهٔ چهارم کشته میشود

﴿ توبه مسقط حدّ است ﴾

اگر شارب قبل از قیام بیّنه توبه نماید حد ساقط میشود

(فصل پنجم)

(حدّ دزدی)

حکم سرقت (که عبارت از بریدن دست است) بار میشود بانسان بالغ و عاقل و مختار که مالی را از حرز یعنی از جای حفظ و امان پس از آنکه او را پاره و درهم شکنند بدون اینکه توهم علاقهٔ درخود از آن مال داشته باشد بدزدد - بایك چنین مقدمات دست دزد برای ربع دینار (که با پول امروزه تقریباً دو قران ودهشاهی میشود) ویا مالی که در قیمت مساوی باربع دینار بوده باشد بریده میشود

(استثنا)

باثبوت مقدمهٔ فوق الذکر فقط دست رباینده پدر ازمال پسر و غلام از مولی بریده نمیشود و نیز با تحقق شرائط دست دزد در سال قحطی ومجاعه بریده نخواهد شد

(حرز)

تشخیص حرز منوط بنظر عرف است

(طریقهٔ ثبوت)

دزدی ثابت میشود (با اقرار اختیاری دو مرتبه و یا باشهادت

دو شاهد عادل) ـ حق مالی برای کسیکه مال آن دزدیده شده ثابت میشود با یك مرتبه اقرار دزد و باید دزد عین مسروقه و یا قیمت آنرا بصاحب مال رد کند و اجرای حد کافی از سقوط حق خصوصی نیست

(قطع و مرافعه)

مادام مدعی خصوصی بمقام مرافعه و مطالبهٔ حکم نیامده؛ نمی شود دست دزد را برید و پس از مرافعه اگر مدعی خصوصی عفو نماید باعث سقوط حد نخواهد بود ولو اینکه حکم هنوز صادر نشده باشد (۱)*

(میزان قطع)

غیر از ابهام چهار انگشت از دست راست دزد بریده میشود در دفعهٔ اول و اگر دزدیرا تکرار نمود پای چپ او را از سر بند قدم میبرند و اگر عمل را باز تکرار نمود حبس دائم میشود تا بمیرد و در مرتبهٔ چهارم کشته میشود

(محاربه)

آیهٔ شریفه (انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض)

---

(۱)* قال الصادق علیه السلام (انما الهبة قبل ان یرفع الی الامام وذلك قوله تعالی والحافظون لحدود الله)

کسیکه تجهیز و تجرید سلاح درد ریا و خشگی در شب و یا روز در شهر و یا بیابان نموده و برای مردم تولید بیم و هراس کرده باشد او را محارب گویند خواه زن و یا مرد بوده باشد و حکم او در آیهٔ شریفه تصریح شده است

(ثبوت)

ثابت میشود وصف محارب با یك مرتبه اقرار و یا با شهادت دو مرد عادل در بارهٔ محارب بالغ و عاقل و آزاد و مختار

[توبه]

اگر محارب پیش از آنکه دست گیر شود توبه نماید حدّ ساقط میشود ولی حقوق خصوصی در جای خود باقی خواهد بود ـ توبه پس از دست گیری اثری ندارد

[اختلاس و استلاب]

مختلس کسیرا گویند که مالی از غیر حرز برباید ولی بطور مخفی ـ مستلب کسی را گویند که آشکارا مالی را میرباید و فرار میکند ـ محتال کسیرا گویند که با اوراق مجعوله و باحیله و تزویر اموال مردم را برباید در تمام این مراتب مرتکب با نظر حاکم تعزیر میشود

[عقوبات متفرقه]

(اتیان بهیمه)

کسیکه با چهار پایان مرتکب عمل شنیع گردد تعزیر میشود و باید از عهدهٔ قیمت آن بر آید و دیگر خوردن آن حرام و

باید سر آنرا برید و بآتش سوزانید و اگر حیوان مأکول اللحم نبـاشد باید فوراً آنرا ازآن شهر بیرون برد و در جای دیگر فروخت و پول آنرا صدقه داد
ثابت میشود این عمل بااقرار یك مرتبه ویاباشهادت دوشاهد عادل

[با مردگان]

زنا و یا لواط بامردگان حکم آن همان احکام زندگانست ولی مشدّد و ثابت میشود باچهار شاهد مردویا اقرار در چهار مرتبه

(استمنا)

استمنا بیرون آوردن منی را بادست استمنا گویند مستوجب تعزیر است و ثابت میشود بایك مرتبه اقرار و باشهادت دوشاهد

(ارتداد)

کفر پس از اسلام را ارتداد گویند اگر پدر و یا مادر او در حال انعقاد نطفهٔ او مسلمان بوده اند اورا مرتد فطری نامند وحکم آن اعدام است (۱) * وتوبهٔ او قبول نیست(۲)* بنص روایت که فرمود

---

(۱)* صحیحهٔ محمد پسر مسلم از حضرت باقر ع (من رغب عن‌الاسلام و کفر بما انزل علی محمد ص بعد اسلامه فلا توبة له و قد وجب قتله)
(۲)* عمار از حضرت جعفر صادق سلام الله علیه روایت مینماید که فرمود (کل مسلم بین مسلمین ارتدّ عن الاسلام و جحد محمدا نبوته و کذبه فان دمه مباح لکل من سمع ذلك عنه و امرأته بائنة منه یوم ارتد فلا تقربه و یقسم ماله علی ورثته و تعتد امرأته عدتا لمتوفی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا تستتیبه)

(هر مسلمان متولد شده از دو مسلمان از دین اسلام برگردد و انکار کند پیغمبری حضرت محمد را واورا دروغ گوبداند خون او مباح است برای هر کسیکه این اظهار را از او بشنود وزن او از روزیکه مرتد شده از اوجدا میشود و نمیتواند باو نزدیکی نماید و مال او در بین ورثهٔ او تقسیم میشودو زن او عده وفات نگاه میدارد وبر امام است که اورا بکشد وتوبهٔ اوقبول نیست)
اگر ارتدادملی بوده باشد باین معنی که قبلاً مسلمان نبوده وبعد اسلام را قبول نموده وبعدبرگشته است تکلیف میشود باو توبه و اگرقبول نکرد کشته میشودومالکیت او از اموال زایل نمیشود مگر بامرك او

(دفاع)

دفاع از جان و مال وناموس جایز است) و اگر مهاجم کشته شود خون اوهدر است واگرمدافع کشته شود درحکم شهید است

(باب قصاص)

اگر کسی نفس محترمیرا بدون مجوز بکشد بانظر عمد و عدوان ومقتول باقاتل در اعتبارات کفو بوده باشد قصاص بر او تعلق می گیرد

(عمد)

عمد حاصل میشود باقصدانسان بالغ و عاقل بقتل باآلتی که استعمال آن منجر بقتل میشود ـ و استعمال آلت ممکن است

مستقیم ویا مع الواسطه بوده باشد مثل تولید مرض که منجر بقتل گردد ـ میتوان در تشخیص آلت قتاله باین نحو قاعدهٔ وضع کرد که هرآن چیزیکه بدن مصدوم و مقتول نتواند ضربه و صدمهٔ آنرا تحمل نماید آلت قتاله است و کیفیت استعمال تاثیر خاص در تحقّق معنی خواهد داشت و صدمه ممکن است که مشهود ویا غیر مشهود و ضمنی بوده باشد پس بنا بر این قاعده اگر آلت نادراً هم منجر بقتل گردد نتیجهٔ عمد خواهد بود و بعبارت اخری مناط تحقق قتل است آلت آن هرچه بوده باشد با تحقق قصد قتل عمد محقق و قصاص براو تعلق خواهد گرفت ـ بعلاوه در تحقق عنوان باید کاملا اوضاع و احوال و عوارض عمل کاملاً منظور گردد

(مسائل خاصه)

۱) ـ اگر شخص عاقل و بالغ کسی را اکراه بقتل نماید قصاص تعلق میگیرد بمباشر برای آنکه قاتل حقیقتاً اوست نه مکره و آمر ولیکن آمر حبس دائم (۱) * میشود

ولیکن اگر مباشر طفل و یا دیوانه بوده باشد قصاص تعلق میگیرد برمکره برای آنکه مباشر در این مورد در حکم آلت است

(۱)* صحیحهٔ زراره از حضرت باقر سلام الله علیه (فی رجل امر رجلا بقتل رجل فقتله فقال یقتل به الذی قتله و یحبس الامر بقتله فی الحبس حتی یموت)

۲) ـ اگر جماعتی یك نفری را بکشند اگر ولیّ دم بخواهد پس از آنکه مازاد دیه را داد میتواند همه را قصاص نماید

۳) ـ اگر دو نفر زن مرتکب قتل مردی بشوند هردو کشته میشوند و رد فاضلی در بین نیست ـ اگر یك مرد و یك زن متفقاً یك مردی را بکشند ولی دم* میتواند هر دو آنها را بکشد ولی باید نصف دیهٔ مرد قاتل را بدهد

(شرائط قصاص و احکام)

(۱) ـ قصاص وقتی تعلق میگیرد که قاتل و مقتول متساوی (۱)* بوده باشند در حرّیت و رقیّت (۲) * پس کشته میشود حرّ به حر و عبد بعبد

اگر مرد آزاد زن آزادی را بکشد ولیّ دم با رد نصف دیهٔ مرد میتواند قاتل را قصاص نماید ـ اگر زن آزاد مرد آزاد و یا زن آزادیرا بکشد بدون رد قصاص میشود

اگر رقّ مرد و یا زن آزادی را بکشد و لو اینکه قیمت او زیادتر از دیه بوده باشد کشته می شود بدون رد وهمچنین کشته میشود اگر غلام و یا کنیزیرا بکشد

(۱) * آیهٔ شریفه (الحر بالحر و العبد بالعبد) تساوی که درشرع مقدس اسلام منظور شده تساوی مخصوص در حقوق طبیعیه است از نقطهٔ نظر فطرة اسلام و در روی این اصل درجه بندی شده است

(۲) * تساوی در احوال از قبیل فقر و غنا و علم و جهل منظور نظر شارع نیست

کشته میشود کنیز اگر آزادي را از زن ویا مرد بکشد وهمچنین اگر غلام و یا کنیزیرا بکشد

آزاد در مقابل بنده کشته نمی شود

اگر مولی بندهٔ خود را بکشد بواسطهٔ اینکه مرتکب قتل مؤمن گردیده کفاره قتل میدهد و تعزیر میگردد

(عدم ضمان)

ضمان جنایت عبد مربوط بمولی نیست برای آنکه مولی عاقله عبد نیست و مولی در جنایت خطائی مخیر است که جنایت را با اقل امرین ازارش جنایت و یا قیمت عبد فك نماید و یا اینکه غلام را بمجني علیه تسلیم بدارد و در جنایت عمد مخیّر است که غلام را بمعرض قصاص بگذارد ویا آورا بمجني علیه واگذار کند تا استرقاق نماید

(تعدد قتل از آزاد)

اگر یك نفر آزاد دو نفر آزاد را بکشد اولیـای مقتول می توانند او را قصاص نمایند فقط (۱) ☆

اگر یك نفر آزاد دست راست دو نفر آزاد را ببرد دست راست و چپ او بریده میشود

(شرط دوم قصاص)

تساوي در دین بین قاتل و مقتول از شرائط قصاص است بنا

(۱) ❋ پیغمبر اکرم فرمود (لایجنی الجانی علی اکثر من نفسه)

بر این مسلمان بواسطهٔ قتل کافر کشته نمیشود اعم از اینکه مقتول حربی و یا ذمی بوده باشد ولیکن علاوه از تعزیر که مرتکب قتل محرّم شده باید از عهدهٔ دیهٔ ذمّي بر آید

ذمّی در مقابل ذمی کشته میشود ولو اینکه در ملیت مختلف بوده باشند و در مقابل ذمیه کشته میشود با رد فاضل دیه اگر ذمي مرتکب قتل مسلم بوده باشد کشته میشود و هر آنچه که درحال قتل ملك او بوده بااولاد صغار او بولیّ دم مسلم بمالیّت داده میشود (۱) ❋ و ولیّ دم میتواند قاتل را استرقاق نماید

❊ شرط سوم قصاص ❊

پدر و جد هر چه بالا برود در مقابل پسر هر چه پائین آید کشته نمیشوند ولیکن تعزیر میشوندو کفاره میدهند ـ ولی باقی اقارب مثل پسر در مقابل پدر و مادر در مقابل پسر کشته میشوند .

❊ شرط چهارم قصاص ❊

کمال عقل است بنابراین دیوانه درمقابل عاقل کشته نمیشودوطفل در مقابل بالغ مورد قصاص واقع نمیکردد بلکه دیهٔ آن بر عاقله (۲) ❋ تعلق میگیرد ـ بدلیل اینکه عمد طفل خطای

(۱)❋ این عقیده ازشیخ مفید علیه الرحمه است ودر بین اصحاب مورد عمل نیست ـ عقیدهٔ مزبور ازنقطهٔ نظر (لاتزروا زرة وزر اخری) کاملاً مردود است

(۲)❋ علی امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود (عمدالصبیان خطا وتحمّله علی العاقله)

محض است ـ بالغ در مقابل طفل کشته میشود ـ جنون پس از قتل مانع از قصاص نیست برای آنکه قبلاً قصاص در ذمهٔ او استقرار یافته و استصحاب میشود

﴿ شرط پنجم قصاص ﴾

مقتول مهدورالدم نبوده و محترم و محقون و محفوظ بوده باشد ـ اگر کسیرا که قصاص بر او تعلق گرفته باشد غیر از ولیّ دم کس دیگر بکشد بر قاتل قصاص تعلق میگیرد برای آنکه نسبت بغیر ولیّ دم محقون است

﴿ موجبات ثبوت قتل ﴾

۱) ـ اقرار بقتل
۲) ـ بیّنه بر قتل
۳) ـ قسامه

﴿ احکام اقرار ﴾

۱) ـ اقرار ولویك مرتبه کافی خواهد بود برای آنکه (اقرار العقلاء علی انفسهم جایز) بشرط اینکه اقرار کننده اهلیت اقرار را از بلوغ وعقل واختیار و حریت داشته باشد بنا براین باقرار طفل و دیوانه و مکره و عبد اعتباری نیست ـ اقرار سفیه و مفلس بقتل عمد نافذ است برای آنکه ثبوت قتل مستوجب قصاص منافات با ممنوعیت از تصرف در مال ندارد ولیکن در قتل خطائی که مستوجب ادای مال است از سفیه مسموع نیست بر خلاف مفلس ولیکن ثبوت این در ذمهٔ مفلس مزاحم حال غرما نخواهد بود

۲) ـ اگر دو نفر بقتل یکی اقرار نمایند یکی بطریق عمد و دیگری بطریق خطا ولیّ دم مخیّر است در تصدیق هر یك از آنها و الزام بموجبات جنایت برای آنکه هر یك از این دو اقرار سببیّت مستقله دارد در الزام و ایجاب مقتضای خود

۳) ـ اگر کسی اقرار بقتل کسی نموده باشد بطور عمد ویك شخص دیگر به برائت اقرار کننده اقرار نموده و اقرار نماید که قاتل اوست و اولی از اقرار خود عدول کند در این صورت قصاص از هر دو ساقط میشود (۱) ❀ و از بیت المال دیهٔ مقتول پرداخته خواهد شد باستناد نص آیهٔ شریفه (و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً)
اگر اقرار شخص دویم نبود اولی کشته شده بود ـ اگر این شخص یکی را کشته دیگریرا زنده کرده است

﴿ حکم بینه ﴾

بینهٔ قتل باید دو نفر مرد عادل بوده باشند و بشهادت زن منفرداً ویا منضماً اعتبار نیست و همچنین بایك شاهد مرد وقسم قتل ثابت نمیشود برای آنکه متعلق این قبیل شهادت دعوای مالست ـ وباید شهادت خالی از احتمال بوده و شهود متوافق در وصف و زمان و مکان و آلت قتاله بوده باشند والاّ بمجرد ظهور اختلاف شهادت باطل میگردد

(۱) ❀ گرچه غالب علما باین حکم عمل کرده اند ولی چون مستند حکم مرسله مخالف با اصل است اقوی تخیر ولی دم است درتصدیق هریك ازآنها وقیام باستیفای حق قصاص

﴿ قسامه ﴾

قسامه ثابت میشود در حال لوث و لوث عبارت از وجود اماره ایست که تقویت صدق مدعی (۱) * را در دعوی خود مینماید مثل اینکه در نزد مقتول کسی پیدا شده مسلح وسلاح اوآلوده بخون‌است ـ پس‌از تحقق لوث ثابت میشود قسامه (۲) *

﴿ مقدار قسامه ﴾

پنجاه قسم است با لفظ جلاله (الله) در قتل عمد وخطا ـ مدعی‌اگرخویش و قومی نداشته باشد باید پنجاه قسم بخورد و اگر خویش وقومي داشته باشد هریك از آنها یك قسم میخورند و خود مدعی هم یك قسم میخورد و اگر عدهٔ آنها کمتر ازپنجاه باشد قسم مکرر میشود تا عدد تکمیل گردد

﴿ فقدان قسامه ﴾

اگربرای مدعی (قسامه) یعنی قوم و خویش نباشد ویا باشد ولی از اتیان قسم امتناع نمایند ویا قسم را بذل کنند منکر و (قسامه) یعني منسوبین او پنجاه قسم در برائت متهم‌میخورند اگرمنکر امتناع از قسم نماید ملزم می گردد

---

(۱)❁ پیغمبر اکرم فرمود (البیّنة علی المدعی والیمین علي من انکر الآ فی القسامه)

(۲)❁ قسامه درلغت بمعنی قسم است ودراصطلاح عبارت ازقسم خاصی است که اولیای دم میخورند و بمعنی اقارب نیز منظور میگردد

﴿ شرط قسامه ﴾

شرط اساسی قسامه علم است وظن کفایت از مقصود نمیکند

﴿ قسامه در اعضا ﴾

قسامه دراعضا به نسبت آنست بنفس دردیه بنا بر این هرآن عضوی که دیهٔ او تمام است قسامهٔ او پنجاه است وبهمین نسبت است سایر اعضا

﴿ نتیجه ﴾

وقتیکه قسامه تمام شد دعوی ثابت ویا ساقط میگردد ودرحال ثبوت متهم کشته میشود

﴿ قصاص اعضا ﴾

وقتیکه کسی با قصدعضو کسی را ساقط و تلف نماید قصاص براو تعلق می گیرد با همان شروط و احکامیکه در نفس بیان شد بعلاوه شرط تساوي عضوین در صحت وسلامت وعیب و نقصان مثل دست سالم و دست شل ـ بنا براین دست سالم را در مقابل دست شل نمیشود برید ولو اینکه صاحب دست سالم آنرا بذل نماید بر خلاف دست شل که در مقابل سالم قصاص میشود بدون ارش تفاوت مگر اینکه خوف سرایت برود در این صورت ثابت میشود دیه

(موارد قصاص)

۱) ـ (حارصه) ـ پاره شده وشکافته ـ زخمی که اندکی

پوست را شکافته باشد حارصه (۱)* نام دارد

۲) ـ (باضعه) ـ زخمی را گویند که پوست و گوشت را بریده باشد .

۳) ـ (سمحاق) ـ زخمی را گویند که علاوه از دریدن پوست و گوشت بپردهٔ نازك روی استخوان رسیده باشد

٤) ـ (موضحه) ـ زخمی را گویند که باستخوان رسیده باشد

در تمام موارد چهارگانه قصاص ثابت است و باید در موقع استیفا عرض وطول زخم کاملاً ملاحظه گردد وعمق مناط نیست

(هاشمه) ـ شکستن استخوان ـ (منقّله) ـ جا بجا نمودن در این موارد قصاص نمیشود برای آنکه نمیتوان مثل را اجرا نمود

﴿تبصره﴾

حکم در قتل عمد قصاص (۲)* است فقط نه یکی از امرین (یعنی قصاص ودیه) ولي بعضی از عامه تصور کرده اند که حکم عبارت از قصاص ودیه است وقاتل مخیراست یکی ازدوامر را انتخاب نماید

﴿آلت قصاص﴾

قصاص فقط باید با آهن بوده باشد

---

(۱)* حرص درلغت بمعنی پاره کردن وشکافتن مختصر است

(۲)* آیهٔ شریفه (کتب علیکم القصاص في القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد)

(باب دیات)

دیه ثابت میشود در موارد مخصوصه از انواع قتل

(۱) ـ در قتل خطائي ـ عبارت است از اینکه در توجیه عمل مقصود دچار خطا گردد مثل اینکه میخواهد حیوانی را شکار کند تیری که می اندازد بانسان میخورد و یا یك انسان معینی را در نظر گرفته خطا رخ میدهد و بدیگری اصابت میکند و این قسم خطای محض است و بالاصاله در این قتل دیه ثابت است

﴿خطاي شبیه بعمد﴾

عبارت از این است که با اراده عملی را مرتکب میگردد که آن عمل مستلزم و موجب جنایت می‌گردد مثل اینکه با اراده و اختیار خود را از حال طبیعی بیرون میبرد و دراین حال مرتکب عملی میگردد که جنایت است و یا اینکه عملی را قاصد بوده ولی نه برای کشتن مثل اینکه برای تأدیب کسی را زده بطوریکه عادتاً یك چنین کاری منجر بقتل نمیشد ولی مضروب مرده است

﴿فرق عمد و خطا و شبه خطا﴾

عمد آنستکه فعل معین و شخص معینی را درنظر گرفته باشد خطای محض آنستکه نسبت بمجني علیه نه عمل و نه قصد داشته

خطای شبه عمد آنستکه عمل را در نظر داشته و میخواسته که بشخص معینی مجری دارد ولی در قصد بخطا رفته و منتهی بقتل گردیده است و یا در اراده و اختیار سوء استعمال نموده و منجر بجنایت شده است

﴿امثله و احکام﴾

حکیم در مال خودش ضامن تلفات مداوا و معالجهٔ خود میباشد برای آنکه در عمل قاصد و در قصد مخطی است و شبیه بعمد است اگر از شخص خوابیدهٔ جنایتی سر زند از مال عاقله ضامن جنایت است و خطائی محض است و در تمام موارد دیه ثابت است

﴿مقدار دیه﴾

(دیهٔ عمد)

دیهٔ عمد یکی از امور شش گانه است

(۱) ـ صد شتر (۲) ـ دویست گاو (۳) ـ دویست قطعه حلّهٔ یمنی و هر حلّه دو قطعه لباس میشود (۴) ـ هزار گوسفند (۵) ـ هزار دینار و هر دیناری یك مثقال طلای خالص است (۶) ـ ده هزار درهم ـ مدت پرداخت یك سال است وتأخیر آن جایز نیست مگر برضای مستحق آن وقبل ازتمام شدن سال ادای آن واجب نیست وپرداخته میشود ازمال جانی

﴿دیهٔ شبه عمد﴾

صد شتر است ولی در سن با اولی فرق دارند باین ترتیب(۳۴)

شتر (ثنیّه) پنج ساله که مستعد قبول نرو حمل است و(۳۳) شتر ماده که دو سال خود را تکمیل نموده باشند و اسم آن‌را (بنت لبون) گویند و (۳۳) شتر سه ساله و اسم آن را (حقه) گویند ـ و یا یکی از امور مذکوره در عمد و مدت پرداخت دو سال است از مال جانی و در آخر هر سال باید نصف آن پرداخته شود

﴿دیهٔ خطای محض﴾

(۲۰) نفر شتر ماده دو ساله (بنت مخاض) و (۲۰) شتر نر سه ساله (ابن لبون) و (۳۰) بنت لبون و (۳۰) شتر چهار ساله (حقه) و مدت پرداخت آن سه سال است و تأدیه میشود از مال عاقله ویا یکی از امور پنجگانهٔ مذکوره ـ اگر جنایت درماههای حرام (ذی القعده ـ ذی الحجّه ـ محرم ـ رجب) ویا درحرم کعبه اتفاق بیفتد ثلث دیه من باب تغلیظ اضافه میشود

﴿اختیار﴾

اختیار قبول پرداخت در دیهٔ عمد و شبه عمد با جانی و اختیار در خطای محض با عاقله است

﴿دیهٔ زن﴾

دیهٔ زن نصف از امور مذکوره است

﴿دیهٔ ذمی﴾

دیهٔ ذمّی هشتصد درهم و دیهٔ ذمیه نصف آنست و دیهٔ عبد قیمت اوست مادام از دیهٔ آزاد تجاوز نکند

﴿ دیهٔ موی ﴾

دیهٔ قطع موی سر بطوریکه دیگر نروید و الاّ ارش تعلق می گیرد ـ در تمام سر تمام دیه است و در تمام ریش مثل تمام سر است ـ در ابرو ها پانصد دینار و در یك ابرو (۲۵۰) دینار و در مژه ارش است

﴿ دیهٔ چشم ﴾

در کندن هر دو چشم تمام دیه و در هر یکی نصف دیه ـ در چهار پله تمام دیه و در هر یکی ربع آنست

﴿ دیهٔ گوش ﴾

در هر دو گوش تمام دیه و در هر یکی نصف و در بعضی نسبت بتمام گوش

﴿ دیهٔ دماغ ﴾

در تمام دماغ تمام دیه و در بعض بنسبت کل است

﴿ دیهٔ لب ﴾

در هر یك از لب ها نصف دیه و در بعض بنسبت کل است

﴿ دیهٔ زبان ﴾

در تمام زبان دیه و در ازالهٔ ممیز حروف (۲۸) گانه نیز تمام دیه و در ازالهٔ بعض بنسبت آنست به کل و تمام حروف

﴿ دیهٔ دندان ﴾

در ۲۸ دندان دیه ـ توزیع دیه بدندانها متفاوت است

باین تفصیل در (۱۲) دندان مقدم از بالا و پائین (۶۰۰) دینار که در هر یکی (۵۰) دینار میشود ـ و در دندانهای مؤخر که (۱۶) دندان است از بالا و پائین چهارگانه (۴۰۰) دینار و درهر یکی (۲۵) دینار دیه مقرر میگردد

﴿ فکّین ﴾

در فکّین تمام دیه

﴿ گردن ﴾

اگر گردن بشکند تمام دیه

﴿ دست ﴾

در هر یکی از دستها نصف دیه وحد آنها از مفصل است و در تمام انگشتها دیهٔ دست و در هر یك از انگشتها عشر دیه اعم از اینکه از دست و یا از پای بوده باشد

﴿ کمر ﴾

تمام دیه ـ و درنخاع که مغز سفید است در میان عمود فقاری تمام دیه مقرر است

﴿ پستان ﴾

در پستان مرد و یا زن در هر یکی نصف دیه و در هر دو تمام دیه

﴿ آلت تناسل ﴾

در آلت تناسل دیه و در هر یك از خایه ها نصف ودرهردو

تمام دیه و در شفرتین زن مجموعاً تمام و در هر یك نصف دیه مقرر است و در افضا که عبارت از یکی نمودن دو مخرج است تمام دیه و در الیتین مجموعاً تمام و در هر یك نصف دیه است

﴿ پای ﴾

پای حد آن از مفصل در هر دو تمام و در هر یك نصف دیه مقرر است در تمام انگشت ها دیه و در هر یکی (۱۰) و دیهٔ هر انگشتی سه تقسیم میشود مگر ابهام که بدو بند تقسیم میگردد

﴿ دنده ﴾

در هر یك از دندهای طرف قلب از چپ و یا راست چه ممکن است قلب در طرف راست بدن واقع شود اگر بشکنند (۲۵) دینار دیه و در استخوان شوکی آخر عمود فقاری که (عصعص) نام دارد بطوریکه قوهٔ ماسکه را از بین ببرد تمام دیه مقرر گردیده است

﴿ دیهٔ قوای باطنی ﴾

اگر جنایت منجر بزوال عقل و ادراك و قوهٔ سامعه و باصره و شامه و ذائقه و تعذر انزال منی و زوال قوهٔ ماسکه و حدوث سلس البول و زوال صوت گردد در هر یکی تمام دیه است

﴿ دیهٔ زخم ﴾

(شجاج) زخمی را گویند که بسر وارد میشود و هشت قسم است و در سابق چهار قسم را تعریف نموده ایم و دیهٔ آنها از این قرار است

۱) ـ دیهٔ حارصه ـ يك شتر
۲) ـ باضعه ـ سه شتر
۳) ـ سمحاق ـ چهار شتر
۴) ـ موضحه ـ پنج شتر
۵) ـ دامیه ـ دو شتر
۶) ـ هاشمه ـ ده شتر
۷) ـ منقله ـ پانزده شتر
۸) ـ مامومه ـ سی و سه شتر

دامیه عبارت از آن زخمیست که پوست را میشکافد و در گوشت می نشیند ـ و هاشمه آن زخمی است که استخوان را می شکنند و دیهٔ آن از چهار قسم شتر بطوریکه در دیهٔ کامله بیان شده داده میشود (۲ از بنت مخاض و ۳ بنت لبون و ۲ ابن لبون و ۳ حقه)

دیهٔ منقّله (۱۵) شتر است ـ زخم مامومه آنست که بکیسهٔ دماغ میرسد ولی آنرا پاره نمیکند

(دامغه)

زخم دامغه آنستکه کیسهٔ خریطهٔ دماغ را پاره میکنند و از این زخم جان بدر بردن خیلی مشکل است اگر مرد تمام دیه و اگر جانی بدر برد دیهٔ آن با حاکم است که علاوه از مامومه تعیین نماید ـ و روی هم رفته اقسام جراحات وارده بسر هشت قسم است که نه اسم دارد

﴿ توابع ﴾

(اول جنین)

۱) ـ دیهٔ نطفهٔ جای گرفته در کیسهٔ رحم که خودرا مستعد نشو ونماء نموده باشد بیست دینار است

۲) ـ دیهٔ علقه ـ که عبارت از حالت استحالهٔ مني است بخون (۴۰) دینار است

۳) ـ دیهٔ مضغه ـ که عبارت ازحالت استحاله خون است بگوشت (۶۰) دینار

۴) ـ دیهٔ حالت ایجاد غضروفی که میرود باستخوان مستحیل شود (۸۰) دینار

۵) ـ دیهٔ حالت تمام شدن تشکیلات بدن (۱۰۰) دیناراست

۶) ـ دیهٔ حالت حیاتی نطفه دیهٔ کامله است و دیهٔ مادینه نصف نرینه است

﴿ دوم سلسلهٔ عاقله ﴾

عاقله کسی است که دیهٔ خطائی را تحمل مینماید این سلسله را برای آن عاقله (۱) * گویند که ازنقطهٔ نظر حفظ عائله بجای عقل جانی بوده و حق ارشاد داشتند و از اتیان بوظیفه خود داري نموده اند و عبارتند از نزدیکان پدری قاتل مانند

(۱) * عاقلة الرجل ـ عصبته وهم القرابة من قبل الآب الذين يعطون دية من قتله خطأ (اقرب الموارد)

برادر و عمو وعموزادگان وعمودین هرچه بالا برود یا پائین آید و درقتل عمد و شبهه عمد عاقله راه ندارد و مسؤلیت بعهدهٔ خود مرتکب است

(باب میراث)

استحقاق انسان زنده ماترك انسان مرده را میراث گویند اعم از اینکه استحقاق را بانسب ویاباسبب پیدا کرده باشد وتوارث یکی از اصول مسلمهٔ بشریت است و سنّت دیرینه براین جاری بوده است و مطالب عمدهٔ این باب بچند فصل تقسیم میشود

(فصل اول)

﴿ درموجبات ارث ﴾

دو چیز ارث را ثابت مینماید

اولي نسب ـ عبارت است از اتصال بیك کسی که آخر او اول این میشود با رابطهٔ توالد مثل پدر و پسر که پسر ازجهة علو بپدر و پدر از جهة نزول به پسر بهم متصل می گردند ویا هردو متصل بیك شخص سیمی بوده باشند و این قسم اخیر سه مرتبه است

﴿ قاعده ﴾

هیچ فردی از مرتبهٔ تالیه باوجود یك فرد از مرتبهٔ سابقه مستحق ارث نخواهد بود

مرتبهٔ اول ـ پدر و اولاد هرچه پائین برود

مرتبهٔ دوم ـ برادر و خواهر و اولاد آنها و اجداد هرچه بالا برود

مرتبهٔ سوم ـ عمو و دائی و اولاد آنها

دویمی سبب ـ وچهار قسم است

اول ـ زوجیّت

دویم ـ ولاء عتق

سیم ـ ولاء ضامن جریره

چهارم ـ ولاء امامه

(مانع)

کفر مانع وراثت از مسلم است (١) ☆ بنا براین ورثهٔ کافر نمیتواند از مسلمان ارث ببرد ولیکن مسلمان از کافر ارث میبرد و از ورثهٔ کفار مانع میگردد خواه نزدیك و یا دور بوده باشند

رقیّت و لعان و قتل از موانع اند

(فقدان وارث)

اگر مسلمان ورثهٔ مسلمان نداشته باشد (٢) ☆ میراث او

(١)❀ پیغمبر اکرم فرمود (لایرث الکافر المسلم و الاسلام یعلو ولا یعلی علیه)

(٢)❀ اکر وارث مملوك مسلمان داشته باشد از ترکهٔ میت خریده میشود ولو قهراً وآزاد میشود تا ترکه را تصرف کند

بآزاد کرده و پس از او بضامن جریره (١) ☆ و پس از او بامام میرسد

(حجاب وراثت)

ابوان و اولاد از اجداد و اخوه ـ اجداد و اخوه از اعمام و اخوال ـ عمو ها و دائی ها از عمو زادها و دائی زاد ها جلو گیری میکننند

همچنین خویش از معتق و معتق از ضامن جریره و ضامن جریر از امام جلو گیری مینماید

خویش پدر و مادری در هر مرتبه از خویش پدری در مرتبه و درجهٔ خود جلو گیری مینماید ـ مگر پسر عموی پدر ومادر که از عموی پدری فقط جلو گیری میکنند

(سهام)

بنصّ کتاب سهام شش رقم است

(١) نصف ـ (٢) ربع ـ (٣) ثمن ـ (٤) ثلثان ـ (٥) ثلث ـ (٦) سدس

(صاحبان سهام)

نصف برای چهار نفر (١) ـ شوهر اگر برای زن اولادی نباشد (٢) ☆

(١)❀ ضامن جنایت

(٢)❀ آیهٔ شریفهٔ (ولکم نصف ماترك ازواجکم ان لم تکن لهنّ ولد)

(۲) ـ دختر (۱) ✲ ـ (۳) ـ خواهر پدر و مادری
(٤) ـ خواهر پدری با فقدان پدر و مادري و الاّ محجوبه است

(۲) ربع چهار یك نصف سهم شوهر است با داشتن اولاد و سهم زوجه است با نداشتن اولاد
(۳) ثمن سهم زوجه است با داشتن اولاد
(٤) ثلثان ـ سهم سه طبقه است (۱) دو دختر و مازاد (۲) دو خواهر پدر و مادری و مازاد (۳) دو دختر پدری فقط
(٥) ثلث ـ سهم دو طبقه است (۱) مادر بدون حاجب
(۲) اخوین یا اختین و یا اخ و اخت مادری
(٦) سدس ـ سهم هریك از پدر و مادر است با وجوداولاد و سهم یکی از کلالهٔ مادر است

❊ کلاله ❊

از کلّ مشتق است بمعني سنگيني و زحمت ـ اولاد مادری را کلاله گویند برای آنکه بدون تولد از مرد زحمت او با مرد است

(اجتماع و امتناع)

فرض های شش گانه بعضی باهم جمع میشوند و بعضی ممتنع الجمعند رجوع شود بصفحهٔ مخصوص ✲✲✲

(۱) ✲ آیهٔ شریفهٔ (وان کانت واحدة فلها النصف)

✲✲✲

صور سهام و مکرر	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	جمع	جمع	جمع	ممتنع	جمع	جمع
ربع	مكرر	ممتنع	ممتنع	جمع	جمع	جمع
ثمن	مكرر	مكرر	ممتنع	جمع	ممتنع	جمع
ثلثان	مكرر	مكرر	مكرر	ممتنع	جمع	جمع
ثلث	مكرر	مكرر	مكرر	مكرر	ممتنع	ممتنع
سدس	مكرر	مكرر	مكرر	مكرر	مكرر	جمع

جدول صاحب تنقیح علیه الرحمه

✲✲✲

فروض ششگانه	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
	نصف					
نصف	زوج واخت ابی	ربع				
ربع	بنت و زوج	ممتنع	ثمن			
ثمن	زوجه و بنت	ممتنع	ممتنع	ثلثان		
ثلثان	ممتنع	زوجه واختان	زوجه و بنت	ممتنع	ثلث	
ثلث	زوج وام	زوجه وام	ممتنع	اختان ابوینی و اخوهٔ ام	ممتنع	سدس
سدس	بنت وام	زوجه و کلالهٔ ام	زوجه و ابن ابوینی	اختان ابوینی و اخوة ام کلاله	ممتنع	ابوین وولد

✲✲✲

(میراث انساب)

پدر و مادر و اولاد ـ اگر کسی بمیرد و غیر از پدر وارثی نداشته باشد هرچه از میت باز مانده نصیب پدر خواهد بود اگر غیر از مادر وارثی نداشته باشد ارثاً ثلث و رداً باقي میراث را میبرد

اگر پدر و مادر داشته باشد سهم مادر ثلث و باقي ترکه نصیب پدر خواهد بود

اگر ورثه پسر بوده باشد تمام مال نصیب او خواهـد بود و اگر متعدد شدند مال در بین آنها بالسویه تقسیم خواهد شد ـ اگر ورثه منحصر بیك دختر بوده باشد نصف مال را ارثاً و باقي را رداً خواهد برد

اگر اولاد اناث متعدد بوده باشند ارثیهٔ آنها دو ثلث وباقی را رداً مالك خواهند بود

اگر ورثه پسر و دختر متعدد داشته باشد مال در بین آنها از قرار دو سهم پسر و یك سهم دختر (للذکر مثل حظ الانثیین) تقسیم خواهد شد

اگر ورثهٔ میت پدر و یا پدر و مادر با اولاد میت بوده باشند هریك از پدر و مادر سدس و باقی سهم اولاد خواهد بودکه اگر ذکور باشند علي السویه و اگر ذکور و اناث بوده باشند دوسهم ذکور ویك سهم اناث ارثیه خواهند برد

(توضیح)

۱) ـ اگر کسی بمیرد و غیر از پدر و یا مادر کسی را نداشته باشد مال هرچه هست متعلق بپدر و یا مادر است ولیکن مادر ثلث مال را ارثاً و بقیه را رداً می برد

۲) ـ اگر پدر و مادر هردو بوده باشند ثلث سهم مادر است وقتیکه حاجب نباشد و باوجود حاجب سدس است و بقیهٔ ترکه مال پدر است

۳) ـ اگر کسی بمیرد و وارث او یك پسر باشد هر چه مال هست متعلق باین پسر خواهد بود ـ اگر پسر ها متعدد بوده باشند مال علی‌السویه در بین آنها تقسیم خواهدشد

۴) ـ اگر وارث منحصر بیك دختر بوده باشد نصف مال را ارثاً و بقیه را رداً می برد

۵) ـ اگر وراث دختر های متعدد بوده باشند دو ثلث را ارثاً و باقی را رداً می برند

۶) ـ اگر وراث دختر و پسر بوده باشند برای پسر دو سهم و برای دختر یك سهم منظور میگردد بنصّ کتاب (فللذکر مثل حظ الانثیین)

۷) ـ اگر کسی بمیرد و علاوه از اولاد پدر و مادر هم داشته باشد بهریك ازپدر ومادر سدس وبقیه مال اولاد خواهد بود که در صورت تعدد اولاد ذکورا و اناث بنصّ کتاب تقسیم میکنند

۸) ـ اگر کسی بمیرد ویك دختر و پدر ومادر داشته باشددو سدس مال پدر و مادر ونصف سهم دختر و باقی که عبارت از یك سدس است رداً بر پدر و مادر و دختر میرسد از نقطهٔ نظر پنج یك باین معنی ۳/۵ مال دختر و ۱/۵ مال پدر و ۱/۵ مال مادر خواهد بود در صورتیکه برای مادر حاجبی نباشد و اگرحاجب باشد فاضل از سهم حصهٔ پدر و دختر خواهد بود بعنوان چهار یك ومیراث گرفته میشود در روی ۲۴ برای مادر چهار بعنوان سدس برای دختر ۱۲ بعنوان نصف و سه رد فاضل فریضه و برای پدر چهار از فریضه و یکی از راه رد

مادر	سدس	۴
دختر	نصف	۱۲
دختر	فاضل رد	۳
پدر	فریضه	۴
پدر	فاضل رد	۱
		۲۴

۹) ـ اگر کسی بمیرد مثلاً دو دختر یا سه دختر داشته باشد با پدر و مادر بدون رد هر کس سهم خود را میبرد

۱۰) ـ اگر ورثه دختر های متعدد با پدر و یا مادر بوده باشد سدس فاضل از سهام به تمام آنها بطریق اخماس تقسیم میشود باین معنی که ارث پرداخته میشود از حاصل جمع

سی ـ سهم دخترها بیست ارثاً ایضاً چهار بارد ـ برای پدر یامادر پنج ارثاً و یك رداً

١١) ـ اگر برای میّت پدر و مادر یا یکی از اینها ودختر و شوهر یا زن بوده باشد برای زن و یامرد آخرین نصیب ثمن یا ربع وبرای پدر ومادر دوسدس و بقیّه مال اولاد خواهدبود

(پسر بزرك)

از ترکهٔ پدر لباس و انگشتر و شمشیر و قرآن مخصوص پسر بزرك است و اگر میّت نماز و روزهٔ قضا داشته باشد آنهم بعهدهٔ پسر بزرك است

(جد و جده)

با وجود اولاد از ترکه چیزی نمیبرند ولیکن مستحب است که یك چیزی بانها داده شود

(ملاحظه)

برای اینکه اذهان سادهٔ متعلمین در حل این احکام و قواعد با یك اصول متناسب با قوا پیش رفته ومرعوب مسائل پیچ در پیچ نباشند از کتاب میراث بهمین اندازه قناعت نموده و تفصیل سهام دیگر را بدورهٔ دوم کتاب احاله مینمایم

(باب اقرار)

اقرار بیك امری مستلزم بیان و گفتاریست که کشف از حق

کسی نماید و آنرا صیغهٔ اقرار گویند مثل (تورا برمن حقیست ـ لك علیّ حق) ـ اقرار بردو قسم است

اقرار صریح

اقرار ضمني

اگر کسی بالصراحه اقرار بحق نموده ولي آنرا بیان ننماید مثل (تورا برمن حقیست) این قسم را اقرار مبهم گویند

﴿ لزوم تفسیر ﴾

اقرار مبهم را باید اقرار کننده تفسیر نماید ـ اگر درتفسیر چیزیرا بیان نمود که عرفاً قابل مالیت است پذیرفته میشود و اگر قابل مالیت نباشد پذیرفته نخواهد بود

﴿ اقرار ضمنی ـ مستفاد ﴾

اقرار مستفاد از جواب را ضمني ویا مستفاد گویند مثل اینکه درجواب هزار تومان از تو طلب دارم بگوید داده ام

﴿ استثنا از اقرار ﴾

اگر استثنا مستثنی منه را فرا نگیرد اسم آنرا اقرار مقبول گویند و اگر فرا گیرد آنرا مردود خوانند

استثنا از جملهٔ اثباتی نفی و از جملهٔ نفی اثبات است (١) * مثلاً میگوید

(له علیّ مائه الاّ تسعین) ـ اقرار نموده بده ـ بدلیل نصب

(١)* (لااله الاالله)

(له عليّ مائه الاّ تسعون) ـ اقرار نموده بصد ـ بدليل رفع و لفظ (الاّ) بمعني غير تلقي ميشود و داراي عنوان وصفي است

(ليس لهُ عليّ مائه الاّ تسعون) اقرار نموده است به نود ـ براي آنكه استثنا از منفي است و نفي از نفي افادهٔ اثبات مينمايد

(ليس له عليّ مائه الاّ تسعين) بچيزي اقرار ننموده است ـ براي آنكه نصب مستثني دليل اين است كه مستثني منه موجب است

﴿توضيح﴾

براي آنكه از روي قواعد نصب مستثني دليل اين است كه مستثني منه مثبت است در صورتيكه در اين جمله منفي است پس معلوم ميشود كه حرف نفي بجملهٔ مثبته داخل شده است يعني بجملهٔ (لهُ عليّ مائه الاّ تسعين) ومعني آن چنين ميشود (صد كه غير از نود است در نزد من براي او حقيّ نيست)

﴿اقرار به نسب﴾

شرط اقرار بنسب اينست كه اقرار كننده بايد اهليّت اقرار را داشته باشد از حيث بلوغ و عقل و امكان الحاق والاّ اقرار باطل خواهد بود مثل اينكه اقرار ميكند فلاني پسر من است درصورتيكه درسن مساوي هستند و يااز اقرار كننده بزرگتر است

(باب غصب)

غصب عبارت از وضع يد و تصرف در مال غير است بطور عدوان و بدون رضاي صاحب مال استقلالاً براي خود

غصب با منع فرق دارد مثلاً اگر جلوگيري از استفادهٔ كسي از ملك و مال او نموده بدون اينكه خود مانع وضع يد در مال كرده باشد آنرا غصب نميشود ناميد

با تحقق عنوان غصب غاصب ضامن عين اموال مغصوبه و منافع آن خواهد بود

(ايادي متعاقبه)

اگر غاصب مال مغصوبه را بفروشد و مال دست بدست برود مالك بهر يك از ايادي ميتواند رجوع نموده و عين و منفعت را بگيرد اگر يد لاحق جاهل بغصب يد سابق بوده باشد مي تواند بسابق رجوع نموده و ضرر خود را بگيرد

﴿اختلاف صورت﴾

اختلاف صورت دليل خروج از ملكيت نيست مثل اينكه غاصب دانه ويا تخم مرغ مغصوبه را بكارد و يا جوجه كند زراعت وجوجه مال مالك خواهد بود

(اخذ باشق)

مال مغصوبه از غاصب گرفته ميشود با تمام جزئيات و منافع متصله و منفصله و اگر بواسطهٔ عمليات غاصب مال زياد شده باشد آنهم مخصوص مالك خواهد بود بدون قيمت و اجرت (الغاصب يؤخذ باشق الاحوال)

(باب لقطه)

لقطه ـ (مال یوجد علی الارض ولا یعرف له مالك) ـ مالیرا گویند که در روی زمین پیـدا شده و صاحب آن معلوم نباشد .

لقیط ـ انسان آواره و غیر مستقل غیر بالغ که کفیلی نداشته و در آن حال نتواند زندگانی خود را اداره نموده و از ضرر دفاع و مصالح را بطرف خود جلب نماید لقیط نام دارد طفل بیچارهٔ که در بیابان و یا سرگذر افتاده و ولیّ او معلوم نیست لقیط است

حیوان اهلی آوارهٔ در بیابان که نه صاحب آن معلوم و نه ارتباط آن بجائی مشهود است لقیط است

بنا بر این لقطه سه رقم است

انسانی

حیوانی

جمادی ـ مالی

در این کتاب موضوع سیم را مورد توجه قرار داده و بحث از دو موضوع دیگر را بدورهٔ دویم کتاب احاله مینمائیم

(لقطهٔ مالی)

احکام لقطه بر حسب موارد و مناطق فرق میکند ـ در حرم کعبه نمی توان لقطه را بعنوان و قصد تملیك بر داشت اعم

از اینکه زیاد و یا کم بوده باشد و آن مکان شریف منطقهٔ امن و امان است که فرمود (اولم یروانّا جعلنا حرماً آمناً) بنا بر این نمی شود لقطه را از حرم بر داشت و اگر از زمین بر دارد باید برای صاحب مال حفظ کند و اگر از روی تفریط آنرا ضایع نماید ضامن صاحب آن خواهد بود و باید لقطه را تعریف نماید * اگر پس از تعریف صاحب آن پیدا نشد باید از طرف مالك آنرا صدقه دهد و یکسال (۱) * تمام مدت تعریف آنست

(لقطه در خارج حرم)

لقطه در خارج حرم اگر کمتر از یك درهم بوده باشد و لقیط هم نقره باشد میتواند بدون تعریف آنرا بر دارد ولی اگر صاحب آن پیدا شد بابقای عین باید رد نمایـد و اگر لقیط زیاد تر از درهم شد پیدا کننده پس از یك سال تعریف مخیّر خواهد بود بین صدقه و یا تملك (و اگر صاحب آن پیدا شد در صورت تملك ضامن خواهد بود) و بین این که بعنوان امانت آنرا نگاه بدارد تا صاحب آن پیدا شود در این صورت اگر بدون تعدی تلف بشود ضمان تعلق نمیگیرد

(۱)* بدلیل روایت علی ابن حمزه ازحضرت کاظم علیه السلام (قال سئلت عن رجل وجد دیناراً فی الحرم فاخذه قال ع بئس ما صنع ماکان له ان یأخذه قال قلت قد ابتلی بذلك قال یعرفه سنته قلت فانه قد عرّفه فلم یجد له ناعتا فقال ع یرجع الی بلده فیتصدق به علی اهل بیت من المسلمین فان جاء طالبه فهو له ضامن)

(باب وصیت)

وصیّت ـ در لغة بمعنی اتصال دادن ـ و در اصطلاح عبارت از تسبیب تملیك عین و یا منفعت و یا تسلیط بتصرف است که اجرا میشود پس از مرك ـ و دارای ایجاب وقبول است

﴿صیغهٔ ایجاب﴾

(اوصیت بکذا) ـ وصیّت نمودم برای فلان آدم ـ (افعلو بعد وفاتی) پس از من فلان کاررا انجام دهید :

قبول وصیّت عبارت از رضای طرف است :

وصیّت دارای هفت قسمت است

﴿قسمت اول﴾

وصیّت کننده ـ موصی باید آزاد وغیرمحجوروعاقل وسالم بوده باشد

﴿ احوال و وصیت ﴾

اگر کسی خود را زخم مهلك بزند و در این حـال خطر وصیت نمایدوصیّت اوپذیرفته نیست ـ ولی اگر قبلاً وصیت نموده و بعد خود را بکشد وصیت او صحیح است (۱)*

﴿قسمت دوم﴾

اعیان و منافعیکه مورد وصیّت میگردد (موصی به) باید مورد وصیت قابل ملکیت و مملوك بوده و دارای منافع عقـلائی

(۱)* صحیحة (ابی ولاد) ازحضرت جعفر صادق ع (فان کان اوصی بوصیة بعد ما احدث فی نفسه من جراحة او قتل لعلة یموت لم یجز وصیته)

باشد ـ بنا بر این وصیت بخمر و سك و خوك صحیح نیست

﴿حد ومقدار﴾

خواه در عین و یا در منفعت وصیت در مقدار ثلث ترکه تقدیر و تنفیذ میشود و اگر از ثلث تجاوز نماید در ما زاد فقط باطل است مگر اینکه وارث آنرا اجازه دهد

﴿قسمت سیم﴾

موصی‌له ـ کسیکه وصیّت بمنافع او تمام میشود باید درحال وصیت موجود باشد و بتواند مستقیماً و یا مع الواسطـه تملك نماید :

اگر بیك جماعتي وصیت نماید عموم افراد آن جمع در استفاده مساوی خواهند بود مگر اینکه عدم تساوی را موصی قید نماید

﴿قسمت چهارم﴾

(در سنخ عقد)

وصیت از عقود جایزه است ولیکن در بعضی از احوال از عقود لازمه میگردد و در آتیه معلوم خواهد شد

﴿قسمت پنجم﴾

(در رد و قبول)

اگردرحال حیات موصی موصی‌له وصیت را رد کندمیتواند بعد از مرك دوباره آنرا قبول نماید برای انکه ایجاب مجرد کافي

در امر نبوده و تنجز وصیت منوط بحصول زمان متاخر یعنی بعد ازمرك موصی است و قبول و رد بعد از مرك شرط تحقق و یا بطلان است ـ بنا بر این اگر پس از فوت موصی و قبل از قبول وصیت را رد کند وصیت باطل و دیگر نمیتواند آنرا قبول نماید ولو اینکه قبض و تصرف کرده باشد برای آنکه قبض قبل از قبول دارای آثار شرعیه نیست ولیکن اگر پس از مرك موصی قبول نماید و بعد آنرا رد کند وصیت باطل نمیگردد ولو اینکه قبض نکرده باشد برای آنکه بمجرد قبول ملك حاصل میشود مثل سایر عقود لازمه چه آنکه زوال ملك پس از تحقق مبنی بعلت ناقله است و اگر رد بعد ازقبول را ازحیث ازالهٔ آثار ملکیت مورد تردید قراربدهیم با اصالت عدم تردید آن را رفع خواهیم کرد

(حق قبول از مواریث است)

اگر موصی له قبل از قبول بمیرد ولو اینکه قبل از موت موصی بوده باشد حق قبول بورثهٔ موصی له انتقال می یابد اگر معلوم گردد که مورث مقصود اختصاصی موصی نبوده است

(وصیت مطلقه و مقیده)

می توان وصیت را از حیث زمان مطلق و مقید نمود ولی در صورت تقیید اگر موصی در خارج مدت وصیت ویاقید بمیرد وصیّت باطل میگردد

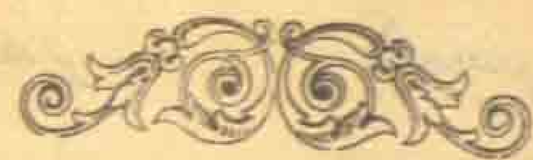
(قسمت ششم در سنخ قبول)

قبول موصی له کاشف است و یا ناقل ؟ در این موضوع اختلاف است و مشهور این است که قبول پس از مرك کاشف از سبق ملك است برای موصی له و الاّ لازم میآید که پس از مرك موصی ملك بدون مالك بماند

(قسمت هفتم)

(وصایت)

وصی باید مسلمان و عادل و آزاد و کامل و عاقل و بالغ بوده باشد و ممکن است وصی منفرد و یا متعدد بوده باشد



تمام شد دورهٔ اول فقه یا حقوق اسلام بحمدالله از قسمت معاملات وابواب مخصوصه که در مدارس متوسطه تدریس آنها برای متعلمین ضرور است ویك قسمت از ابواب دیگر معاملات مانند نکاح و طلاق و بعضی از فصول دیگر را برای دو مقصد مورد بحث قرار ندادم یا بملاحظهٔ تربیهٔ اخلاقی اطفال و یا بملاحظهٔ عدم ضرورت البته باید تصدیق نمود که در محیطی که ما زندگانی مینمائیم و فساد اخلاق از در و دیوار آن میبارد نمیشود درکلاس درس احکام نکاح و طلاق را فعلاً تدریس نمود .

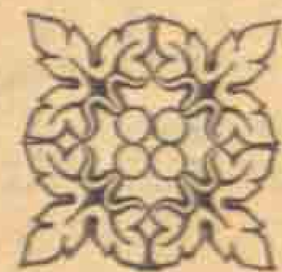
با استعانت از پروردگار عالم ابواب دیگر را در دورهٔ دیگر کتاب مورد بحث قرار خواهم داد- امیدوارم که مباحث این کتاب که با یك اسلوب ساده و عبارات نزدیك باذهان قواعد و احکام را بمتعلمین تحویل میدهد راه سعادت را بروی آنان بگشاید واز پروردگار عالم و قادر استدعای توفیق مي نمایم تا دورهٔ دیگر کتاب را بنویسم و اندازهٔ تمدن اسلامیرا با یك فلسفهٔ بی نظیر خاطر نشان عامه نموده و رشد عقلانی ملت اسلام ومتانت دین مقدس را معلوم بدارم

اگر خطا واشتباهی رفته باشد چون انسان جایز الخطاست امید عفو و انتظار تکمیل واصلاح انرا از ارباب بصیرت دارم

یا ناظرا رسمی بعین تبصر — لاتعتصم بکیان جسم فان

فد قائق القرطاس تبقی بعدما — تفنی دقائق هیکل الانسان

در اول اردی بهشت ۱۳٤۳ تمام شد





(غلط نامه)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	جرکات	حرکات
۷	۱۷	مقدمت	مقدمیّت
۱۳	۱۰	فسخ	فسخ اجاره
۱٤	۱۲	کرایه	عاریه
۲۸	۱	س	پس
۲۸	٤	عامل	بعامل
۳۷	٤	بوت	ثبوت
۳۷	٦	گر	اگر
٤٦	۱۰	رای	برای
٤۷	۱۱	فصل دوم	فصل اول
٥٦	۱۸	فصل سوم	فصل دوم
۷۲	۱٤	قسّم	قسم
۷۲	۱٥	قسّم	قسم
۷۲	۱۸	قسّم	قسم
۹۱	۳	جفط	حفظ
۹٥	۱۱	ازیك دیگر	از یکی دیگر
۱۰٦	۱۸	جکم	حکم
۱۱۸	۱۰	کاملاً اوضاع	اوضاع